



راز جاودانگی

از
دکتر سید علی اصغر هدایتی

بامقدمه
استاد دکتر مهدی محقق

۱۰۰۰ تومان



انتشارات اطلاعات

شابک X - ۴۸۸ - ۴۲۳ - ۹۶۴ - x ISBN 964 - 423 - 488

راز جاودانگی

دکتر سید علی اصغر هدایتی



٢٢ -

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



راز جاودانگی

از
دکتر سیدعلی اصغر هدایتی



بامقدمه
استاد دکتر مهدی محقق



انتشارات اطلاعات

تهران - ۱۳۸۱

۵۰۰۶۶۱

هدایتی، علی اصغر، ۱۳۱۱ -

راز جاودانگی / علی اصغر هدایتی؛ با مقدمه مهدی محقق. - تهران: اطلاعات، ۱۳۸۱.
۲۱۶ ص.

ISBN 964 - 423 - 488 - X

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. جاودانگی - مقاله ها و خطابه ها. ۲. عرفان - مقاله ها و خطابه ها. الف. محقق،
مهدی، ۱۳۰۸ -، مقدمه نویس. ب. مؤسسه اطلاعات. ج. عنوان.

۲۹۷/۸۳

۴۲ هـ/ ۲۸۶ B

۱۳۷۸۷ - ۸۱ م

کتابخانه ملی ایران



دکتر سید علی اصغر هدایتی

راز جاودانگی

با مقدمه دکتر مهدی محقق

طراح روی جلد: رضا گنجی ریزاستار: انسانه قارونی - هروفنگار: فاطمه خلواقی - صلبه آرا: رحیم رضائی - مصمم: فرزانه خندقی آبادی - تزیین آلفا همسینی

چاپ اول: ۱۳۸۱

تعداد: ۳۱۵۰ نسخه

حروفچینی، چاپ و صحافی: مؤسسه اطلاعات

همه حقوق محفوظ است

اهداء به روان پاک همسر گرانمایه ام که
در سال امیر المؤمنین علی علیه السلام،
دعوت حق را بیک گفت و به ساحت
مقدس مولا و مقتدایش پیوست.

فهرست مطالب

۹	مقدمه دکتر مهدی محقق
۱۳	پیشگفتار مؤلف
	گفتار اول: راز جاودانگی
۱۹	راز جاودانگی
	گفتار دوم: در تفکر و شناخت
۲۹	توهمانی که می‌اندیشی
۵۹	در مقوله‌ی «شناخت»
۶۶	بار امانت
۷۱	از «نقل» تا «نقد»
	گفتار سوم: آئینه عبرت
۸۵	راز هستی
۹۲	حبابی بر آب
۹۷	علم آزاد و علم دربند
۱۰۱	انسانم آرزوست
۱۰۵	قبول خاطر و لطف سخن خداداد است
	گفتار چهارم: فرهنگ و رسانه‌ها

- ۱۱۱ سینما و تاثیر در خدمت یا خیانت به فرهنگ؟
گفتار پنجم: بر بلندای ادبیات
- ۱۲۱ «روز وداع یاران»
- ۱۲۸ غم زبان
گفتار ششم: یادی از بزرگان علم و ادب
- ۱۴۵ کارنامه‌ی زرین
- ۱۵۸ افول ستاره‌ای درخشان
- ۱۶۵ ابعاد گوناگون شخصیت استاد شهریار در آئینه آثارش
- ۱۷۶ یادی از شادروان استاد دکتر موسی عمید
- ۱۸۲ باز هم به یاد دکتر موسی عمید
- ۱۸۸ پرواز به ابدیت
- ۱۹۲ نویسندگی «عشق» او بود
- ۲۰۰ چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار
- ۲۰۳ سخن استاد جواهر است
- ۲۰۵ یادی از بزرگمرد تاریخ معاصر ایران
- ۲۱۰ غم عشق

مقدمه

در مهرماه ۱۳۷۲ همایشی در سطح جهانی تحت عنوان: «دوره بین‌المللی آموزش بانکداری اسلامی» در بابلسر تشکیل شد که در آن شماری از اقتصاددانان و متخصصان امور بانکی از نقاط مختلف به‌ویژه کشورهای اسلامی در آن شرکت کرده بودند. آقای دکتر سیدعلی اصغر هدایتی که در آن زمان عضو هیأت علمی مؤسسه عالی بانکداری ایران بودند در دیداری که با من داشتند از من خواستند که در آن همایش شرکت و سخنرانی به زبان انگلیسی درباره نظام ملك و مال و پول در تمدن اسلامی ایراد نمایم. من با استفاده از برخی از منابع تاریخی و جغرافیائی و کتابهای عهد و موثیق و جزیه و خراج و آثاری از دانشمندان اسلامی و خاورشناسان درباره نظامهای مالی در اسلام موفق شدم سخنرانی خود را تنظیم و در آن مجلس ارائه نمایم. من در گفتار خود بیش از همه از کتاب الاموال ابو عبید قاسم بن سلام که در قرن سوم نگاشته شده و در قرن ششم بر بانوئی اقتصاددان به نام شهید دختر ابونصر دینوری قرائت گردیده استفاده و بهره‌برداری کردم.

آنچه که این سفر علمی را برای من مفیدتر و دلپذیرتر ساخت مصاحبت دوازده با آقای دکتر علی اصغر هدایتی بود که هر چند جسته گریخته برخی از آثار و مقالات ایشان را که حاکی از ظرافت ذوق و لطافت قریحه ایشان بود در جرائد به‌ویژه در اطلاعات خوانده بودم، ولی این نخستین بار بود که از نزدیک با ایشان آشنایی شدم. ایشان در طی این دوروز

خاطرات شیرینی از دوران دانشگاه و حکایت‌ها و داستان‌هایی از استادان بزرگوار خود که من نیز افتخار آشنایی و مصاحبت آنان را در دهه‌های سی و چهل داشتم برای من نقل کردند. دکتر هدایتی در مجموعه مقالات خود خلوص و ارادت خود را به دانشمندان بزرگ ایران و شاعران فارسی زبان اظهار می‌دارد و می‌کوشد که خوانندگان را وادار کند تا به آنان تأسی جویند و توصیه می‌کند که نسل جدید خود را متادب به آداب اسلامی و ایرانی سازند تا بدین وسیله هویت ایرانی به تحلیل نرود و هجمه فرهنگ غرب آن را به انزوا نکشاند. او اخلاق و صفات استادان خود در دانشکده حقوق را نمودار و نمونه‌ای از همان فرهنگی می‌داند که آرزو دارد که آن فرهنگ احیاء شود و برای نسل آینده محفوظ بماند.

در تحقق این هدف او جای جای به مناسبتی از استادان بزرگ خود همچون مرحوم استاد محمود شهابی و مرحوم دکتر عبدالحسین علی‌آبادی و مرحوم دکتر موسی عمید و شیخ محمد سنگلجی یاد می‌کند و سجایای حسنه و صفات نیک هر یک از آنان را برمی‌شمارد و در مورد دکتر عمید توضیح می‌دهد که چگونه پس از ختم تحصیلات حوزوی خود در نجف به پاریس رفت و دکترای خود را در حقوق اسلامی از آنجا گرفت و سالیان دراز در دانشکده حقوق نتیجه کوشش‌هایی را که در حوزه و دانشگاه مبنول داشته بود به نسل جوان کشور خود منتقل کرد که شاگردان او هم اکنون از استادان و قاضیان برجسته کشور هستند.

او در گفتاری از مقالات خود درباره بهترین ممیزه آدمی از سایر جانوران یعنی «تعقل» و «اندیشیدن» می‌پردازد و به بیت مولانا استشهد می‌جوید که:

ای برادر تو همین اندیشه‌ای مابقی را استخوان و ریشه‌ای

و سپس به ذکر کلمات همگون «تعقل» یعنی «تفکر» و «تدبر» و «تذکر» می‌پردازد و کاربرد آن در قرآن کریم و نهج البلاغه و احادیث ائمه اطهار یاد می‌کند و یادآور می‌شود که چه چیزهایی موجب می‌شود که آدمی این لطیفه الهی را رها سازد و فکر و عقل خود را به کار نیندازد و گرد چون و چرا نگردد و بدین وسیله خود را به سوی جنبه حیوانی خود سوق دهد. او در مقاله «راز هستی» اقبال لاهوری را معرفی و قطعه معروف او را که با مصراع «هستم اگر می‌روم گر نروم نیستم» را نقل و سپس سابقه شعر فارسی را به دوره آغازین آن

پیوند می‌دهد و قطعه معروف رودکی را که با «ای آنکه غمگنی و سزاواری» آغاز می‌شود یاد می‌کند و درباره نابینایی رودکی که ناصر خسرو هم از او به عنوان «آن تیره چشم شاعر روشن بین» یاد کرده سخن می‌راند و در این جریان از دکتر طه حسین دانشمند نابینای مصری و مرحوم دکتر محمد خزائلی دانشمند روشنفکر همزمان می‌یاد می‌کند و آنان را در دانش دوستی و فعالیت علمی با ابوالعلاء معری مقایسه می‌نماید.

شاید در این گفتار کوتاه مجال این نباشد که همه گفتارهای هدایتی مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد، فقط به اجمال می‌توان گفت که مجموعه مقالات هدایتی گنجینه‌ای از شعر و ادب فارسی و فرهنگ و ادب اسلامی و ایرانی است و مطالب آن برای هر خواننده اعم از عالم و عامی و معلم و دانش‌جوی و دانش‌آموز مفید و سودمند است. توفیق آقای دکتر هدایتی را در ادامه این خدمت از خداوند بزرگ خواستاریم.

مهدی محقق

رئیس انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

و عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی

۸۰/۶/۳۰

پیشگفتار مؤلف

مجموعه‌ای را که پیش روی دارید، منتخب مقالاتی است که طی يك دهه، از سال ۱۳۷۰ تا به امروز، توسط این حقیر به نگارش درآمده و متناوباً در روزنامه‌ی گرامی و وزین اطلاعات درج گردیده است.

بی تردید اگر توفیق الهی نصیب نمی گردید و لطف عمیم تحریریه اطلاعات که بحمدالله همگی به گوهر دانش و بینش آراسته‌اند نمی بود، این همکاری جانانه و عاشقانه تداوم نمی یافت.

وظیفه دارد از همان آغاز از توجه یکایک آنان از صمیم قلب تشکر نماید.

در روزهای پایانی سال ۱۳۷۵، یادداشتی کوتاه، زیبا و شیوا از دوستی و ارسته و معزز که با تحریریه‌ی اطلاعات همکاری داشتند دریافت نمودم. گرچه به هیچ روی، خود را قابل و درخور الطاف ایشان ندیده و نمی بینم، اما همین یادداشت کوتاه که واژگان آن از دل برخاسته بود، بر اعماق دل و جانم جای گرفت و به گفته‌ی همین عزیز، اعتقاد بر این باور بیشتر شد که «چقدر کار قشنگی است روزنامه نگاری!» و چقدر خوبست که نویسنده‌ای بتواند رابطه‌ای معنوی، بی شائبه‌ی هر گونه تکلف و ریا، بین خودش و خوانندگانش ایجاد نماید.

نامه‌ی شیوای این عزیز نادیده چنین آغاز می گردید: «چند سالی است که به یمن حضور در تحریریه‌ی روزنامه اطلاعات، گهگاه سعادت می یابم تا مطالب سخته، پخته و

شیرین آن عزیز را بخوانم و بر حسب وظیفه، از رشحات آن قلم نازنین، دیگر عزیزان را نیز با درج مطالب شما منتعش گردانم.

من اگر چه هنوز توفیق آن را نیافته‌ام تا از نزدیک جمال جمیلتان را ببینم و عرض ادب و ارادت کنم، اما شمارا بارها در زوایای جملات از دل برآمده و گیرایتان دیده‌ام و به این نتیجه رسیده‌ام که نویسنده این مطالب آینه دلی صدیق و با معرفت است.

از آن پس، تئی چند از خوانندگان روشن ضمیر و باوفای جریده گرامی اطلاعات این کمترین را مورد محبت بی‌شائبه قرار داده‌اند که بیان و توان تشکر از همگی را در خود نمی‌بینم. جناب دکتر محمد مهدی موحّدی استاد محترم دانشگاه و جناب آقای دکتر عبدالحمید حسابی استاد گرانمایه‌ی دانشکده پزشکی دانشگاه تهران از جمله‌ی این عزیزان و سرورانند.



«راز جاودانگی»، عنوان مقالات منتخب در این مجموعه، از همان آغاز به آزاده و آبرمردی اشارت دارد که راز جاودانگی‌ها در حماسه و نام بلند آوازه‌ی او خلاصه می‌شود؛ آبرمردی نامتناهی که آفرینش به وجود او مفتخر و مباهی است، اختری تابنده و ستاره‌ای درخشان که تا دنیا دنیاست در آسمان ولایت و امامت پرتوافشان است.

متفکر شهید، استاد مطهری، «راز جاودانگی» مولا و مقتدای شیعیان جهان را به عنوان نمونه و اسوه‌ی يك «انسان کامل»، بدین گونه توصیف می‌نماید:

«شناخت علی، شناخت انسان کامل است. اما شناخت علی، نه شناخت شناسنامه‌ای علی... شناخت علی، یعنی شناخت شخصیت علی نه شخص علی»^۱.

نتیجه ضمنی از کلام فاخر استاد این است که با این شناخت، مرید خالص و عاشق صادق علی (ع) می‌تواند به گونه‌ای در «راز جاودانگی» مولایش شریک باشد.

سخنسرای بی‌همتای شعر معاصر فارسی، استاد شهریار، به شرحی که در فصل یادبودها آمده است، در زمره‌ی این «زندگان جاوید» تواند بود. مگر نه این است که تمامی هستی «شهریار سخن» آفریننده‌ی «همای رحمت» و «مناجات علی» در وجود ذی وجود مولا ذوب گردیده است؟

«تولد و مرگ کسانی که در دوره‌ی حیات خود منشأ اثری بوده‌اند و یا آنکه از خود آثار و یادگارهایی گذاشته‌اند، چندان شباهتی به طلوع و غروب اختران فلکی ندارد تا مورخین نیز مانند منجمین، همانند ظهور و افول کواکب، عمر آنان را به دقت ریاضی معین کرده و در صفحه‌ی جریده‌ی ایام ثبت نمایند... تولد هر يك از رجال تاریخ، مقارن با دوره‌ایست که او اولین بار در عرصه‌ی خارج از وجود خود، منشأ اثری شده و در معاصرین یا در کسانی که بعد از او آمده‌اند نفوذی کرده است و مرگ واقعی او زمانی خواهد بود که نامش از زبانها بیفتد و نشان او از خاطره‌ها محو شود و بزرگوارانی که گفته‌اند:

نمیرم از این پس که من زنده‌ام که تخم سسخن را پراکنده‌ام
یا

بعد از وفات، تربت مادر زمین مجوی در سینه‌های مردم عارف مزار ماست
یا

دولت جاوید یافت، هر که نکونام زیست کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را
یا

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده‌ی عالم دوام ما
همه، حقیقت این نکته را بیان فرموده و حیات جاوید خود را پس از مرگ ظاهر، پیشگونی کرده‌اند»^۲.

و این است «راز جاودانگی» فرزندگان، وارستگان و آزادگانی که از تمامی تعلقات عاریتی و تمنیات فانی این جهان زودگذر گسسته و به دنیایی مشحون از ابدیت، عظمت و زیبایی پیوسته‌اند. واقعیتی که جای جای در فصل اول این مجموعه و بقیه فصول آن، خواننده‌ی صاحب‌دل مشتاق را با این راز ابدی و سرمدی بیش از پیش آشنا و دمساز می‌نماید.



از استاد معظم و مفخم، جناب آقای دکتر مهدی محقق، ریاست محترم انجمن آثار و مفاخر فرهنگی و عضو پیوسته‌ی فرهنگستان زبان و ادب فارسی که بر این حقیر منت نهاده و مقدمه‌ی فاضلانه‌ی خود را زینت بخش این مجموعه فرموده‌اند بسی سپاسگزارم و از خدای بزرگ مسألت می‌جویم که شایستگی تجلیل و شاگردنوازی ایشان را داشته باشم.

از کارکنان ارجمند بخش انتشارات روزنامه اطلاعات صمیمانه سپاسگزار است. همچنین وظیفه دارد از دوست گرانمایه جناب آقای ساسان تجدد که در تایپ، تنظیم و تدوین اوراق پراکنده این مجموعه و نیز از تمامی عزیزانی که به نحوی از انحاء در به ثمر رسیدن این کوشش ناچیز با نویسنده همکاری داشته‌اند، بی نهایت سپاسگزاری و از ایزد متعال برای همگی آنان سلامت و عمر پر عزت مسألت نماید.

و من الله التوفیق و علیه التکلان

مهر ماه ۱۳۸۰

سیدعلی اصغر هدایتی

پی‌نوشت:

۱. استاد مرتضی مطهری، «انسان کامل»، انتشارات صدرا، چاپ چهارم، ۱۳۶۹، ص ۱۶.
۲. استاد عباس اقبال آشتیانی، مقدمه، کلیات سعدی، با استفاده از نسخه تصحیح شده محمدعلی فروغی، نشر محمد، چاپ نهم، ۱۳۷۹، ص ۵ و ۶.

گفتار اول

راز جاودانگی

راز جاودانگی

به انگیزه خجسته سالروز عید سعید غدیر و تقدیم

به رهروان مولای متقیان حضرت علی (ع)

همزمان با طلوع بیک خجسته بهاران، عید سعید غدیر که موشح به نام نامی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و مزین به جمال بی مثال مولا علی علیه السلام است، از راه فرامی رسد و دل‌های مشتاق راهیان و عاشقان و شیفتگان و محبان این دو ستاره تابناک رسالت و امامت را البریز از شادی و شمع می نماید.

عید سعید غدیر، به واقع نقطه عطفی است که رسالت پیامبر ختمی مرتبت را از یک سو و امامت مولای متقیان را از دیگر سو پیوند می دهد؛ پیوندی شکوهمند، خجسته و همایون فال، بیانگر دورانی همراه با فراز و نشیب‌های فراوان؛ مقطعی از تاریخ که فرو شکوه و جلالت و عظمت آن تا دنیا دنیا است بر بلندای تاریخ جهان اسلام همچنان می درخشد و پرتو می فشاند.

فزون بر چهارده قرن است که نام مقدس محمد مصطفی (ص) و مولا علی (ع) دل و جان میلیون‌ها مسلمان را در سراسر گیتی سرشار از معنویت می نماید و عشق به مفخر زمان و حب به امیر مؤمنان را چونان بارقه‌ای امید فرا راه دیدار محبوب و نیل به وصال معبود قرار می دهد.

چه زیباست طنین نام سرور عالمیان به همراه نام بلند آوازه‌ی امیر مؤمنان در گلبانگ اذان و راز و نیاز مخلصانه به درگاه حضرت احدیت، نماز: این اوج تقرّب به خالق جهان و جهانیان! «اشهد ان محمداً رسول الله، اشهد ان علیاً ولی الله»

عشق آمد و شد چو خونم اندر رگ و پوست تا کرد مرا تهی و پر کرد ز دوست
اجزای وجودم همگی دوست گرفت نامی است ز من بر من و باقی همه اوست^۱

روز هجدهم ماه ذیحجه سال دهم هجری قمری است. روزی مبارک و متبرک، روزی که پیامبر گرامی اسلام پیش از طلوع آفتاب، در مکه معظمه طواف وداع نموده، از مکه عازم مدینه می‌شوند و به غدیر^۲ خم^۳، نزول اجلال می‌فرمایند. در این مکان است که منبری از جهاز شتران فراهم می‌آید. به ندای بلال، اجتماعی از همراهان پیامبر تشکیل می‌شود. آنگاه رسول خدا بر بالای جهاز برآمده، امیر مؤمنان نیز به فرموده پیامبر عظیم الشان اسلام در سمت راست سید المرسلین قرار می‌گیرند.

پیامبر پس از ادای حمد و ثنای باری تعالی، ضمن خطابه‌ای غرّاء، با اشاره به ارتحال قریب الوقوع خود به عالم دیگر و این که بین شما دو یادگار عظیم: ثقلین (قرآن مجید و اهل بیت) را باقی می‌گذارم که اگر دست در آن زنید گمراه نشوید، می‌فرمایند: «ای مردم، آیا من به شما از خودتان اولی نیستم؟» جمعیت در پاسخ می‌گوید: «بلی!» حضرت می‌فرماید: «پس هر کس که من ولی او هستم، علی ولی اوست.»

آنگاه بازوان شاه ولایت را بالا برده، با صدای رسا اعلام می‌دارند: «من کنت مولاة فهذا علی مولاة.» پس در همان منزل آیه کریمه «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً...» (در این روز، دین شما را به حد کمال رسانیدم^۴ و بر شما نعمت را تمام کردم و بهترین آیین را که اسلام است، برایتان آوردم)^۵ بر قلب پاک پیامبر اسلام نازل می‌شود و حضرت ختمی مرتبت (ص)، علی (ع) را در این روز بزرگ تاریخی رسماً به امامت منصوب می‌فرمایند.^۶

شرح این رخداد عظیم تاریخ اسلام را که به درخشش نخستین ستاره‌ی تابان در آسمان پر فروغ ولایت و امامت می‌انجامد، به تفصیل و تجسّمی بیشتر ذیلاً به خوانندگان

گرامی عرضه می‌دارد:

«... بیایید با هم در نقطه مرتفعی از سلسله کوههای جحفه منظره‌ی با عظمت مجلس غدیر خم را مشاهده کنیم. چشم انداز تاریخ گذشته را در آینه زمان بنگریم. جمعیت انبوه کاروان بزرگ حج را به رهبری پیامبر خاتم (ص) تماشا کنیم. موج جمعیت را ببینیم که چگونه پست و بلند صخره‌های دامنه کوههای جحفه را پر کرده و فراز و نشیب آن را به قلوب خود صاف و انبوه نشان می‌دهد.

غدیر آب از این تاریخ به غدیر علم تکامل یافت و از آن آبگیر، سرچشمه علوم نبوی به وسیله علی (ع) به اطراف جهان سرازیر شد. از مرتفع‌ترین نقطه کوه که سلسله‌ی قافله را به هم پیوسته است تا کنار غدیر خم، ولوله‌ای از قافله‌ی بزرگ حج است که علت فرمان توقف را از هم می‌پرسند. چه اتفاقی رخ داده و چه وحیی نازل شده است؟ چه پیش آمده که رهبر مهربان ما مجبور شده است در این نقطه گرم و سرزمین ملتهب امر به توقف فرماید؟ در اینجا است که فروغ تابناک نور سیمای ملکوتی رسول الله (ص) به اطراف و اکناف پرتو افکنده، تمام عناصر وجود را مسخر خویش ساخته است، سکوت محض آمیخته به رضا و اطاعت و نشاط و انبساط بر همه جا حکمفرماست و همه چشم بر حکم و گوش بر فرمان دارند. پیشوای مسلمانان بر منبری بلند قرار گرفته، کارنامه زندگی بیست و سه ساله خود را برای مردم شرح می‌دهند و این پیام را می‌فرستند. پیام او را چند مرد قوی‌الصوت مانند ربیع بن امیه برای صفوف عقب جمعیت تقریر و تکرار می‌نمایند تا همه‌ی افراد بشنوند.

در دامنه‌ی پهنای که فقط چند درخت تنومند در کنار آبگیری قرار گرفته محلی برای رهبر عالی مقام آسمانی تهیه شده است و مسافران خسته و گرم‌زده به سایه‌های آن درختان پناه آورده‌اند.

پیام سرور عالمیان، جاهلیت دیروز و معنویت امروز را به یاد می‌آورند. فقر و ناامنی، بی‌دینی و بدبختیهای گذشته را متذکر می‌گردند. ایمنی و الفت و غنا و بی‌نیازی کنونی را با اخوت، مساوات و مواسات امروز با تمام تحولات منبعت از آن نشان می‌دهند.

رسول خدا در پیام خود می‌فرماید: سلامت و سعادت دنیا و آخرت در سایه‌ی این

کتاب است که به شما آموخته‌ام، ولی از این کتاب به تنهایی و نزد خود نمی‌توانید بهره‌مند شوید. برای آموختن آن عترت خود را چنان تربیت نموده‌ام که بتوانند اسرار و دقایق و حکم شریعت و قرآن را به شما بیاموزند.

بدین گونه است که پیامبر گرامی اسلام رشته فکر بلند پرواز خود را که از منبع فیض ابدی سرچشمه می‌گیرد، به دست شایسته‌ترین افراد می‌سپارند تا زحمات دوران ارشاد و هدایتشان ضایع نگردد. به دست علی علیه‌السلام که از خردسالی زیر نظر خاتم الانبیاء پرورش یافته و اینک با تربیت علمی آمیخته به تقوی می‌تواند راهنمایان و رهبرانی شایسته و متکی به علم و تقوی پرورش داده و قافله انسانیت را به سرحد کمال مطلوب برساند.

بیش از چهار ساعت پیام بزرگ پیامبر خدا به طول می‌انجامد. پیامبر عظم الشان اسلام از منبر تاریخی غدیر خم فرود می‌آیند. هلهله و شادی از يك سو فضا را البریز می‌نماید و از سوی دیگر غم فقدان رسول خدا مردم را در تفکری عمیق فرو می‌برد. اشک شوق از دیدگان جاریست. احساسات پاك و بی‌شائبه‌ی قریب صد و بیست هزار تن نسبت به علی علیه‌السلام تحریک شده و همه می‌خواهند به او شادباش بگویند. فریادهای تبریک و تهنیت نسبت به امیر مؤمنان به ابتهاج و شعفی زاید الوصف و انبساط و سروری عمیق منتهی می‌شود. مردم دسته دسته به حضور علی (ع) شتافته و به او تبریک می‌گویند و بدینسان، در این روز بزرگ تاریخی، فصل نوینی در کارنامه‌ی اسلام گشوده می‌شود و پیامبر بزرگوار وظیفه‌نهایی خود را به پایان رسانیده و برنامه خود را با دو مرکز ثقل «قرآن» و «عترت» برای رهبری و سعادت خلائق به امانت و ودیعت می‌سپارند تا قاطبه‌ی انسانها به رهبری علی مرتضی (ع) به کمال سعادت دنیا و آخرت نایل آیند.^۷

... و اینک ما هستیم و تو، ای «امام برحق»^۸، ای امام پاکان و نیکان، ای مبشر صفاء اخلاق، ای شفیع روز جزا، ای مظهر العجایب، ای مرتضی علی!

«کلام تو ای باب مدینه‌العلم پیامبر»^۹ و ای استاد کرسی «سلونی»، چه غلغله‌ای در عالم به پا کرد. نسیم حقایق از دریای بی‌انتهای سخن تو موج می‌زند، و درهای ناسفته‌ی اخلاق و سیاست در اعماق کلام تو مستور است.

کلمات مخلوق تو ای آفرینشگر بزرگ جهان ادب، بیت القصیده‌ی دیوان بلاغت است، و عارفان عاشق و سالکان وادی معرفت، از روح خطبه‌های پرجاذبه‌ات به قله رفیع حضور و شهود رسیده‌اند،

و مدینه‌ی فاضله‌ی افلاطون، الفبای منشور نورانی تو به سردار سرفرازت مالک اشتر نخعی است».^{۱۰}

ای امید همه‌ی حق طلبان روزگاران، ترا همین بس که حبیب خدا در باره‌ات فرمود: «الحق مع علی، و علی مع الحق، يدور الحق مع علی کیف مادر»^{۱۱} (حق با علی است، و علی با حق. حق با علی می‌گردد بدان گونه که او بگردد).^{۱۲}

خوشا به حال عاشقان در گاهت که حق را در وجود تو یافته‌اند و به تو پرداخته‌اند، از تمامی تعلقات عاریتی این جهان فانی گسسته‌اند و به تو پیوسته‌اند.

از جاذبه‌ی شور انگیز و شمیم عطر آگین کلام مولایشان بهره‌ها می‌اندوزند و پای در جهانی می‌گذارند که هر چه هست فضیلت است و عظمت و هر چه می‌شنوند نغمات بهشتی است، صفا و مهربانی و آشتی...

آنوقت است که با خدای خود راز و نیاز می‌کنند، در پیشگاه الوهیتش زانو می‌زنند و زمزمه سر می‌دهند که: بارالها، این ابر مرد بزرگ تاریخ کیست که جهان آفرینش با تمامی عظمتش در پیشگاه او سر تعظیم و تکریم فرود آورده است؟ این اسطوره‌ی جهان هستی کیست که جمال بی‌مثال و تابناک ترا در رخساره‌ی بی‌بدیل او می‌توانیم ببینیم و شناسایی‌اش، شناسایی توست ای ذوالجلال یگانه‌ی بی‌همتا! کیست این اسوه‌ی فضیلت و جوانمردی که «نگین پادشاهی ز کرم دهد گدارا؟».

شگفتا که هر چه در ابعاد شخصیت مولایمان می‌نگریم و هر قدر در این اقیانوس بیکران می‌پوییم، به وسعت آن بیشتر پی می‌بریم. آیا می‌توانیم تنها جرعه‌ای از این بحر فیاض لایزال را بنوشیم و همنوای مولانا بگوئیم:

آب دریا را اگر نتوان کشید پس به قدر تشنگی باید چشید
پروردگارا، ما و عاشقان مولا را از این منبع کرامت و فضیلت بی‌نصیب
مگردان؛

نشان دهره کعبه‌ی عاشقان را به مجنون گم کرده راهی الهی
 چو آینه گیرد غبار ملالت دل دردمندم به آهی الهی
 شدم زرد و افسرده از جور گردون چو پژمرده شاخ گیاهی الهی
 به شبهای تنهایی و تیره‌بختی فروزان دلم را به ماهی الهی
 و کدام ماه از جلوه‌ی جلی و پرتو فروزان عارض مولای متقیان تابناک‌تر، تابنده‌تر و
 درخشان‌تر؟ و کدامین کلام از کلام او در «نهج البلاغه» این قرآن ناطق امیر مؤمنان، فصیح‌تر،
 بلیغ‌تر و رساتر؟

کلامی که سرشار از فصاحت و بلاغت است. «فصاحتی که چونان فصاحت
 محمد (ص) موهوب است نه مصنوع»^{۱۳}، گفتاری که همانند گفتار پیامبر گرامی اسلام
 خاص اوست، «کلامی که ثبات کوه و مناعت آسمان و شکوه صحرا را دارد، به هنگام کلام از
 ضمیر دریاوش خویش مرواریدها می‌پراکند، گفتاری که از آن اوج و حضیض‌ها که در
 سخن‌هاست و از ضعف و قوت بیانی که بلای متکلمان است مصون مانده، چون موج دریا
 یکنواخت و چون قطرات باران بامدادان آسان و روان از پی هم می‌آیند، کلمات با دقتی
 معجز آسا قالب معانی است و معانی درست در خور کلمات. حقاً عنوان سهل و ممتنع،
 شایسته این کلمات تأمه^{۱۴} است، متضمن معانی عالی، مبرّی از تصنع و تشویش، چون
 مروارید غلطان، در سلك کلام به قوت و انسجام؛ فولاد آبدیده‌ی صیقلی شده را ماند که
 نشانی از خلل در آن نیست. در همه جا، اجزای جمله، چنان خوب به هم پیوسته‌اند که
 صدر و ذیل و میان آن چون نغمه‌ای موزون، هماهنگ و طرب‌انگیز است. عبارات چنان
 پرشور و هیجان‌انگیز است که گویی روح زندگی در آن موج می‌زند و يك عقل نورانی از خلال
 کلمات پرتوافشانی می‌کند».^{۱۵}



گرامی باد عید سعید غدیر بر همه‌ی شیفتگان و رهروان آن امام همام، آن همای
 رحمت، آن آیت بی‌بدیل کرامت و آن مظهر بی‌همتای عدالت و به عنوان حسن ختام، چه
 هدیه‌ای گرانبهارتر از غزلواره‌ی جاودانه و دل‌انگیز شهریار سخن در مقام امیر مؤمنان،
 مولای متقیان، علی علیه السلام:

علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدارا
 دل اگر خداشناسی، همه در رخ علی بین
 به خدا که در دو عالم، اثر از فنا نماند
 مگر ای سحاب رحمت، تو بیاری، ار نه دوزخ
 بروای گدای مسکین، در خانه‌ی علی زن
 به جز از علی که گوید به پسر، که قاتل من
 به جز از علی، که آر دپسری ابوالعجایب
 چو به دوست عهد بندد، ز میان پاکبازان
 نه خدا توانمش خواند، نه بشر توانمش گفت
 به دو چشم خونفشانم، هله ای نسیم رحمت
 به امید آنکه شاید، برسد به خاک پایت
 چو تویی قضا یگردان، به دعای مستمندان
 چه ز نم چو نای هر دم ز نوای شوق اودم
 همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی
 ز نوای مرغ یا حق، بشنو که در دل شب

که به ماسوا فکندی همه سایه‌ی همارا
 به علی شناختم من، به خدا قسم، خدارا
 چو علی گرفته باشد، سر چشمه‌ی بقارا
 به شرار قهر سوزد، همه جان ماسوارا
 که نگین پادشاهی دهد از کرم گدارا
 چو اسیر تُست اکنون، به اسیر کن مدارا
 که عَلم کند به عالم، شهدای کر بلارا
 چو علی که می تواند که به سر برد و فارا
 متحیرم چه گویم شه ملک لافتی^{۱۶} را
 که ز کوی او غباری، به من آر توتیارا
 چه پیامها که دادم، همه سوز دل صبارا
 که ز جان ما بگردان ره آفت قضارا
 که لسان غیب خوشتر بنواز داین نوارا
 به پیام آشنایی بنواز د آشنارا
 غم دل به دوست گفتن، چه خوشست شهریارا^{۱۷}

پی نوشت:

۱. سخنان پیر هرات، خواجه عبدالله انصاری، به کوشش دکتر محمدجواد شریعت، سخن پارسی (۱۱)، انتشارات شرکت سهامی کتابهای جیبی، چاپ اول ۱۳۵۵، ص ۵۱.
۲. آبگیر و تالاب که آب باران و سیل در آن جمع شود و ماند؛ معجم البلدان، ص ۱۱۹.
۳. آبگیر، تالابی است بین مکه و مدینه و فاصله آن تا جحفه دومیل است؛ معجم البلدان، ص ۱۱۹.
۴. اطلاق کمال، همه گونه مزایا و مواهب را در بر می گیرد و در این مقوله، قطع ریشه‌های جاهلیت
 ستمگر مبتنی بر رباخواری است.
۵. قرآن کریم، ترجمه و تفسیر استاد فقید حکیم مهدی الهی قمشه‌ای، انتشارات صالحی، تهران،

۱۳۵۴، ص ۱۴۱.

برای مزید اطلاع از شأن نزول آیهی کریمه نگاه کنید به: «الغدیر» اثر گرانسنگ علامه امینی، ج ۱، ص ۱۱، مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۵۹، «الولاية»، قدیمی ترین اثر تاریخی در این زمینه از ابو جعفر محمد بن جریر طبری؛ کتاب «الولاية فی طریق الحديث الغدير» از ابو العباس احمد بن محمد بن سعید همدانی.

۶. علامه علی اکبر دهخدا، لغت نامه، حرف غ، شماره ی مسلسل ۲۷، آبان ۱۳۳۵.

۷. خطبه ی پیامبر اکرم (ص) در غدیر خم، مترجم: حسین عمادزاده، انتشارات حسینیّه عمادزاده، اصفهان، ۱۴۱۰ هجری قمری، ص ۱-۳.

۸. مهدی فقیه ایمانی، «حق با علی است» (پیرامون استاد و محتوای حدیث الحق مع علی) چاپ و انتشارات وزارت ارشاد، ۱۳۶۸.

۹. اشاره است بر حدیث شریف نبوی «انا مدینه العلم و علی بابها».

۱۰. سیمای کارگزاران در نهج البلاغه، ترجمه ی عهدنامه امام امیر المؤمنین علی علیه السلام به مالک اشتر، پیشگفتار، انتشارات بنیاد نهج البلاغه، چاپ اول، دیماه ۱۳۶۷.

۱۱. همان مأخذ شماره ۸، ص ۳، نیز مناقب خوارزمی، ص ۲۲۳.

۱۲. همان.

۱۳. برگرفته از نهج الفصاحه، مترجم و گرد آورنده: ابوالقاسم پاینده، سازمان انتشارات جاویدان، چاپ پانزدهم، ۱۳۶۰، مقدمه ص ۲۲.

۱۴. اشاره است به قسمتی از کلمات آسمانی دعای سحر گاهان ماه مبارک رمضان: «اللهم انی استلک من کلماتک باتمّها و کل کلماتک تامّه، اللهم انی استلک بکلماتک کلّها».

۱۵. همان مأخذ شماره ۱۳، ص ۲۱-۲۲.

۱۶. اشاره است به عبارت مشهور «لافتی الاعلی لا سیف الاذو الفقار».

۱۷. کلیات دیوان شهریار، ج اول، انتشارات سعدی، تبریز، ۱۳۵۶، ص ۷۶.

● ر.ک مقاله «همای رحمت»، شماره سه شنبه ۲۳ اسفند ۱۳۷۹ روزنامه اطلاعات (ضمیمه - ویژه عید غدیر).

گفتار دوم

در تفکر و شناخت

ای برادر، تو همه اندیشه‌های
مابقی را استخوان و ریشه‌ای
گر بود اندیشه‌ات گل، گلشنی
و ربود خاری، تو همه گلخنی
«مولانا جلال‌الدین رومی»
به نام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه، برنگذرد^۱

تو همانی که می‌اندیشی^۲

با نام قادر متعال، تمسک به کتاب محکم الهی و توسل به پیشگاه خاتم الانبیاء، منادی
و مبشر اندیشه‌های تابناک و انسان‌ساز، این گفتار را آغاز می‌کنیم، بدین امید که مطالعه آن
وسیله و انگیزه‌ای باشد برای استفاده بهتر و مطلوب‌تر از نیروی اندیشه، نیروی شگرفی
که خدای متعال آن را تنها در انسان به ودیعت نهاده است، نیرویی که در واقع وجه تمایز
آدمی را از بهایم بازگو می‌نماید و ما، مع‌الاسف از این موهبت به درستی بهره نمی‌بریم و با
کفران این نعمت، خود را در ورطه‌ی معاصی نابخشودنی و لغزشهای غیرقابل جبران قرار
می‌دهیم.

برای عصری که در آن زندگی می‌کنیم، نامگذاری‌های مختلفی شده است که
فی‌الجمله به عصر الکترونیک، عصر اتم، عصر تکنولوژی و این اواخر عصر کامپیوتر
می‌توان اشاره داشت.

سؤالی که بلافاصله متبادر به ذهن می‌شود این است: در شرایطی که وارد قرن

بیست و یکم می‌شویم، بشر امروز به همان اندازه که در زمینه‌های علمی و فنی پیشرفت نموده آیا در آنچه مربوط به حیات معنوی و فرهنگی و به طور خلاصه در آنچه مربوط به اعتلاء نیروی اندیشه و ارتقاء ارزشهای انسانی می‌شود نیز به پیشرفتهایی نایل آمده است؟ پاسخ، متأسفانه منفی است تا آنجا که برخی از متفکران و روانشناسان اجتماعی معاصر، عصر امروز را عصر از خودبیگانگی و تهی شدن انسانها از ارزشهای اخلاقی و اجتماعی نامیده‌اند.

این تراژدی اجتماعی که در تحلیل نهایی، کژاندیشی و ندانم کاریهای انسان از خود بیگانه‌ی امروز در ظهور و بروز آن سهمی بسزاداشته است، در حال حاضر اکثر جوامع بشری و خصوصاً جوامع غربی را تحت تأثیر قرار داده و طبیعتاً و ماهیتاً حیات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی این جوامع نیز از تأثیر آن مصون نمانده است.

نکته‌ی شایان توجه این که درست در همین مقطع تاریخی، خط فاصل بین جهان‌بینی اسلامی و به اصطلاح متفکر شهید استاد مطهری «جهان‌شناسی اسلامی» و «جهان‌بینی مادی» که در واقع نماینده‌ی دو طرز تفکر و به عبارت رساتر دو مکتب فکری می‌باشد، ترسیم می‌شود.

پیروان اندیشه‌ی مادی، در چارچوب ذهنی خود که از آن به «ماتریالیسم دیالکتیک» تعبیر می‌کنند، «معیار شناخت را بر جهان‌بینی مادی مبتنی می‌دانند و به زعم خود چیزی را که مادی و محسوس نباشد، داخل در قلمرو علم نمی‌دانند، در حالی که معیار شناخت در جهان‌بینی اسلامی اعم است از ماده (حس) و عقل، یعنی چیزی که معقول است داخل در قلمرو علم نیز می‌باشد گرچه محسوس نباشد».^۳

در اثبات این طرز تفکر که در واقع بر حقایق جهان‌شناسی اسلامی صحنه می‌گذارد، نیازی به استناد بر ادله‌ی تاریخی نداریم. به یاد داریم که در دهه‌ی پایانی قرن بیستم، شاهد یکی از مهمترین و بزرگترین حوادث تاریخی یعنی شاهد فروپاشی امپراطوری عظیم کمونیسم بوده‌ایم و این واقعیتی است که رهبر اندیشمند و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران در پیام تاریخی خود به ریاست جمهوری وقت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی - آقای گورباچف - پیش‌بینی نموده بودند.

آیا این شواهد و ادله‌ی تاریخی عبرت‌آمیز برای نفی تصورات بیمارگونه‌ی مکاتب قائل به جهان‌بینی مادی کافی نمی‌باشد و مگر ممکن است پیوند بشر خاکی را از آفریننده‌ی مخلوقات و جهان و جهانیان بزدائیم؟ و چگونه ممکن است در مقطعی از تاریخ که بشر به نیروی خلاق اندیشه و تکنولوژی متأثر از آن توانسته است بریکران آسمانها دست یابد و حماسه‌ی تسخیر فضا را در صفحات تاریخ جاودانه سازد، در اقصی نقاط این جهان پهناور، چه در شرق و چه در غرب، در جهنمی از اضطراب و تنشهای روانی به سر برد؟^۴ اضطرابها و تنشهایی که متأسفانه تزلزل بنیان و نهاد خانواده را در تیررس خود قرار داده است. آیا جز این است که اندیشه‌ی مادی و به تبع آن سرگشتگی‌ها و گم‌گشتگی‌های بشر از خودبیگانه‌ی معاصر در این تراژدی و در واقع تراژدی قرن، تأثیر بسزا داشته است؟ حال آنکه، اگر بشریت به پیام انسان‌ساز اسلام گوش فرامی‌داد و با تمسک به ارزشهای اخلاقی، خود را از ورطه‌ی پریشانی می‌رهانید و آرامش فکر و روح خود را از دست نمی‌داد، جهان امروز، که می‌بایست با نام خدا و یاد خدا مشحون از ابدیت، عظمت، زیبایی و سرشار از معنویت، کمال و افتخار می‌بود، این چنین تبدیل به پرتگاهی از لغزشها، عداوتها، شقاوتها، مناهی و معاصی نمی‌گردید و به جای آنکه نظاره‌گر آثار صنع خالق یکتا باشیم و به مظاهر بدیع آفرینش بیندیشیم، شاهد تباهی ارزشهای معنوی نمی‌بودیم و مستغرق در مبتذلات و عادیات زندگی مادی نمی‌شدیم. به عکس، به پاس برخورداري از منابع بیکران و مواهب لایزال جهان هستی که مظهری از عظمت، کرامت و قدرت کبریائی است و «به شکرانه‌ی بازوی توانا»، لحظه‌ای از کار خلاقه و فعاله فروگذار نمی‌کردیم، تنها به خویش نمی‌اندیشیدیم، همبستگی‌های بشری را از یاد نمی‌بردیم و به يك تعبیر، هویت انسانی خود را از دست نمی‌دادیم.

تفکر در منظر قرآن

شاید مبالغه‌آمیز نباشد اگر بگوییم که هیچ يك از کتب آسمانی در پرداخت به مقوله‌ی تفکر و تدبّر در جهان هستی و فلسفه‌ی آفرینش، توان وامکان مقایسه با کتاب آسمانی ما - قرآن مجید - را ندارند. به عنوان مثال، به نقل آیاتی در این زمینه مبادرت می‌شود:

۱- تفکر در آفرینش و جهان هستی

«ان فی خلق السموات والارض واختلاف الليل والنهار لایات لا ولی الالباب، الذین یذکرون الله قیاماً وقعوداً و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات والارض، ربنا ما خلقت هذا باطلاً، سبحانک فقنا عذاب النار»^۵ (محققاً که در آفرینش آسمان وزمین و رفت و آمد شب و روز دلایلی است روشن برای خردمندان. آنان که خدای را یاد می کنند در حال ایستاده و نشسته و خفتن و دائم اندیشه می کنند در آفرینش آسمانها وزمین و گویند: پروردگارا! این دستگاه با عظمت را بیهوده نیافریدی، پاک و منزهی، ما را به لطف خویش از عذاب دوزخ نهدار).^۶

«و سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض جمیعاً منه، ان فی ذلک لایات لقوم یتفکرون»^۷ (و آنچه در زمین و آسمانها بود، تمام را مسخر شما گردانید، و در این کار نیز برای مردم با فکر، آیات و قدرت خدا کاملاً پدیدار است).

«و هو الذی مد الارض و جعل فیها رواسی و انهاراً و من کل الثمرات جعل فیها زوجین اثنین یغشی اللیل و النهار، ان فی ذلک لایات لقوم یتفکرون»^۸ (و اوست خدائی که بساط زمین را بگسترده و در آن کوهها برافراشت و همه چیز را جفت بیافرید و شب تار را به روز روشن بیوشانید، همانا در این امور متفکران را دلایل روشنی بر قدرت آفریدگار است).

«ینبت لکم به الزرع و الزيتون و النخیل و الاعناب و من کل الثمرات ان فی ذلک لایة لقوم یتفکرون...»^۹ (و هم زراعتهای شمارا از آن آب باران برویاند و درختان زیتون و خرما و انگور و هر گونه میوه پرورد در این کار آیت قدرت الهی برای اهل فکر پدیدار است).

۲. دعوت به تفکر

«فلا یتدبرون القرآن و لو کان من عند غیر الله لو جدوا فیہ اختلافاً کثیراً»^{۱۰} (آیا در قرآن از روی فکر و تأمل نمی نگرند- تا بر آنان ثابت شود که وحی خداست- و اگر از جانب غیر خدا بود در آن- از جهت لفظ و معنی- بسیار اختلاف می یافتند).

«ولم ینظروا فی ملکوت السموات والارض و ما خلق الله من شی و ان عسی ان یکون قد اقترب اجلهم فبای حدیث بعده یؤمنون»^{۱۱} (آیا فکر و نظر در ملکوت آسمانها وزمین

نمی‌کنند و در هر چه خدا آفریده نمی‌نگرند تا به قدرت خداوند و عالم قیامت آگاه شوند و چون اجل و مرگ آنها فرارسد، بعد از قرآن کدام سخن را باور دارند؟

«اولم يتفكروا ما بصاحبهم من جنة ان هو الا نذير مبين»^{۱۲} (آیا فکر نکردند که صاحب آنها - رسول خدا - را نشانی از جنون نیست که - مردم جاهل یا مغرض به او نسبت می‌دهند - بلکه در کمال عقل و دانایی است و او آشکارا بیم‌دهنده آنهاست).

«اولم يتفكروا في انفسهم ما خلق الله السموات والارض وما بينها الا بالحق واجل مسمى...»^{۱۳} (آیا با خود نمی‌اندیشند که خدا آسمانها و زمین و هر چه را در بین آنهاست - از انواع بی‌شمار مخلوق - همه را جز به حق و تا مدتی محدود نیافریده است).

«لو انزلنا هذا القرآن على جبل لرايته خاشعاً متصدعاً من خشية الله و تلك الامثال نضربها للناس لعلهم يتفكرون»^{۱۴} (ای رسول - اگر ما این قرآن - عظیم الشأن - را - به جای دل مردم - به کوه نازل می‌کردیم، مشاهده می‌کردی که کوه از ترس خدا خاشع و ذلیل و متلاشی می‌گردید و این امثال را (در قرآن) برای مردم بیان می‌کنیم، باشد که به فکر فرو روند).

«... و انزلنا اليك الذكر لتبين للناس ما نزل اليهم و لعلهم يتفكرون»^{۱۵} (و بر تو - ای رسول - قرآن را - که جامع‌ترین و کامل‌ترین کتاب الهی است - نازل کردیم تا بر امت آنچه فرستاده شد بیان کنی باشد که خرد و اندیشه بکار بندند).

«... كذلك يبين الله لكم الايات لعلكم يتفكرون»^{۱۶} (خداوند آیات خود را بدین روشنی برای شما بیان می‌کند، باشد که در کار دنیا و آخرت بیندیشید).

«و اتل عليهم نبا الذي اتيناه اياتنا فانسلخ منها فاتبعه الشيطان فکان من الغاوین، ولو شئنا لرفعناه بها و لکنه اخلد الى الارض و اتبع هویه فمثله کمثل الکلب ان تحمل عليه يلهث او تترکه يلهث ذلك مثل القوم الذين کذبوا باياتنا فاقصص القصص لعلهم يتفكرون»^{۱۷}.

(خبر آن مرد^{۱۸} را برایشان بخوان که آیات خویش را به او عطا کرده بودیم و او از آن علم عاری گشت و شیطان در پی اش افتاد و در زمره گمراهان درآمد، اگر خواسته بودیم به سبب آن علم که به او داده بودیم به آسمانش می‌بردیم، ولی او در زمین ماند و از پی هوای خویش رفت. مثل او چون مثل آن سگ است که اگر به او حمله کنی زبان از دهان بیرون آرد و اگر رهایش کنی باز هم زبان از دهان بیرون آرد مثل آنانکه آیات را دروغ انگاشتند نیز چنین

است این قصه را بپرداز، شاید به اندیشه فرو روند).

... و این آشنایی بارمز و راز فلسفه‌ی آفرینش و جهان هستی که یگانه زمینه‌ساز تفکر خلاق و تسکین بخش روح و جسم و دل و جان آدمی است جز با مؤانست با قرآن مقدور و میسر نمی‌تواند بود. مؤانست موجد تفکر و تدبیری که شیخ اجل، به بهترین وجه آنرا تصویر و ترسیم نموده است:

تنگ چشمان نظر به میوه کنند ما، تماشاکنان بستانیم
توبه سیمای شخص می‌نگری ما، در آثار صنع، حیرانیم

تفکر در کلام پیامبر اسلام

شاید تنها نقل کلامی از پیامبر گرامی اسلام بدین مضمون: «فكرة ساعة خير من عبادة ستين سنة»^{۱۹} (ساعتی اندیشیدن بهتر از شصت سال عبادت است) در بیان اهمیت و مقام تفکر، وافی به مقصود بوده باشد. نهج الفصاحه، متضمن کلمات قصار رسول ختمی مرتبت، جای جای، مشحون از این نگرش ژرف و سازنده است. در بخش دیگری از نهج الفصاحه، پیامبر عالیقدر ما، بر این نکته تأکید و تصریح می‌فرماید:

«لا فقر اشد من الجهل و لا مال اعود من العقل و لا وحدة اوحش من العجب و لا حسب كحسن الخلق و لا عبادة مثل التفكير»^{۲۰}.

(فقری سخت‌تر از نادانی و مالی سودمندتر از خرد و تنهایی‌ای موحش‌تر از خودپسندی و شرفی چون نیک‌خویی و عبادتی چون تفکر نیست).

«عن ابی سعید الخدری قال: قال النبی (ص) اعطوا عینکم حظها من العبادة قالوا: و ما حظها من العبادة یا رسول الله؟ قال (ص) النظر فی المصحف و التفكير فیہ و الاعتبار عند عجایبه»^{۲۱} (از ابوسعید الخدری نقل شده است که پیامبر (ص) فرمود: دیدگانتان را از حظ عبادت برخوردار سازید. گفتند: ای رسول خدا، حظ دیدگان از عبادت چیست؟ پیامبر فرمود: نگاه به قرآن و تفکر در آن و اعتبار شگفتی‌های آن). «لا ینال منزلة التفكير الا من قد خصه الله بنور المعرفة و التوحید»^{۲۲} (کسی به مقام و منزلت تفکر نایل می‌شود که خداوند او را از نور معرفت و توحید برخوردار کرده باشد).

تفکر از دیدگاه مولای متقیان علی (ع)

می‌خواهید به اهمیت، ارزش و نقش سرنوشت‌ساز تفکر در حیات انسانها و جوامع انسانی بیش از پیش پی ببرید، لحظاتی را به تعمق در کلمات قصار مولای علی (ع) بنگرید، کلماتی که همانند تمامی رهنمودهای آن امام همام، ایمان و اتقان در یکایک گل‌واژه‌های الفاظش موج می‌زند.

«فکر المرء مرآة تریه حسن عمله من قبحه» (اندیشه مرد آینه‌ای است که خوب و بد اعمال او را می‌نماید).

اندیشه هر کسی ترا از حالش آگاه کند که چون بود افعالش
اندیشه مرد چون یکی آینه است پیداست در آن خوب و بد اعمالش^{۲۳}
«بالفکر، تنجلی غیاهب الامور» (از پر تو اندیشه تیر گیهای امور روشن شود).
تدبیر، به قفل مشکلات است کلید اندیشه، دهد به حل هر عقده نوید
فکر است چراغی که چور روشن باشد زو شام سیاه تو شود صبح سپید^{۲۴}
«فکر ثم تکلم، تسلّم من الزلل» (اندیشه کن آنگاه سخن گوی تا از لغزش زبان دور باشی).

در پیش کسی که اهل فهم است و فطن تا فکر نکرده‌ای مکن باز دهن
خواهی که ز لغزش زبان باشی دور اندیشه نکرده و امکان لب به سخن^{۲۵}
«من کانت له فکرة فله فی کل شیء عبرة» (کسی که فکر و تدبیر دارد، از هر چیز که بیندپند گیرد).

آن جمع که بیشه خرد را شیرند در دشت معانی از پی نخجیرند
وان قوم که اهل فکرت و تدبیرند بر هر چه که بنگرید پندی گیرند^{۲۶}
«فکر العاقل هداية»^{۲۷} (اندیشه‌ی دانا هدایت است).

«من تفکر ابصر»^{۲۸} هر که بیندیشد (بینش فراچنگ آورد).
«فکرك فی الطاعة یدعوك الی العمل بها»^{۲۹} (اندیشه‌ی تو در اطاعت از خدای تعالی ترا به انجام آن دعوت می‌کند).

«فکرك فی المعصية یحدوك علی الوقوع فیها»^{۳۰} (اندیشه‌ی تو در گناه ترا به انجام آن

می کشاند).

«انما البصیر من سمع فتفکر و نظر فأبصر»^{۳۱} (بصیر کسی است که بشنود و بیندیشد و ببیند و بینش حاصل کند).

«إذا قدمت الفکر فی جمیع افعالك حسنت عواقبك فی کل امر»^{۳۲} (اگر اندیشه در تمامی کارهایت رهنمونت باشد، سرانجام آنها به خیر و صلاح می انجامد).

«اصل العقل الفکر و ثمرته السلامه»^{۳۳} (جوهره خرد اندیشه و نتیجه و ثمره آن سلامت است).

تفکر در سخن امام صادق (ع)

قال الصادق (ع) : «ليست العبادة كثرة الصلاة والصوم إنما العبادة التفکر فی الله»^{۳۴} (امام صادق (ع) فرمودند: عبادت به زیادتی نماز و روزه نیست، به درستی که عبادت تفکر در ذات لایزال پروردگار است).

قال الصادق (ع) : «الفكرة مرآة الحسنات وكفارة السيئات»^{۳۵} (اندیشه، آینه خوبیها و پوشاننده بدیهاست).

«تفکر ساعة خير من عبادة سنة»^{۳۶} (تفکر يك ساعت از عبادت يك سال بهتر است).
«افضل العبادة ادمان التفکر فی الله و قدرته»^{۳۷} (بهترین عبادت، تداوم تفکر درباره پروردگار و قدرت اوست).

تفکر: منشأ حرکت

حکیم متألّه، عالم ربّانی و فیلسوف نام آور ایران، مرحوم هادی بن مهدی سبزواری مشهور به «حاج ملاهادی سبزواری» (۱۲۸۹-۱۲۱۲ ه.ق) در اثر جاودانه‌ی خود «منظومه» فکر را منشأ حرکت، حرکت به سوی مبادی و از مبادی به سوی اهداف و آمال می داند:

«الفکر حركة الى المبادئ و من مبادئ الى المراد»^{۳۸}

مولانا جلال الدین رومی، در مثنوی معنوی، خط سیر انسان را در فرایند حیات خود،

به سوی کمال مطلوب، یا به عکس در جهت کثری‌ها و گمراهی‌ها نشأت یافته و منبعث از همین نیروی شگرف و شگفت که تنها مختص آدمیان است می‌شناسد:

آدمیزاده طرفه معجونی است کز فرشته سرشته و انسان
گر رود سوی این، شود به از این وررود سوی آن، شود پس آن
و چنین است که افکار و اندیشه‌های خود را که بی‌تردید ملهم از کتاب محکم الهی است و ما، به صورت نمادین آن را در حکایات و روایات زیبای شیوای مثنوی معنوی ملاحظه می‌کنیم، ترجمانی است از این واقعیت که همین «اشرف مخلوقات» اگر به نیروی اندیشه و تفکر صحیح راه وصول به سر منزل مقصود و نیل به درجات و مراتب کمال را در پیش گیرد، به تعبیر شیخ اجل، به مقام و منزلتی می‌رسد که دیدار جمال بی‌مثال محبوب و معبود، شرف افتخار او تواند بود:

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند بنگر که تاجه حد است مقام آدمیت
و چنانچه به سائقه‌ی اندیشه‌های ناسنجیده و نادرست، سیر در وادی تباهی و انحطاط را بیماید، سرانجامی جز خفت و ذلت، پشیمانی و پریشانی و به تعبیر قرآن سقوط و هبوط در «اسفل سافلین»^{۳۹} در انتظار او نخواهد بود.

انسان همانگونه است که می‌اندیشد

«در اینکه مغز بشر سرچشمه عظیم‌ترین قدرت جهانی است، جای هیچگونه شبهه و تردیدی وجود ندارد و این نیروی شگرف را جز با قوای عامله‌ی آن یعنی افکار و اندیشه‌های انسانی نمی‌توان سنجید، چرا که افکار و اندیشه‌ها را با نیستی و فنا سروکاری نیست. پیکره‌ها و کاخها و دژهای شگفت‌انگیزی که روزی مظهر افتخار «یونان»، «روم» و «ایران» به شمار می‌آمدند اغلب به خاک و خاکستر تبدیل شده‌اند ولی اندیشه‌های توانا و تابناک فلاسفه و مشاهیر آنها همواره زنده و جاودان است و شیفتگان دانش و معرفت، در سایر نقاط جهان، پیرامون این افکار جاوید هنوز بحث و بررسی می‌نمایند و از خرمن دانش گذشتگان خوشه‌ها برمی‌گیرند.

مبالغه‌آمیز نیست اگر بگوییم گارد مسلح و محافظ هر انسان در این جهان لشکر

افکار و اندیشه‌های اوست، که وظیفه‌ای بس خطیر و دشوار بر عهده دارند و لحظه‌ای نمی‌توانند از مبارزه‌ی دایمی خود دست بردارند. انسان می‌تواند در گفتار و کردار خود بیش از اندازه ادعا کند، ممکن است در کوتاه مدت، حقیقت را در زیر نقاب تظاهر بیوشاند، اما در جهان کسی نیست که بتواند جز آنچه در فکر دارد، خود را آدم دیگری جلوه دهد و لذاست که «انسان همانطور است که فکر می‌کند».^{۴۰}

پس لازم است با دشمنان فکر صحیح که جز تخیلات آلوده و منحرف چیز دیگری نیستند، به شدت مبارزه کرد و خود را از سقوط در پرتگاه گمراهی و تباهی نجات داد.

۱- هوی و هوس

هوی و هوس، نخستین دشمن فکر صحیح است زیرا اندیشه‌های پاک و سنجیده، هیچگاه از اعتدال و آرامش خارج نمی‌شوند و به قولی حرارت و هیجان به «قلب» اختصاص دارد و آن را با «مغز» سروکاری نیست، بنابراین، هر اندیشه‌را که انگیزه آن «حرارت و هیجان» باشد از خود دور سازید. اصولاً طبیعت ماده‌ی فکر با طبیعت آهنی که تا گرم و برافروخته نشود و نمی‌توان از آن استفاده کرد، فرق دارد. پس اگر در حالت جوش و خروش هوی و هوس و برافروختگی آتش امیال، فکری به نظرتان آمد، تا موقعی که فرصت کافی برای بررسی دقیق و جامع‌الاطراف آن دست ندهد، یعنی تا هنگامی که در حال آرامش و اعتدال قرار نگیرید، آنرا عملی نسازید، چرا که عقل، جز با آرامش و اعتدال به درجه‌ی کمال نمی‌رسد و تمامی سعی، باید معطوف بدان باشد که به اعتماد و اطمینان «قاضی» متین و نکته‌سنج فکر صحیح آراسته گردید و از سرعت و شتاب «وکیل دعاوی» افکار آمیخته به هیجان و خشم و عصبانیت جلوگیری کرد.

۲- خودخواهی

دومین دشمن فکر صحیح خودخواهی است زیرا بیش از هر دشمن دیگری موجب انحراف و گمراهی فکر می‌شود و آن را در مجرای نادرست و غلط بکار می‌اندازد. به عکس، فروتنی و جلوگیری از غرور بیجا، در اصلاح افکار و اندیشه‌های ما واقعاً اعجاز می‌کند. بنابراین، اگر حقیقت‌مطلبی بر شما معلوم شد، حقیقتی که در آغاز قبول آن برای شما ناگوار به نظر می‌رسید، همواره خود را در این گونه موارد موقر و فروتن نشان دهید.

تصور نکنید فقط شما باید و افکار تان. این برداشت فقط مولود لجاجت و خودپسندی است و جز تحقیر و پایین آوردن شخصیت، حاصلی ندارد.

۳- ترس

سومین دشمن فکر صحیح ترس است، زیرا تنها فکر عاری از بیم و هراس است که می‌تواند جلال و عظمت حقیقت را آن طور که هست آشکار نماید. ترس، مرض کشنده‌ای است که مثل «خوره» به جان آدمی می‌افتد و خرابکاری را قبلاً از «مغز» آغاز می‌کند. تأثیر بیم و هراس در فکر، درست مانند بروز فلج در اعضاء بدن است. مطمئن باشید، اگر بخواهید با ترس و لرز کاری را انجام دهید، فرضاً هم که به نتیجه‌ای برسید، این نتیجه که پایه و اساس آن غم و اندوه و اضطراب بوده است و ذلت و حقارت از سرپای آن می‌بارد، از «پای‌بست» ویران است و به هیچ روی اعتمادی به آن نمی‌توان داشت.

۴- پایداری جنون آسا بر یک وضع و حالت

«امرسون»^{۴۱} از مشاهیر فلاسفه‌ی معاصر می‌گوید: «پایداری جنون آسا به یک وضع و حالت، آفت فکر دانشمندان بوده و مخصوص کوه‌اندیشان است». چرا عقیده دارید که هر کار باید به همانگونه که دیروز فکر می‌کردید انجام پذیرد؟ آیا شما هیچگاه مرتکب خطا و اشتباه نمی‌شوید؟ آیا ادعا دارید که این یا آن فکر با ثابت شدن حقیقت امر به قوت خود باقی می‌ماند؟ و هر چیزی را که یکبار مورد آزمون قرار دادید، باید یگانه دلیل شما در تمامی کارها و در تمامی اوقات باشد؟

آیا شما، یکی از هزاران هزار پوینده‌ی راه حقیقت نیستید؟ بی‌تردید برای رسیدن به حقیقت و بر اثر آن، آرامش فکری علاقه‌ی وافر دارید؟ پس نگذارید غرور و انحراف شما را از رسیدن به شاهد و سر منزل مقصود باز دارد. ببینید حدود شناسایی و معرفت شما تا کجاست؟ اگر اشتباهی کردید خطای خود را بپذیرا باشید، عذر و بهانه را کنار بگذارید و علت اشتباه را پیدا کنید تا دیگر خطایی از شما سر نزنند. این است راهنمای دیگری برای درست اندیشیدن و قرین آرامش بودن!

۵- غرض‌ورزی

پنجمین دشمن فکر صحیح غرض‌ورزی است، زیرا انحراف از جاده‌ی حقیقت،

به خاطر میل نفسانی، بدون بررسی و تحقیق و مطالعه، مانع از آن می‌شود که انسان از ثمرات و برکات فکر صحیح بهره‌مند شود.

کسی که برای فکر خود و در نتیجه برای شخصیت خود قائل به ارزش است، هرگز تسلیم خواسته‌های نفس سرکش که موجب تضعیف اراده‌اش می‌شود، نخواهد گردید.

فکر باید آزاد و مستقل باشد تا بتواند حقایق را بدون دخالت تعصب و غرض‌ورزی با آزادی با ترازوی عدالت و انصاف بسنجد و البته وقتی ملاک سنجش قضایا این ترازوی دقیق و حسّاس باشد، مسلماً قبل از بررسی و مطالعه‌ی قبلی، نظر ناسنجیده و ناروایی که ممکن است عواقب وخیمی را دربرداشته باشد، اعلام و یا اظهار نخواهد کرد.

۶- عدم رعایت نظام فکری

می‌دانید افکار و اندیشه‌های يك فرد دانشمند و فهیم به چه شبیه است؟

- سربازان منضبط و منظمی که در پر تو تعلیمات قبلی با نظم و ترتیب خو گرفته‌اند و در همه کارهایشان يك نظام دقیق دیده می‌شود، وقتی در صفوف منظم به حرکت درمی‌آیند، همه در يك خط، همه در يك ستون به نظر می‌آیند ولی اندیشه‌های يك فرد نادان و سهل‌انگار را نمی‌توانیم بدینگونه تشبیه کنیم. چرا که همانند افرادی انضباط و آشوبگر، بدون آنکه هدف مشخصی داشته باشند، همواره در حال تشتت و همیشه گرفتار تناقض و تعارض هستند. از نظم و ترتیب اثری در آنها نیست و بنابراین، نتیجه‌ای جز ناکامی و سرگردانی برای صاحب خود به بار نمی‌آورند.

اکنون که دانستیم چه عواملی در شمار دشمنان فکر صحیح هستند، ببینیم فکر صحیح بر چه اساس و شالوده‌هایی متکی و استوار است؟

الف . از حقایق آغاز کنید

قبل از انجام هر کار مطمئن باشید که باید بر روی زمین قدم گذارید، منظور این است که پا در هوا نمی‌توانید باشید!

هیچگاه ذوق و استعداد و یا سرعت انتقال، مغرورتان نسازد، چه بر این مواهب در صورتی که برای نیل به اهداف خود از حقایق و مقدمات صحیح شروع نکرده باشید،

اثری مترتب نخواهد بود. همیشه به خاطر داشته باشید که راه رسیدن به سر منزل مقصود، نیاز به يك «نقطه شروع» دارد.

قبل از هر چیز، معنی هر کلمه‌ای را که ادامی کنید یا می‌نویسید بفهمید و مورد توجه دقیق قرار دهید. زیرا کلمات و الفاظ، ابزار دقیق تعبیر نیات و به اصطلاح بیان مافی‌الضمیر انسان هستند. بیشتر کشمکش‌ها و اختلاف نظرهایی که باید روی آنها جدالهای لفظی نام گذارد، از این عدم توجه ناشی می‌شوند. منظور کلی یکی است، منتهی هر کس به سلیقه شخصی کلمات را از «ظن» خود تعبیر و تفسیر می‌کند، حال آنکه اگر طرفین اختلاف، لحظه‌ای بیندیشند و درباره‌ی کلمه یا کلمات مابه‌النزاع کمی فکر کنند، متوجه می‌شوند که اساساً اختلاف نظری وجود ندارد!

راستی آیا شما نیز از جمله افرادی هستید که اول حرف می‌زنند و بعد فکر می‌کنند یا از زمره‌ی اشخاصی که اول فکر می‌کنند بعد حرف می‌زنند؟ چرا قبل از ادای کلمات و بیان مطالب مورد نظر به مفهوم دقیق آنها نمی‌اندیشید؟ چرا خود را به استفاده از «فرهنگ زبان» و «دایرةالمعارف» عادت نمی‌دهید؟ تردید نداشته باشید که اگر در موارد مشکوک و به طور کلی در بیشتر موارد، ادعای اکنار بگذاریم و برای مزید اطلاع به فرهنگ زبان «دایرةالمعارف» و یا اهل فن مراجعه نماییم، خود را از استفاده نادرست کلمات، سوء تفاهم‌های بی‌مورد و گزافه‌گویی‌های بی‌حاصل نجات داده‌ایم.

ب. خود را به مطالعه عادت دهید

کتاب، بهترین و عالیترین اندوخته انسانی است. کتاب است که ما را با افکار جاودان خداوندان علم و هنر آشنا می‌سازد و دنیای دیگری را فراروی ما قرار می‌دهد. واقعاً هر کس در مطالعه کتاب سهل‌انگاری کند به خود ظلم کرده است و فرصت ذی‌قیمتی را از دست می‌دهد.^{۴۲} و اما چند نکته قابل ملاحظه در ارتباط با مطالعه:

* اصولاً مطالعه با دقت و توجه تمام باید توأم باشد. نباید در هنگام مطالعه موضوعی، چشم بصیرت را ببندید و از دستوراتی که داده می‌شود با نادانی و سادگی پیروی کنید، بلکه باید با هوشیاری و زیرکی تمام از نیروی فکر مدد خواست و بسیار دقیق و عمیق بود.

* کتابها برای یکبار مطالعه به وجود نیامده‌اند. بلکه فلسفه‌ی وجودی کتاب، مراجعه‌ی به آن در هنگام ضرورت است. کتابخانه، مانند داروخانه‌ای است که دارای قفسه‌های مختلف بوده و در این قفسه داروهای معالج فکر و روح، قرار دارند. همانطور که هیچ پزشکی دستور نمی‌دهد محتویات یک داروخانه را در آن واحد بنوشیم یا بخوریم، در این مورد نیز ضرورتی ندارد که هر چه در کتاب هست از نظر بگذرانیم. باید دید حقیقتی که مادر طلب آن هستیم کجاست، در چه کتابی نوشته شده است و به دنبال همان برویم.

* مطالعه باید دارای هدف معینی باشد، زیرا رضای خاطر و آرامش فکر هنگامی حاصل می‌شود که منظور، از مطالعه پی بردن به موضوع یا کشف مطلبی باشد والا مطالعه سرسری و اجمالی و بدون دقت، جز اتلاف وقت نتیجه‌ای ندارد.

* عادت کنید به کتابخانه‌های عمومی بروید. متأسفانه، ما آنقدر که لازم است به کتابخانه نمی‌رویم. روز معینی را از هر هفته برای رفتن به کتابخانه اختصاص دهید و لااقل یکی دو ساعت از وقت خود را در میان گنج‌های شایگان و ذی‌قیمتی که به رایگان در اختیار شما قرار داده‌اند بگذرانید.

معاشرت، با افراد دانشمند، عالم و متفکر واقعاً سعادت عظیمی است. بالاتر و مهمتر از آن افتخار و سعادت است که از مطالعه افکار و آراء دانشمندان و بزرگان جهان نصیب انسان می‌شود، یعنی توفیق بزرگی که از مراجعه به کتاب و کتابخانه می‌توانید از آن برخوردار گردید.

ج. به اندیشه دیگران احترام بگذارید

خود را با افکار و نظریات دیگران مأنوس و آشنا سازید. اگر گفتاری موافق برداشت فکری شما نبود، فوراً آن را رد نکنید. کمی تأمل داشته باشید. حوصله به خرج دهید، آنرا دقیقاً بررسی نمایید، آنوقت عقیده خود را اظهار دارید. این کمال بی‌سعادت است که انسان نتواند از معلمان و دوستان و آشنایان خود استفاده کند، حال آنکه اگر، خودپسندی و تکبر را کنار بگذاریم، بعضاً متوجه می‌شویم که اینان چه موجودات نازنینی هستند.

پس اگر در محفل یا انجمنی حضور یافتید، با کمال دقت و متانت به سخنان دیگران گوش دهید. چرا می‌خواهید همواره افکار و نظریات دیگران را تحقیر یا تخطئه کرده و

فقط عقاید خودتان را به مردم «دیکنه» کنید!

شما وقتی خود را علاقه‌مند به کسب اطلاع از نظرات دیگران نشان دهید، چیزهایی می‌آموزید که در صورت عدم توجه و غرور بیجا و ادعای صرف، يك از هزار آنرا نمی‌توانید به دست آورید.

د. نظریات خود را یادداشت کنید

«فرانسیس بیکن»^{۴۳} می‌گوید: «یادداشت در زندگی، انسان را دقیق بار می‌آورد» بزرگترین فایده یادداشت این است که بدون سرگردانی و اتلاف وقت، به سهولت از مطالبی که به نظرتان رسیده مطلع خواهید شد و همیشه برنامه کار روزانه خود را در اختیار خواهید داشت.

شب هنگام، تمامی افکاری را که به نظرتان رسیده بالاخص اندیشه‌هایی را که نگران‌کننده بوده و افکار شمارا پریشان ساخته است یادداشت نمایید و با بررسی علل و موجبات اینگونه ناکامیها و ناملایمات، در رفع آنها بکوشید.

ه. افکارتان را با دوستانتان در میان گذارید

مذاکره و تبادل نظر درباره اندیشه‌ها و مکنونات ضمیر، غالباً موجب اکتشاف گنجهای گرانمایی می‌شود که تنها در نهانخانه فکر نهفته است.

در این گونه موارد، نه تنها از گفتار و نظر مشورتی دیگران استفاده می‌کنید، بلکه به وسیله‌ی الفاظ، افکار را به هم نزدیک کرده و نکات جدیدی را فرامی‌گیریم.

پس اگر دوستی اندیشمند، هوشیار و حاضرالذهن داشته باشیم که با او مشورت نماییم و از این رهگنر، از گمراهی و تباهی در کور راههای زندگی نجات یابیم، حقیقتاً خوشبخت و سعادت‌مندیم. زیرا این دوست مهربان و عزیز، اگر بی‌کم و کاست و در همه موارد، موافق آنچه که می‌گوییم نباشد، مسلماً تا موقعی که دلیلی برای اعتراض نداشته باشد، از ما انتقاد نخواهد کرد.

و. در احکام خود زیاد تردید نورزید

همیشه به خاطر داشته باشید که عقاید و نظریات شما نمی‌تواند از خطا بری باشد. تنها عامل مؤثری که می‌تواند این مشکل را برطرف نماید، عادت به سنجش دقیق و سریع

حقایق و رسیدن به نتایج مطلوب است.

ز. ایمان را سرلوحه افکار تان قرار دهید

خواننده عزیز! وقتی شما با قدمهای استوار پا بر صحنه مبارزه گذارید، سلاحتان اراده و ایمانتان باشد، مسلماً پیروز خواهید شد. شکست در خور ناتوانان است و حتی مرگ نیز نمی تواند دلاوران و شیفتگان ایمان را از تلاش و کوشش باز دارد.

شاید دنیا و به قولی روزگار بتواند اموالتان را از حیطة تسلط شما خارج سازد، آزادیتان را سلب کند، در تیرگی زندان شکنجه و عذابتان دهد، به طرق مختلف شما را بیازارد، ولی آیا هرگز می تواند با ایمان قوی و اراده خلل ناپذیرتان ستیز کند؟ وقتی قلب شما سرشار از ایمان به خدا و اراده ای نستوه باشد، روزگار و همه قوای ستمگری که به نظر افراد ترسو همیشه با آنان به قهر و ستیز است، نمی تواند بر شما غلبه کند، چرا که قوای مذکور در برابر اشخاص با ایمان متهور و شجاع، در نهایت زبونی و پستی عقب نشینی می کند. بگذارید دیگران هر چه می خواهند بگویند به اعتقاد ما، در دنیا يك گناه غیر قابل بخشش و آمرزش وجود دارد و آنهم ضعف ایمان و بر اثر آن بیم و هراس است!

شجاعت چیست؟ زبینه و سرفصل تمامی صفات عالی و متعالی، نخستین گلی که در باغ آفرینش می روید و همه جا مورد ستایش است.

البته عوامل و موجباتی که انسان را به تسلیم و شکست می کشاند بسیار زیاد است. دنیا پر است از موانع و مشکلاتی که بعضاً رویارویی با آنها لرزه بر تن آدمی می آورد، لکن ایمان قوی، صخره ای محکمی است در دریای مصایب و دشواریها که در برابر امواج بیم و هراس، همچنان محکم و پابرجا ایستادگی می کند.

به نظر ما، ایمان عبارت است از درك حقایق و نیروی عظیمی که علوم و معارف بشر از عهده ی شناخت آن بر نمی آید، لکن تردید نمی توان داشت که پایه گذار سعادت، در زندگانی است. و همین ایمان است که موجبات سعادت و آرامش فکر ما را فراهم می سازد و نه تنها نگرانی و تشویش را از خاطرمان می زداید بلکه، ما را از آلودگی ها و پلیدی های زندگی برکنار می دارد.

اعتقاد به خدا در هنگام آفرینش بشر وجود داشته و همواره ایمان اساس آن بوده

است و خواهد بود.

ایمان به خدا سرچشمهٔ تمامی فضایل و صفات عالیّه انسانی به شمار می‌رود و اگر ایمان نبود تاریکی و وحشت و اضطراب همه جا را فرا می‌گرفت. ما در پرتو ایمان زندگی کرده‌ایم و تا آخرین لحظه‌ی عمر نیز قلبمان با ایمان به معبود ازلی و خدای لایزالمان در طیش خواهد بود.

ح. از بذل محبت دریغ نورزید

ما همه نادانیم، چرا که از فن خشنود ساختن دیگران و هنر ابراز محبت اطلاعی نداریم و چقدر سعادتمند است کسی که از این فن گرانقدر و هنر ارزشمند بی‌بهره نباشد و زندگی را از عشق و محبت لبریز نماید! حقیقتاً شخصی که رمز جلب توجه مردم و راز دوست‌یابی را می‌داند شایسته‌ی تحسین و افتخار است.

آیا می‌توان در این واقعیت کوچک‌ترین تردیدی داشت که همانگونه که ملایم‌ترین نسیم، کمترین پرتو آفتاب و کوچک‌ترین قطره باران بر طراوت و تازگی گل و گیاه می‌افزاید، اندکی مهر و محبت، کمی خوشرفتاری و مردم‌داری، جهنم سوزان زندگی را به بهشت موعود تبدیل خواهد نمود؟

گفته شده است که محبت کور است لکن این گفته عین گمراهی است، چه در عالم هستی تنها محبت است که از پرتو دلفروز خود همه جا را روشن می‌کند. شما نمی‌توانید بدون بذل محبت چیزی را بفهمید یا با کسی زندگی کنید و اصولاً تا محبت در کار نباشد، هیچ چیز قابل فهم و درک نخواهد بود.

در انسان که خود موجود پیچیده و شگفت‌انگیزی است نیروی فایده‌ای وسیله ارتباط روان و بدن او را فراهم آورده موجب تأثیر یکی بر دیگری می‌شود.^{۴۴}

به طور کلی، طرز تفکر و اندیشه، در کیفیت انفعالاتمان تأثیر فراوانی بر جای می‌گذارد و لذا، تا افکار، از محبت الهام نگیرد، در جهنمی از رنج و عذاب زندگی خواهیم کرد.^{۴۵}

محبت، روشنی‌بخش اندیشه است و اگر محبت نباشد، زندگی در ظلمت و وحشت و اضطراب سپری خواهد شد.

به نظر من،^{۴۶} هیچیک از عطایای زندگی به اهمیت تسکین آلام، ارواح پیریشان و قلبهای نگران نمی‌رسد. همانطور که قطره‌ی کوچکی از روغن، زنگ لولای دراپاک می‌کند. اندکی لطف و محبت نیز از شدت و حدّت حرارت قلبهای سوزان می‌کاهد.

برای خشنود ساختن دیگران، به اندکی لطف و مهربانی اگر راز و رمز به کار بردن آن را بدانید؛ تنها به يك کلمه، اگر بتوانید آن را خوب ادا کنید؛ به جمله‌ای ساده، اگر از نقش آن در التیام روح خسته و خاطر نگران آگاه باشید نیاز مندید.

ط. فکرتان را درست به کار اندازید

اکثریت قریب به اتفاق ما، با این احساس خو گرفته‌ایم که مظهر واقعی اشخاصی که باید باشیم نیستیم و لذا نمی‌توانیم بین خود، دوستان و آشنایانمان زمینه‌ی انفعالی ایجاد نماییم.

حال آنکه در نهاد هر کس نیروی عامله‌ای وجود دارد که به منزله‌ی قدرت اجرایی بدن انسان بوده و تاوامر لازم از این نیروی نهانی-نهانخانه فکر-صادر نشده باشد، شخص قادر به انجام عملی نخواهد بود ولی بدبختانه ما نمی‌دانیم چگونه و در چه راهی این نیرو را به کار اندازیم، و دقیقاً بر اثر همین عدم شناخت است که هر کس از بخت خود می‌نالند و فریادزنان و التماس‌کنان می‌گویند: «شمارا به خدا، به من بگویند: چه کنم و به اصطلاح چه خاکی بر سر خود بریزم؟! چگونه همانطور که در داخل وجود خود هستم می‌توانم در خارج یعنی در جامعه نیز همانطور باشم؟»

دوست من، زیاد تند مرو زیرا قیودی که وجود ترا در بند نهاده و نمی‌گذارد اندیشه‌ات در راه صحیح به کار افتد، بر سه گونه‌اند: اول، ترس دوم، نادانی سوم، بی‌اراده بودن. قاعده‌ای که می‌گویند: «سلامت غنیمت است» مناسب و درخور تو نیست و آدم زنده نباید آنرا دستاویز تبلی قرار دهد. زیرا، سلامت، بدینگونه، خیال باطل و بی‌نتیجه‌ای است که جز ناتوانان و بیماران، شایسته‌ی کسانی دیگر نیست.

اشخاص سالم و نیرومند برای جهاد و مبارزه آفریده شده‌اند و آنچه را برای رشد و برتری و تعالی خود می‌جویند، یعنی نتیجه اعمالشان بسته به این است که خود را به آتشفشان‌های خطر نزدیک نمایند یا اینکه از آن بگریزند!

اما، يك نکته را نباید فراموش کرد و آن این است که اگر به ندای عقل سلیم پاسخ ندهیم، درست مانند راننده‌ای هستیم که وسیله‌ی نقلیه را در بیراهه به کار اندازیم. تهور و مبارزه جویی، نیرویی است که نهال آن به استعانت عقل سلیم و منطق صحیح بارور می‌شود. بنابراین اگر بخواهید صرفاً زور بازو و بی‌پروایی خود را ظاهر سازید و قوانین و آداب و فضیلت انسانی و عرف و عادت را پایمال نمایید مطمئن باشید، به زندان، جایگاهی که در این موقع بهترین محل برای پذیرایی شماست راه می‌یابید! زیرا، قبل از آنکه پای از حریم قانون بیرون گذارید و آنرا برای ظاهر ساختن به اصطلاح شجاعت خود درهم شکنید، لازم بود کمی بنشینید و تأمل کنید و ببینید آیا این تخطی و تجاسر امکان‌پذیر است و در این صورت عواقب آن چه خواهد بود؟

بنابراین، در وهله نخست، قوانین و آدابی را که در زیبا کردن و بهتر ساختن زندگی وجود دارد، بیاموزید و با ایمان به قادر متعال و در پرتو آرامش حاصل از آن، جملگی را به مورد اجرا گذارید، پس آنگاه شجاع باشید و در راه انجام آن از سرزنش هیچکس نهراسید. در این موقع است که می‌توانید، بارهای سنگین اسارت را از دوش خود به دور افکنده، بندهای آهنین حصار نفس را بشکنید و در تابش آفتاب جهان‌فروز شاد و آزاد بخرامید.

اگر انسان داخلی یعنی نهاد یا درون شما گفت: «باید فلان کار را انجام دهم» نگوئید: «نمی‌توانم» بلکه همان ساعت باید به اجرای آن پردازید، زیرا وقتی شخص احساس می‌کند و ایمان دارد که باید عملی را انجام دهد و در اجرای آن کوتاهی کند، چنین شخصی بدتر از نادان و ترسو و اساساً خائن است.

اصولاً افراد بشر بر دو گونه‌اند: توانا و نیرومند، ضعیف و ناتوان.

اختلافی که بین این دو گروه دیده می‌شود، این است که قوی، هر موقع بخواهد می‌تواند عنان امیال خود را به دست گیرد، حال آنکه، ضعیف از مقاومت در برابر خواسته‌های درونی عاجز است.

ثروت و مکنتی که با استفاده از نیروی تفکر به دست می‌آید، از آسمان به زمین فرود نیامده بلکه پاداشی است که انسان فهیم و متفکر در قبال کاربرد صحیح نیروی اندیشه، از آن

بهره‌مند و برخوردار می‌شود. بدینگونه، نمی‌دانم مشکلی که مانع رشد و شکوفایی اندیشه و در نتیجه شخصیت ما می‌شود کدام است؟

در نهاد هر يك از ما، نیرویی آهنربایی وجود دارد که جریانات الکتریکی پنهان درونی را باعث می‌شود. برخی را به خود جذب می‌کند و برخی را از خود می‌راند. این نیرو که در واقع موتور محرکه‌ی آدمی است از دو قطب مثبت و منفی تشکیل یافته است.

همانطور که در عالم میکروبهایی وجود دارد که عامل بیماری‌های مختلف می‌شوند، به همانگونه نیز در این جهان پهناور، افرادی دیده می‌شوند که جز ایجاد اختلاف و فتنه و نفاق در بین مردم کاری از آنها ساخته نیست. اینان کسانی هستند که همیشه نزاع و دشمنی و خصومت را دنبال می‌کنند و مثل وبایی که همیشه با «یهودی آواره»^{۴۷} همراه است، حس کینه‌توزی و نفاق افکنی نیز از این افراد دور نمی‌شود. چه بسیار افرادی که در مواقع دیدار، قلب شمار البریز صفا و محبت و سرشار از نشاط و سرور می‌نمایند، به هر جا که پا بگذارند، مبشر صلح و صفا هستند، حضور و وجود آنان در هر مجلس و محفلی، بر شادی و مسرت همگان می‌افزاید و مردم از مصاحبت با آنان، همانند مسافری راه گم کرده در بیابان که از دیدن یار رسیدن به يك درخت سایه‌دار خرسند می‌شود، از دیدار این افراد شاد و مسرور می‌گردند.

راستی آیا در زندگی برای انسان شادی و مسرتی بالاتر از این وجود دارد که در میان مردم زندگی کند و بر قلبهای جریحه‌دار مرهم گذارد، در دلهای مأیوس آنان آرزو و در نهاد افسرده‌شان، اراده و همت برانگیزد و کسانی را که زیر بار مصایب زمانه کمر خم کرده‌اند، به صبر و شکیبایی، مداومت و پایداری تشویق کند؟

پس تا می‌توانید کاری کنید که قوای مثبت این میدان آهنربایی بر قوای منفی آن پیشی گیرد. از اعماق قلب خود تصمیم بگیرید که هیچگاه این جملات را بر زبان نرانید: «این نصیب و قسمت من از زندگی است» یا «تردید نیست که باید این طور بشود!» یا «زندگی؟ کدام زندگی؟ آیا بر این همه درماندگی و بیچارگی نام زندگی می‌توان گذارد؟».

خواننده‌ی عزیز، شما که احیاناً اعضای بدن خود را برای تقویت به کار و ورزش وامی‌دارید، چرا این کوشش و کشش و ورزش را برای تقویت فکر و اندیشه خود به کار نمی‌برید؟

قویدل و باراده باشید! چرا در رویارویی با حادثات زمانه خود را می‌بازید و با ضعف و ناتوانی، بار امانت الهی را به منزل نمی‌رسانید؟

شما می‌توانید در پرتو اندیشه‌های مثبت و سازنده، هم سعادت خودتان را تأمین نمایید و هم موفقیت خانواده، دوستان و نزدیکان، جامعه و کشورتان را.

در تورات آمده است که «ملکوت یعنی عالم معنوی و علوی نیز به چنگ آورده می‌شود و اشخاص جسور و نیرومند بر آن دست می‌یابند» پس، «جسور و نیرومند باشید و ملکوت را فراچنگ آورید!» چرا از شکست می‌هراسید؟ آیا می‌دانید بزرگترین عاملی که موجب سعادت و خوشبختی انسان است، نتیجه‌ی هزاران هزار شکستی است که قبل از نیل به سرمنزل مقصود با آنها مواجه گردیده است؟

همه در کارهای خود با شکست و نومیدی برخورد می‌کنیم. زندگی مجموعه‌ای است از شکست‌ها و پیروزی‌ها، شادی‌ها و غم‌ها، خوشی‌ها و ناملایمات، و خردمند واقعی کسی است که از شکست خود درس نافع و سودمندی فراگیرد تا در آتیه بدون ترس از حوادث و خطرات، با اطمینان گام‌های محکم و استوار به سوی پیروزی و موفقیت بردارد و به يك کلام «فکر خود را درست به کار اندازد».

ی. واقع بین و عاقبت اندیش باشید

در جهان هستی دردها و رنج‌های فراوانی وجود دارد که باعث ناراحتی، شکوه و شکایت آدمی می‌شود.

این ناملایمات و ناراحتی‌ها بیش از هر چیز از «احساس» سرچشمه می‌گیرد و نه «ادراک». رنج، علت و انگیزه آن هرچه باشد رنج است و بر اثر اشتباهی عارض می‌گردد که با استفاده از نیروی اندیشه باید کمر همت به رفع آن بربست، چه قادر متعال، این نیرو و موهبت عظیم را برای اینکه چراغ هدایت و سعادت فراراه آدمی گذارد، به او ارزانی داشته است تا به کمک و استعانت از آن خود را از سقوط در ورطه‌ی انحطاط و تباهی نجات دهد.

بنابراین، خواننده‌ی عزیز، شما نیز اگر فکرتان را درست به کار اندازید، بیش از پیش به اعجاز و راز شگرف آن پی می‌برید، متوجه می‌شوید که فکر خلاق چگونه در تغییر مسیر

سرنوشت شما تأثیر داشته و نیز بدین نکته پی می‌برید که منشأ بیشتر رنجها، ناکامیها و ناملایمات روحی در خودتان بوده است و شما نمی‌توانید گناه را به گردن طبیعت، روزگار، وراثت، محیط و اجتماع بگذارید، زیرا، در این جهان اشخاص خوشبخت و سعادتمند فراوانند. این شماست که با ایجاد رنج و درد، تشویش و نگرانی، گناهکار هستید چرا که در راه صحیح گام بر نمی‌دارید. شما فکرتان مریض است، همانطور که اگر به «نقرس» مبتلا باشید، مریض هستید!

اگر تصور نمایید که بدبختی شما در خارج از وجودتان است، سخت در اشتباهید و با این فکر، امید درمان نخواهید داشت. راه علاج شما خیلی آسان است. شما که نمی‌توانید عالم هستی را تغییر دهید، تغییر قوانین و اصول آن نیز برای شما و امثال شما امکان‌پذیر نخواهد بود، ولی خود را می‌توانید اصلاح کنید. بنابراین، بدبینی را کنار بگذارید، سینه را از کینه خالی سازید و اصلاح را ابتدا از خودتان، از فکرتان آغاز نمایید.

دنیا همواره به پیش می‌رود و منتظر کسی نمی‌شود که چه موقع دست از ناله و گله و شکایت برمی‌دارد، و نیز برای آنکه حق شما را از دشمنانتان بگیرد، از حرکت باز نمی‌ماند. پس خودتان، از یگانه دشمن سرسخت زندگی یعنی نفس سرکش، حق خود را بگیرید و با این جهان بزرگ به پیش روید!

آری، دشمن سرسخت در نهاد خودتان است، ولی شما نمی‌خواهید بدین حقیقت، صادقانه اعتراف کنید. شما، خودتان خودتان را فریب می‌دهید و وقتی کار از کار گذشت، هزار عذر و بهانه می‌تراشید، برای بیگناه جلوه دادن خودتان، سرزنش و ملامت را متوجه این و آن و زمین و زمان ساخته دیگران را بدخواه و کینه‌توز، حيله‌گر و مکار می‌شناسید و عذرتان هم این است که نمی‌خواهید نفس شریف‌تان را هم رنگ آنان سازید. زهی تصور باطل، زهی خیال محال!

اشتباه از این بزرگتر؟ شما مجبور نیستید که مثل دیگران باشید همانگونه که ناگزیر نیستید تن به خفت و خواری و گمنامی دهید. چرا برای رسیدن به خوشبختی و موفقیت، از نیروی عقل مصلحت‌اندیش استفاده نمی‌کنید؟ چرا حوادث و وقایع را چنانکه هستند مورد بررسی قرار نمی‌دهید؟

خود را قربانی روزگار و اوضاع و احوال ندانید. موفقیت شما وسیله خودتان تأمین می‌شود. بنابراین، عنان نفس سرکش را در دست گیرید تا در دام بلای روزگاری که ستمکار و غدارش می‌پندارید، قرار نگیرید!

زیر بار مسؤولیت، هرگز ثبات و استقامت را از دست ندهید. از رنج و تعب نهراسید. مصایب و ناملایمات را تحمل کنید. همیشه سربازی فداکار و درستکار باشید. به هر کس که جایزه نمی‌دهند. رسیدن به موفقیت و گرفتن جام پیروزی محتاج کار و کوشش، زحمت و فعالیت است.

آیا برای سعی و تلاش، نقطه پایانی وجود دارد! پاسخ این است که هرگز! برای ما که امروز در عصر دیگر و دنیای دیگری زندگی می‌کنیم، عصری که عزرو بهانه برای بیکاری و بیکارگی نمی‌پذیرد، دنیایی که در آن از بخت نامساعد شکوه کردن بی‌معنی است و باروح کناره‌گیری و گریز از اجتماع و اظهار یأس و نومیدی و احياناً منفی‌بافی و شکایت‌های بی‌مورد و بی‌حاصل به هیچ روی سازش و مؤانستی ندارد، فلسفه و جوهره حیات در تلاش و کوشش بی‌وقفه و پایان‌ناپذیر خلاصه می‌شود.^{۴۸}

منظور من این است که در این دنیا، نباید کسی تنها به آنچه به دست آورده است اکتفا کند، و چنانچه به موفقیت دلخواه رسید، اگر این پیروزی را مقدمه و اساس موفقیت درخشانتری قرار ندهد، رسالت او در این زندگی انجام نپذیرفته است.^{۴۹}

پس خواننده عزیز، همیشه با اراده‌ی ثابت و عزم قوی به پیش! همواره به خاطر داشته باش که پیروزی و موفقیت تنها در انتظار کسانی است که روحی قوی و عزمی آهنین دارند. با استقامت و پایداری و مبارزه‌ستند. شما هم برای نیل به سر منزل مقصود، پیوسته بکوشید. آنوقت نتیجه و ثمره تلاش خود را ملاحظه کنید. می‌بینید، این بخت مساعد که در طلب آن اینقدر از جان خود، مایه گذارده‌اید، با شتاب تمام به سوی شما آمده و سر بر آستانتان می‌ساید!

تردید نمی‌توان داشت که این حرکت رو به جلو و تلاش و کوشش مداوم که در نیل به هدف یا اهداف معین انجام می‌پذیرد، لازم است حرکتی سنجیده و بالنده و مبتنی بر مطالعه دقیق تمامی اطراف و جوانب مسأله یا مسایل مورد نظر بوده باشد، در غیر این صورت، حاصلی جز ناکامی، پشیمانی و پریشانی به بار نخواهد آمد.

بسیارند کسانی که علی‌رغم تمامی تلاش و کوشش و چه بسا تمامی تلاشهایی که عمری را بر سر آن گذارده‌اند، به علت بی‌برنامه بودن و عدم توجه دقیق به پیامدها و عواقب امور و صد البته ایمان ضعیف، نه تنها هر چه بیشتر تقلا نموده‌اند از هدف یا اهداف خود دور تر شده‌اند، بلکه زندگی توأم با هزاران مشقت و مرارتشان را نیز بر باد داده‌اند.^{۵۰}

در پایان، به عنوان حسن ختام و با آرزوی تفضلّ قادر متعال در برخورداری هر چه بیشتر از موهبت عقل سلیم و فکر صحیح، دو بیت شیوا و آموزنده ذیل را در ارتباط با مقوله‌ی مورد بحث، به خوانندگان نکته‌سنج تقدیم می‌دارم:

جز سینه‌ی خود خزانه راز مکن درهای خطر به روی خود باز مکن
 نهاده قدم به پیش پایت بنگر فرجام ندیده، کار آغاز مکن^{۵۱}

پی‌نوشت:

۱. آغازگر اثر جاویدان و حماسی «شاهنامه» از حکیم ابوالقاسم فردوسی شاعر نامدار و بلندآوازه‌ی ایران.

۲. ترجمه زیبا و رسایی است که خانم گیتی خوشدل اول بار در برگردان عنوان کتاب AS THINKETH A MAN اثر نویسنده‌ی نام‌آور معاصر جیمز آلن (JAMES ALLEN) به کار برده‌اند. چاپ دوم این کتاب در بهار سال ۱۳۷۴ توسط «نشر گفتار» انتشار یافته است.

«فکرت را عوض کن، زندگی عوض می‌شود...» اثر جerald چمبالسکی، کتاب دیگری است که با کاغذ حمایتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی توسط «نشر پارسیان» به ترجمه‌ی خانم فریبا مقدم و در همان سال به چاپ رسیده است.

انتشار اینگونه آثار مفید و آموزنده علی‌الخصوص با حمایت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، بسیار نویدبخش و دلگرم‌کننده است.

۳. عبارت داخل گیومه از نامه و در واقع پیام تاریخی بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت امام خمینی قدس سره الشریف به «میخائیل گورباچف» رئیس جمهور پیشین اتحاد جماهیر شوروی سابق، نقل شده است.

۴. یادداشت بسیار زیبا و شیوای دکتر حمید مؤدب تحت عنوان «آیا انسان موش آزمایشگاه است؟»

مندرج در شماره مورخ یکشنبه ۲۰ خرداد ۱۳۷۵ روزنامه اطلاعات، این واقعیت تلخ را به گونه‌ای دیگر بازگو می‌نماید.

دکتر حمید مؤدب، با مناعت طبع بدین نکته اشاره کرده‌اند که در گزینش عنوان مذکور «قصد تحریض» خواننده رانداشته و «با اکراه» این تیتراژ انتخاب نموده‌اند، می‌نویسند: «در زندگی روزانه و از مشاهده بلاهایی که تکنولوژی بر سر انسان می‌آورد، واقعاً این سؤال مطرح می‌شود که رابطه‌ی انسان خلّاق با تکنولوژی ساخته‌ی دست و تراوش ذهن و فکر او چه می‌باشد؟ نگاهی به آگهی‌های تجارتي در تلویزیونهای جهان گواهی بر این موضوع است که برای تشویق انسان به مصرف با او همان کاری می‌کنند که در آزمایشگاهها با موشها و خرگوشهای (زبان بسته) می‌کنند... البته انسان نمی‌تواند مانند بشر اولیه که از جرقه‌ی سنگ چخماق می‌هراسید از تکنولوژی بترسد. ابزار تکنولوژی ما را موفق کرده است که به رازهای زیادی در عالم خلقت پی ببریم و بیشتر به ضعف بشر و قدرت خالق هستی معترف گردیم. اگر تکنولوژی نبود، چه بسا هنوز مثل انسانهای قرون وسطی فکر می‌کردیم که خارج از منظومه‌ی شمسی جهان پایان می‌گیرد و یا اگر ما به ماهواره و موشک مجهز نشده بودیم، هنوز در زندان ثقل زمین محبوس بودیم... با اینحال، پرسشی بجای وجود دارد و آن این که: در قرن دهکده جهانی که هر روز فاصله‌ها کوتاه‌تر می‌شود بالاخره این انسان بی‌پناه چه باید بکند که هر روز دچار جنون گاوی نشود، يك روز سرطان (مایکروویو) نگیرد و يك روز به برکت تلفن همراه (موبایل!) دچار فرسایش مغز نشود. (واژه‌ی نورسیده و وارداتی و به اصطلاح «دهان پرکن» موبایل با معذرت از آقای دکتر مؤدب از نویسنده مقاله است).

۵. آیات ۱۹۰ تا ۱۹۱ از سوره مبارکه آل عمران.

۶. ترجمه بخش عمده‌ای از آیاتی منتخب، از دانشمند فقید مهدی الهی قمشه‌ای است (قرآن کریم، ترجمه و تفسیر مهدی الهی قمشه‌ای با تصحیح کامل زیر نظر استاد محمد باقر بهبودی، مؤسسه چاپ و انتشارات صالحی). و در پاره‌ای موارد، برای رفع هر گونه شبهه، به قرآن مجید ترجمه‌ی دانشمند ارجمند آقای عبدالمحمد آیتی (انتشارات سروش) مراجعه شده است.

۷. الجاثیه / ۱۳

۸. الرعد / ۳

۹. النحل / ۱۱

۱۰. النساء / ۸۲

۱۱. الاعراف / ۱۸۵

۱۲. الاعراف / ۱۸۴

۱۳. الروم / ۸

۱۴. الحشر / ۲۱
۱۵. النحل / ۴۴
۱۶. البقره / ۲۱۹
۱۷. الاعراف / آیات ۱۷۵ و ۱۷۶
- ترجمه آیات مذکور در بند فوق (۱۷) تماماً، از قرآن مجید، ترجمه عبدالمحمد آیتی، انتشارات سروش (واحد احیای هنرهای اسلامی، ۱۳۶۲) نقل شده است؛ تنها مورد، «این قصه را بپرداز» در برگردان «فاقصص» از نویسنده‌ی مقاله است.
۱۸. گویند، مراد، بلعم باعوراء است که موسی را نفرین کرد و موسی از خدا خواست تا علم او را از او بازگیرد (همان مأخذ بند ۱۷، آیه ۱۷۴).
۱۹. نهج الفصاحة، مترجم و فراهم آورنده: ابوالقاسم پاینده، سازمان انتشارات جاویدان، چاپ پانزدهم، خرداد ۱۳۳۶، حدیث ۲۰۵۹، ص ۴۳۰۶.
۲۰. همان مأخذ، حدیث ۲۵۰۵، ص ۵۲۳.
۲۱. محجة البیضاء، ج ۸، ص ۱۹۵.
۲۲. مصباح الشریعه، باب التفکر
۲۳. کلمات قصار علی بن ابیطالب علیه السلام، با ترجمه به فارسی و انگلیسی و رباعیات فارسی اثر شادروان ابوالقاسم حالت، انتشارات بهجت، چاپ دوم ۱۳۵۸، ص ۴.
۲۴. همان مأخذ، همان صفحه
۲۵. همان مأخذ، ص ۵.
۲۶. همان مأخذ.
۲۷. غرر الحکم، باب الفکر، حدیث ۷۹۹۶.
۲۸. نهج البلاغه، کتاب ۳۱.
۲۹. غرر الحکم، باب الفکر، حدیث ۸۰۰۲.
۳۰. همان، ج ۸۰۰۱.
۳۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۳.
۳۲. غرر الحکم، حدیث ۷۹۷۵.
۳۳. میزان الحکمة، ج ۷، ص ۵۳۸.
۳۴. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۲۵.
۳۵. میزان الحکمة، ج ۱۰، حدیث ۱۶۲۱۰.
۳۶. همان، ص ۳۱۷.

۳۷. همان، ص ۳۲۴.

۳۸. به تعبیر فیلسوف گرانقدر، حاج ملاهادی سبزواری، «فکر» سه معنا دارد:

۱. فکر در مقابل تخیل و آن عبارت است از حرکت نفس در معقولات به خلاف تخیل که عبارت است از حرکت نفس در محسوسات.

۲. فکر در مقابل حدس، و آن عبارت است از حرکت ذهن از مطالب به سوی مبادی و مقدمات، به خلاف حدس که عبارت است از حرکت ذهن از مبادی به مطلب دفعةً.

۳. فکر در منطق، و آن عبارت است از حرکت ذهن به سوی مبادی و حرکت از مبادی به سوی مطالب، در واقع برای دریافتن شیء مجهول باید دو حرکت ذهنی انجام گیرد تا بتوان مجهول را معلوم نمود: ۱- حرکت ذهن از مجهول مطلوب به مقدمات معلومی که در ذهن است ۲- بعد از تحقیق و جستجو: ذهن حرکت می‌کند به مجهول مطلوب و بالحاظ مبادی آنرا معلوم می‌سازد؛ بنابراین: (الفکر) فکر عبارت است از دو حرکت ذهنی: ۱- (حرکه الی المبادی) ۲- (و من مبادی الی المراد).

مأخذ اصلی: عباسعلی زارعی سبزواری، مسایل منطقی: شرح منظومه‌ی حکیم سبزواری (ره)، انتشارات مشکوة، چاپ اول: تابستان ۱۳۷۳، صفحات ۲۰ و ۲۱.

مأخذ دیگر برای مزید اطلاع خوانندگان: مجلدات چهارگانه شرح مبسوط منظومه (حکیم- سبزواری) در سهای متفکر شهید استاد مرتضی مطهری رضوان الله علیه، انتشارات حکمت، ۱۳۷۰ شرح منظومه (خلاصه)، متفکر شهید استاد مطهری، انتشارات صدرا، چاپ دوم: تابستان ۱۳۷۴.

۳۹. التین / ۵

۴۰. «کما یفکر الانسان هکذا هو»، برگرفته از فصل پنجم کتاب «مراقی النجاح» اثر «آنیونیوس بشیر» نویسنده روانشناس معاصر مصری: این کتاب تحت عنوان «آیین خوشبختی»، توسط نویسنده مقاله به فارسی ترجمه و با مقدمه شادروان مهندس مهدی بازرگان توسط انتشارات «کانون معرفت» در مرداد ۱۳۳۶ به چاپ رسید و در همان سال به اخذ جایزه اول مسابقه ادبی روزنامه اطلاعات نایل آمد. مطالب این بخش از مقاله، عمدتاً مبتنی بر رهنمودهای ارایه شده در فصل پنجم کتاب یاد شده است.

فزون بر این، عنوان کتاب سابق الذکر (بند ۱ پی نوشت) از جیمز آلن AS A MAN THINKETH و نیز عبارت نویسنده‌ی مشهور آمریکایی دیل کارنگی (DALE CARNEGİ): «شما آنگونه که فکر می‌کنید هستید، نیستید، شما آنگونه که فکر می‌کنید هستید!»

(YOU ARE NOT WHAT YOU ARE THINKING; YOU ARE WHAT YOU ARE THINKING!)

(دیل کارنگی، چگونه تشویش و نگرانی را از خود دور کنیم، ترجمه حسام‌الدین امامی، انتشارات کانون معرفت) جملگی دو بیتی مندرج در صدر این مقاله را از مولانا جلال‌الدین رومی که در اوج

بلاغت و فصاحت سروده شده است، متبادر به ذهن می‌نماید.

۴۱. RALPH WALDO EMERSON (۱۸۰۳-۱۸۸۲) نویسنده و شاعر و فیلسوف آمریکائی.

۴۲. اهمیت مطالعه آنقدر زیاد است که بدین مختصر نمی‌توان ارزش و ضرورت آنرا بازگو نمود. در این مورد ذکر کلام حکیمانه سقراط، فیلسوف بزرگ یونان که خطاب به مردم آتن ایراد کرده است، بی‌مناسبت نیست:

«هرچند دریافته‌ام طلسمی پیدا کرده‌اید و می‌خواهید مانند گاو گرسنه‌ای که در جلوی او شاخه‌ای تکان می‌دهند، مرا از شهر به روستا بکشانید. چرا به خود زحمت می‌دهید؟ اگر کتابی در جلوی من بگیرد، ممکن است مرا دور شهر و روی کره زمین بگردانید».

۴۳. FRANCIS BACON (۱۶۲۶-۱۵۶۱) نویسنده، فیلسوف و سیاستمدار انگلیسی. به عقیده او «دانستن حقیقی یعنی علم به علل» و بدینگونه، «علم تجربی همان جستجوی علل و قوانین مخصوصاً قوانین علی است».

مأخذ: WEBSTER'S NEW WORLD DICTIONARY، ص ۱۰۸، و نیز «شناخت روشهای علوم یا فلسفه علمی»، تألیف فلیسین شاله، ترجمه دکتر یحیی مهدوی، انتشارات دانشگاه تهران، ص ۳۱.

۴۴ و ۴۵. از نظر روانشناسی، همانگونه که در تعریف انفعال آمده است، «مایه و خمیره آن از خوشی (لذت) یا رنج (الم) تشکیل می‌شود، و همچنانکه سایه پیر و جسم است، انفعال نیز احساس را دنبال می‌کند. احساس یا ادراک حسی مابه‌ازاء تصویری است از شیء خارجی که مقدمه‌ی خارجی آن تقریباً برای همه یکسان است. اما، حالی که به دنبال آن عارض شخص می‌شود، در خارج، ما به‌ازائی ندارد و اختصاصی و شخصی است. مثلاً گلی معین راه‌همه مردم تقریباً با یک شکل و یک رنگ می‌بینند ولی این امر برای همه موجد یک نوع خاطرات نخواهد بود، یعنی یک انفعال معین ایجاد نمی‌کند و کیفیت آن به خاطرات خوش و ناخوش و تعلقات دیرینه‌ای که به دنبال این احساس عارض می‌شود بستگی دارد».

نویسنده روانشناس و نکته‌سنج «آیین خوشبختی» (ر.ک بند ۴۰ پی‌نوشت) در بیان مباحث مختلف کتاب تألیفی خود بالاخص فصل پنجم کتاب، تحلیل حالات نفسانی را فراموش نمی‌کند و برای تجلی همه خوبیها و خوشیها، به عبارت دیگر برای آنکه همیشه زمینه‌ی انفعالی برای خوبی و خوشی مساعد باشد محبت را اساس و منشأ زندگی مرقه و خالی از هرگونه اضطراب و تشویش معرفی می‌کند.

برای مزید اطلاع در این زمینه «کیفیت تأثیر بدنیات در نفسانیات و بالعکس» نگاه کنید به کتاب روانشناسی پرورشی، تألیف شادروان دکتر علی اکبر سیاسی استاد ممتاز دانشگاه تهران.

۴۶. نویسنده کتاب فوق‌الاشعار، «آنیونیوس بشیر».

۴۷. «یهودی آواره» که آن را به غلط «یهودی سرگردان» ترجمه کرده‌اند، به عقیده عیسویان آن جهودی است که تا بازگشت مسیح آواره خواهد بود. زیرا در آن هنگام که عیسی (ع) را صلیب بر دوش به قتلگاه می‌بردند، این جهود به طعنه به او گفت: «تندتر برو!». عیسی (ع) گفت: «من، می‌روم ولیکن تو تا روز بازگشت من آواره خواهی ماند»؛ پس آن یهودی تا روز بازگشت مسیح زنده و آواره است و می‌گویند اسقف شلزویک او را در سال ۱۵۴۲ میلادی در شهر هامبورگ ملاقات و از آن وقت تا به امروز بارها در جاهای مختلف او را دیده‌اند. ما نیز شنیده‌ایم که شمر به صورت سگی درآمده است و تا روز قیامت باید تشنه بماند. آب می‌بیند و به جانب آن می‌رود و هرگز به آن نمی‌رسد (از کتاب تسخیر تمدن فرهنگی به خامه‌ی دانشمند ارجمند شادروان دکتر سید فخرالدین شادمان).

۴۸. این لحن کلام و شیوه استدلال «بشیر» نویسنده سابق‌الذکر «آیین خوشبختی» که فصل پنجم آن در نگارش این مقاله عمدتاً مورد استفاده و استناد، بوده است، عبارت مشهور «ارنست همینگوی» نویسنده نام‌آور اثر حماسی «پیر مرد و دریا» (THE OLD MAN AND THE SEA) را متبادر به ذهن می‌نماید:

«انسان ممکن است منهدم و نابود گردد ولی به زانوی عجز و شکست در نمی‌آید» که نقل به مضمون آن چنین است: MAN CAN BE DESTROYED BUT CAN NOT BE DE FEATED قسمتی از فصول آیین خوشبختی (مراقی النجاح) بشیر، با آثار متعدد نویسنده‌ی دیگر آمریکایی «دیل کارنگی» علی‌الخصوص «چگونه تشویش و نگرانی را از خود دور کنیم» که به «آیین زندگی» نیز برگردانده شده است، مشابهت خاصی دارد. در واقع می‌توان آن را طلیعه‌ی مکتب اجتماعی «کارنگی» و نویسندگان پس از او که در این زمینه قلمفرسایی کرده‌اند دانست؛ با این تفاوت بارز که روح شرقی مطالب کتاب بشیر، در تمامی موارد از وراء هاله آیین و شریعت به خوبی متجلی است و وارستگی و استغناء طبع نویسنده مسیحی کتاب که به طور حتم از اندیشه‌های تابناک فلسفه عظیم شرق، و بالاخص متفکران اسلامی الهام گرفته است، این نکته را تأیید می‌نماید.

۴۹. خداوند متعال در سوره مبارکه «انشراح» خطاب به پیامبر ختمی مرتبت اسلام می‌فرماید: «... فاذا فرغت فانصب، والی ربك فارغب» (پس چون از تبلیغ نبوت فراغت یافتی، بر نصب خلافت همت مصروف دار، و به سوی پروردگارت همواره مشتاق باش) قرآن کریم، ترجمه دانشمند فقید مهدی الهی قمشه‌ای، چاپ و انتشارات صالحی، ص ۹۳۸...

این سوره شریفه، که در واقع دستورالعمل برپایی همایش تاریخی «غدیر خم» است، در مورد پیامبر گرامی اسلام نیز که سراسر حیات پر افتخارش در مبارزه و مجاهده خلاصه می‌شده است بر استمرار

تلاش خستگی ناپذیر تأکید دارد، تلاشی که نقطه‌ی پایان آن نقطه‌ی پایانی زندگی است. به قول شاعر:

موجیم که آسودگی ما عدم ماست ما زنده بر آنیم که آرام نگیریم
۵۰. بشیر، نویسنده‌ی «مراقی النجاح» (آیین خوشبختی) در موارد عدیده و به ویژه در فصل پنجم کتاب خود بدین نکته تأکید می‌نماید.

۵۱. این دو بیتی را که سراینده آن بر راقم این نوشتار معلوم نیست، سالها پیش بر لوحی زرین و در کتابخانه‌ی شادروان دکتر سید محمدعلی هدایتی، استاد ممتاز دانشگاه تهران و تولیت وقت آستان مبارک حضرت عبدالعظیم الحسنی دیده و به خاطر سپرده بودم.

● ر.ک، روزنامه اطلاعات، شماره‌های مورخ ۱۶، ۱۷، ۱۸ و ۲۱ مهر ماه ۱۳۷۵.

در مقوله‌ی «شناخت»

هنوز آوای جانبخش و دل‌انگیز دانشمند فرزانه‌ی گرانمایه زنده یاد دکتر سیدصادق گوهرین نویسنده‌ی نام‌آور آثار گرانسنگ «حجة الحق ابوعلی سینا» و «شرح و تفسیر مثنوی معنوی» در سال ششم ادبی دبیرستان دارالفنون که افتخار شاگردی ایشان را داشتم، در اعماق دل و جان و روح و روانم طنین انداز است که می‌خواند و می‌گفت:

گسر طریق علم را طی می‌کنی پس تو کسب معرفت کی می‌کنی؟
معرفت از علم کی باشد سوا نیست علم و معرفت از هم جدا
از آن ایام دلپذیر، اینک سالها می‌گذرد و هنوز این سؤال ذهنم را به خود معطوف و مشغول می‌دارد که آیا کسب مراتب و مدارج علمی لزوماً به مفهوم نیل به وادی کمال و معرفت است؟ به بیان دیگر، آیا آموختن دانش و اندوختن بینش (معرفت) ضرورتاً لازم و ملزوم یکدیگرند و یا هر یک به تنهایی و مستقلاً می‌تواند وافی به مقصود باشد؟
در این مقاله بر آنیم تا بدین سؤال پاسخ دهیم:

۱. واژه‌شناسی

در مقوله‌ی شناخت، نخستین سؤالی که متبادر به ذهن می‌شود، این است که آیا «علم» (دانش) همان «معرفت» (شناخت) است؟

در پاسخ، توجه به معنای لغوی این دو واژه ضرور می‌نماید:
 علم به مفهوم وسیع خود که در فارسی دانش، در انگلیسی KNOWLEDGE و در
 فرانسوی CONNAISSANCE معادل آن است، «مجموعه‌ی دانستنی‌های بشری را از
 قدیم‌ترین زمان تا عصر کنونی در بر می‌گیرد»^۱، و به مفهوم اخص کلمه مترادف است با
 معنای مصطلح امروزی آن که به دانش تجربی (EXPERIMENTAL KNOWLEDGE)
 موسوم گردیده است.

بدین مفهوم، علم یا دانش تجربی سه ویژگی زیرین را متضمن است:

- ۱- شاخه‌ای از علم به مفهوم وسیع کلمه
- ۲- ظهور و پیدایی آن مربوط می‌شود به عصر تجدد علمی و صنعتی اروپا
 («رنسانس» (RENAISSANCE)).

۳- خود به دو بخش متمایز و در عین حال مرتبط با یکدیگر تقسیم می‌شود:

- دانش اثباتی یا تحقیقی (POSITIVE SCIENCE)^۲
 - دانش هنجاری (NORMATIVE SCIENCE)^۳
- علم، بنابر مراتب مذکور، در واقع مدخلی است بر جهان بیکران معرفت (شناخت)
 که تبیین و ترسیم خطوط کلی آن بحث اصلی این نوشتار را تشکیل می‌دهد.

۲. مفهوم شناخت

«شناخت» چه در معنای تحت‌اللفظی و چه به مفهوم اصطلاحی خود، از محدوده‌ی
 «علم» به مراتب فراتر می‌رود و تجلی‌گاه آن را بالاخص در شعر و ادب فارسی و عرفان ناب
 متفکران و متکلمان اسلامی باید جستجو کرد.

برای بیان این وجه تمایز، شاید هیچ کلامی زیباتر و شیواتر از دو بیت غز و دل‌انگیز
 شیخ اجل، سخنسرای نامی و بی‌همتای ادب فارسی نباشد:

تنگ چشمان نظر به میوه کنند	ما تماشاگران بستانیم
توبه سیمای شخص می‌نگری	مادر آثار صنع حیرانیم

این تمایز نگرش به «ظواهر امور» و تفکر در «عمق قضایا» که از دیدگاه شیخ اجل به

افتراق «تمنیات آنی نفسانی» و «ارزشهای پایدار انسانی» تعبیر شده است، تمایزی است که در غالب سروده‌های این سخن‌پرداز چیره‌دست و از جمله در این خطابیّه سؤالی «ما کجائیم در این بحر تفکر تو کجایی؟» منعکس است، تمایزی است که سرایندگان نام‌آور قدر اول ما نیز پیوسته متعرض آن بوده‌اند و از این نظرگاه، سر حلقه‌ی عارفان ژرف‌اندیش ادب فارسی، مولانا جلال‌الدین رومی است که این معنی را به اوج اعتلای خود می‌رساند:

مادرون را بنگریم و حال را نی برون را بنگریم و قال را
... و باز این دو بیتی شیوای شیخ اجل که ترجمانی است از آیه‌ی شریفه‌ی «انا
اقرب الیه من حبل الوريد»^۴:

دوست نزدیکتر از من به من است وین عجب تر که من از وی دورم
چه شود با که توان گفت که دوست در کنار من و من مه‌جوړم؟
و زیباتر از تمامی این نغمات دلکش عرفانی و ترانه‌های دل‌انگیز آسمانی،
«ترجیع‌بند» هاتف اصفهانی است که یک دنیا شور و حال و معرفت و کمال در یکایک
گل و اژه‌های آن موج می‌زند و راز و رمز دیدار معبود را در گسستن از تمامی تعلقات زودگذر
این حیات عاریتی فانی و پیوستن به سرچشمه‌ی لایزال معرفت و معنویت خلاصه می‌کند:

«چشم دل» باز کن که جان بینی	آنچه «نادیدنی» است، آن بینی
گر به اقلیم عشق روی آری	همه آفاق گلستان بینی
آنچه بینی، دلت همان خواهد	و آنچه خواهد دلت همان بینی
دل هر ذره را کوه بشکافی	آفتابیش در میان بینی
هر چه داری اگر به عشق دهی	کافرم، گر جوی زیان بینی
از مضیق جهات در گزری	وسعت ملک لا مکان بینی
آنچه نشنیده گوش آن شنوی	و آنچه نادیده چشم، آن بینی
تا به جایی رساندت که یکی	از جهان و جهانیان بینی
با یکی عشق ورز از دل و جان	تا به «عین الیقین» عیان بینی

که یکی هست و هیچ نیست جز او

و حـــــــــــــــــده لا اله الا هو^۵

۳. دامنه‌ی محدود «دانش» و گستره وسیع «شناخت»

حال، با توجه به مراتب مذکور، چگونه ممکن است که دانش محدود روزگار ما که این قدر در باب به اصطلاح پیشرفته‌های آن داعیه‌پردازی می‌شود، بتواند بشر را به اعماق روح خود رهنمون گردد و او را از پریشانی‌ها، سرگستگی‌ها، سرگردانی‌ها و از خود بیگانگی‌ها نجات دهد و به «خویشتن خویش» باز گرداند؟

درست است که در روزگار ما و در مقطعی از تاریخ معاصر، بشر به نیروی خلاق اندیشه و به مدد فن سالاری متأثر از آن، توانسته است بر اعماق آسمانها دست یابد و حماسه‌ی تسخیر فضا را در صفحات تاریخ جاودانه سازد، لکن، آیا توانسته است دنیای دیوانه‌ی امروز را از ورطه‌ی کثی‌ها و گمراهی‌ها و جهنمی از اضطراب‌ها، و سرگستگی‌ها که تمامی آن به دست خود او ساخته و پرداخته شده است برهاند؟

به راستی همین انسان در مانده و وامانده‌ی عصر ما، اگر تمامی وجود خود را غرق در منجلا ب مادیات و مظاهر فریبای تمدن نمی‌کرد و ثمرات و برکات علم و تکنولوژی را فراراه سعادت و خوشبختی خود قرار می‌داد، آیا بدین گونه از ارزشهای والای انسانی که در واقع جوهره‌ی هستی و راز بقای آدمیان است، تهی می‌گردید؟

و چنین است که انسان خود کامه و نابخرد امروز و داعیه‌پردازان و سردمداران دروغین به اصطلاح پیشرفت و تعالی آن به همان اندازه که به زعم خود به آخرین کشفیات در زمینه‌ی علوم و فنون و استفاده از هر دو مقوله در پیشبرد مقاصد و مطامع سودجویانه‌ی خود نایل می‌آیند، به همان اندازه و چه بسا به مراتب بیشتر، از شناخت فلسفه‌ی حیات، انسان بودن و به يك کلام از گوهر «معرفت» فاصله می‌گیرند.

۴. علم (دانش) و معرفت (شناخت) مترادف نیستند

پس، اشتباه بزرگی است که «علم» را مترادف «معرفت» بدانیم. دانشوران صاحب‌نظر متقدم، جملگی، «علم را مقدمه‌ی معرفت می‌دانند و مرتبه‌ی او را پیش از مرتبه‌ی معرفت می‌شناسند و نه بیش از آن»^۶.

آثار گرانقدار متفکران و متکلمان، جای جای، مشحون از این طرز تفکر است: «(خدای تعالی) در معرفت کارها و شناخت مناظم آن، رأی ثاقب و فکرت صائب روزی کرد»^۷.

«ظاهر او را به جمال صورت بیاراست و باطن او به نور معرفت مزین و منور کرد»^۸.
 «با معرفت، آنکه از ادب و فضیلت بهره‌مند است، آنکه دارای ادب و فرهنگ است»^۹.
 «بی معرفت، آنکه از دانش و فضیلت و حکمت و ادب عاری است»^{۱۰}.
 «معرفت ربوبیت، باز شناختن ذات و صفات الهی است در صورت تفصیل احوال و حوادث؛ و نور ازل بعد از آنکه بر سبیل اجمال معلوم شده باشد که موجود حقیقی و فاعل مطلق اوست و تا صورت توحید مجمل علمی، مفصل عینی نشود، عرفان محقق نگردد و صاحب آن عارف نباشد»^{۱۱}.

حسن ختام

... و به عنوان حسن ختام، با نقل کلامی از مولی الموحّدین، امیر مؤمنان، حضرت علی علیه السلام و ابیاتی دل‌انگیز از چشمه‌ی فیاض شعر و ادب فارسی، این نوشتار را به پایان می‌بریم:

«من عرف نفسه فقد عرف ربه»، «کسی که خویشتن را شناسد، خدای خویش را شناسد».

ای شیفته‌ی بندگی و شکر و سپاس	وی حدّ عبادت تو بیرون زقیاس
خواهی که خدای خویش را بشناسی	بیش از همه ذات خویشتن را بشناس ^{۱۲}

«سعدی»



ای گشته به نور «معرفت» ناظر خویش	آشفته مکن به معصیت خاطر خویش
----------------------------------	------------------------------

«خاقانی»



برگ درختان سبز در نظر هوشیار	هر ورقش دفتری است «معرفت» کردگار
------------------------------	----------------------------------

بی «معرفت» مباحث که در «من یزید» عشق اهل نظر معامله با آشنا کنند^{۱۳}

«معرفت» نیست در این قوم خدار امددی تا برم گوهر خود را به خریدار دگر^{۱۴}
«حافظ»

«معرفت» نیست در این معرفت آموختگان ای خوشادولت دیدار دل افروختگان^{۱۵}
«شهریار»

پی نوشت:

1. WEBSTER'S NEW WORLD DICTIONARY, COLLEGE EDITION, THE WORLD PUBLISHING CO. CLEVELAND AND NEWYORK, 1959, P. 1305.

۲. دانش اثباتی یا تحقیقی، شاخه‌ای است از دانش تجربی که وقایع و پدیده‌ها را چنانکه هست مورد بررسی قرار می‌دهد.

۳. دانش هنجاری شاخه دیگری است از دانش تجربی که مسایل و قضایا را چنانکه باید باشد مورد بررسی قرار می‌دهد و نتیجه این بررسی نهایتاً منتهی می‌شود به قضاوت ارزشی (VALUE JUDGE-MENT) در باب مسایل و قضایای مورد بحث. بنابراین، موضوع مورد بررسی در این شاخه از دانش تجربی، «بایدها و نبایدها» و به يك تعبیر «شایدها و نشایدها» است.

شادروان آریان‌پور، مؤلف دانشمند، «زمینه‌ی جامعه‌شناسی» مورد اول (بند ۲ فوق) را به «اثبات‌گرایی» و مورد دوم را به «هنجاری» ترجمه و تعبیر نموده‌اند (ا.ح. آریان‌پور، زمینه‌ی جامعه‌شناسی، نشر هفتم با تجدیدنظر، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۵۱، ص ۵۶۴ و ۵۶۷).

۴. قسمت اخیر آیه ۱۶ از سوره مبارکه ق.

۵. قسمتی از بند چهارم «ترجیع بند» معروف هاتف اصفهانی که بی تردید از شاهکارهای ادب فارسی به شمار می‌رود.

این ترجیع بند، جمعاً پنج بند را متضمن است که هر يك آیتی از زیبایی و شیوایی است. معروف

است که اگر هائف اصفهانی، دیوان قطوری هم از خود به یادگار نمی‌گذارد، تنها همین منظومه‌ی بی‌نظیر، او را در قلمرو شعر و ادب ایران، بلندآوازه می‌ساخت.

این منظومه، در سال ۱۳۳۹ شمسی، توسط انجمن دوستداران کتاب به طرزی بسیار نفیس، به خط محمدحسین سیفی قزوینی مشهور به «عمادالکتاب» و با پنج تصویر رنگین حکاکی شده از استاد محمود جوادی‌پور همراه با ترجمه‌ی فاخر و دل‌انگیز پروفیسور ادوارد براون (SIR EDWARD BROWNE) به زبان انگلیسی، نشر یافته است.

۶. علامه دهخدا، لغت‌نامه، ج ۴۵، ص ۷۱۵، مستند: «نفائس الفنون».
۷. همان مأخذ، همان صفحه، مستند: ترجمه‌ی تاریخ یمین، چاپ اول، ص ۳۹۱.
۸. همان مأخذ، همان مستند، ص ۶.
۹. همان مأخذ همان صفحه.
۱۰. همان مأخذ، ص ۷۱۶.
۱۱. همان مأخذ، همان صفحه، مستند: «فرهنگ لغات و تعبیرات عرفانی».
۱۲. شادروان ابوالقاسم حالت، کلمات قصار علی بن ابیطالب علی‌ه السلام با ترجمه‌ی به فارسی و انگلیسی و رباعیات فارسی، انتشارات بهجت، ۱۳۵۸، ص ۵۲.
۱۳. از غزل زیبای خواجه‌ی شیراز که با مطلع زیرین آغاز می‌شود:
آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند آیا بود که گوشه‌ی چشمی به ما کنند؟
۱۴. از غزل زیبای دیگری از خواجه‌ی شیراز با مطلع شیرین زیرین:
گر بود عمر به میخانه‌روم بار دگر به جز از خدمت رندان نکنم کار دگر!
۱۵. شاعر شیرین سخن و بلندپایه معاصر، استاد شهریار، نیز بر همین معنی تکیه دارد؛ اینکه طی مدارج تحصیلی (دانش آموختن) لزوماً به مفهوم طی مراتب انسانی و کمال (معرفت آموختن) نمی‌تواند باشد. به دیگر سخن، چنانکه در ضرب‌المثل‌های ادب فارسی نیز آمده است، «انسان بودن» و «آدم شدن» از کسب عناوین و القاب اجتماعی، آموزشی و دانشگاهی به مراتب دشوارتر است.

● ر. ک. روزنامه اطلاعات، یکشنبه ۱۳۷۶/۱/۱۷

آسمان بار امانت نتوانست کشید

قرعة کلا به نام من دیوانه زدند^۱

«حافظ»

بار امانت

در بحث پیرامون «تفکر» و «تدبّر»، نیروی فیاض و خلاق اندیشه، نیرویی که قادر متعال آن را منحصرأ در آدمیان به ودیعت نهاده است^۲، این سؤال مطرح گردید که چه عواملی موجبات رشد اسلام را در برهه‌هایی از زمان فراهم آورد که توانست نیم بیشتر سرزمین‌های آن روزگاران را زیر سلطه و اقتدار خود قرار دهد و نیز چه انگیزه‌هایی سبب شد که پس از قرون متمادی آن همه عزت و عظمت، رو به زوال گذاشته، به گونه‌ای که چهل و چند کشور اسلامی با داشتن جمعیتی متجاوز از یک میلیارد تن، قدرت مقابله با یک کشور تحمیلی و پوشالی را که همانند قارچ در قلب کشورهای اسلامی رویده است نداشته باشند و با آنکه بر روی غنی‌ترین منابع انرژی و ثروت زندگی می‌کنند، دست نیاز به سوی دیگر کشورها دراز نمایند؟ در توجیه علل این انحطاط، به دو عامل گونه‌گون و در عین حال مرتبط با یکدیگر اشاره شد:

۱- عوامل برون‌زا: در ارتباط با کینه‌توزیها و دسایس کشورهای مخالف تفوق اسلام که عزت سست پا و نابجای خود را در ذلت ناحق و ناروای ملل مظلوم مسلمان می‌پندارند و بدیهی است که تجدید حیات اسلام و ارزشهای اسلامی را بر نمی‌تابند.

۲- عوامل درون‌زا: که بنیان رفیع اندیشه راستین و به عبارت دیگر «دکترین»

اسلامی را موریان‌هوار از درون به تلاشی می‌برد.

نیاز به تذکار نیست که بحث درز مینه پیدایی و چند و چون این عوامل و تأثیر متقابل آنها بر یکدیگر فرصتی دیگر را می‌طلبد، اما قدر مسلم این است که اتحاد و همبستگی کشورهای مسلمان در خنثی کردن نقش مخرب عوامل درون‌زا از چنان اهمیت و قدرتی برخوردار است که عوامل برون‌زا با تمامی ابّهت و صلابت به ظاهر پیچیده و سهمگین آن توان مقابله با عوامل یاد شده را نمی‌تواند داشته باشد، و این نکته‌ای است که به دفعات و به مناسبت، ریاست جمهوری اندیشمندان بر آن تأکید نموده‌اند: «اگر در درون کشور بتوانیم نشان دهیم اهل گفت و گو هستیم، در جهان بهتر سخن ایران را خواهند پذیرفت و بیشتر به آن اهمیت خواهند داد.»^۳

مطالعه اجمالی تاریخ صدر اسلام، در آن هنگام که نهضت آزادیبخش پیامبر گرامی ما در اوج اعتلای خود قرار داشت، ترجمان چون و چراي این واقعیت است؛ در آن هنگام که مسلمانان به ندای «الله اکبر» و «لا اله الا الله» و «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم»^۴، لبیک اجابت گفتند و صلاي همدلی، همزیانی و هماوایی را در دنیای آن روزگاران طنین انداز نمودند. در آن زمان که بار سنگین امانت الهی را به سر منزل مقصود رسانیدند و بر بلندای شرف و عزّت و افتخار پای گذاردند.

آری، بار امانت الهی را به سر منزل مقصود رسانیدن، مردی و مردانگی و پایداری می‌خواهد و مرد میدان می‌طلبد.

بار امانت الهی را به سر منزل مقصود رسانیدن یعنی استفاده از مواهب الهی، و در سربلندی تمامی آنها استفاده از نیروی شگرف تفکر و تدبّر، فراهم آوردن زمینه بازگشت به خویشتن، بازگشت از تاریکی به نور و روشنائی، رویگردانی از پلیدی‌ها و پلشتی‌ها، گریز از پریشانی و حیرانی و مبارزه با وساوس شیطانی... به سر منزل مقصود رسانیدن بار امانت الهی یعنی سینه‌ها را از کینه‌ها زدودن و آنگاه شراب عشق را در ساغر هستی بخش جهان آفرینش نیوشیدن، سراپای وجود را شعله‌ور از عشق به معبود ساختن و آنگاه مستانه سر در حریم و پای در آستان جان و جانان نهادن، دقیقاً به همان گونه که مولانا در دیوان شمس تبریز، راز و رمز آن را بدست می‌دهد:

رو سینه را چون سینه‌ها، هفت آب شوی از کینه‌ها آنگه شراب عشق را، پیمانه شو پیمانه شو
 باید که جمله جان شوی، تالایق جانان شوی گر تو سوی مستان شوی، مستانه شو مستانه شو^۵

به سر منزل رسانیدن بار امانت الهی، سیر در مراتب و مدارج کمال است، بی گفتگو و توسل به معاذیر عبث؛ و پای از ظلمات درون بیرون نهادن و چشم به روشنائیهای دنیای برون گشودن، آن هم در جهانی که جمال بی مثال معبود ازلی در تمامی زوایا و خفایای آن متجلی و آشکار است:

یار بی پرده از در و دیوار در تجلی است یا اولوالابصار
 گرز ظلمات خود رهی، بینی همه عالم مشارق الانوار^۶

و چنین است که این توجه به سر منزل رسانیدن بار امانت الهی در طلوع فجر اسلام در دل و جان و در اعماق روح و روان مسلمانان مبارز و یکدل و یکزبان ریشه می‌دواند، زشتیها به زیباییها، کینه‌ها به محبت‌ها و دشمنی‌ها به انسان دوستی‌ها تبدیل می‌گردد، دورانی که به واقع زمان «تغییر جهل به آگاهی» است، به طوری که مردمی با قلبهای پر از کینه و شمشیرهای کشیده، در مدت کوتاهی تحت تربیت اسلام، آبی را که پسر عمویش برایش می‌آورد، نمی‌خورد و به افتاده کنارش می‌دهد که چنین گذشتی در بین آنها سابقه نداشته است، و دیری نمی‌پاید که تعالیم حیات بخش و انسان ساز اسلام کشورهای مغرب زمین را نیز دگرگون می‌سازد.^۷

اینک، با این مقدمه، به پاسخ سؤال مطروحه‌ی در صدر مقاله‌ی حاضر برمی‌گردیم و حادثات متعاقب دوران مجد و عظمت اسلام را به اختصار مطمح نظر قرار می‌دهیم. واقعیت این است که با گذشت زمان، به همان اندازه که اندیشه‌های اسلامی و حقایق تابناک قرآن به فراموشی و تساهل سپرده می‌شود، فتنه‌انگیزی‌ها و دسایس معاندان اسلام رخ می‌نماید و بر اثر آن صفوف اسلام که به پشتوانه‌ی ایمان و اتقان هیچ نیروی نمی‌توانست در آن رخنه یا خللی به وجود آورد، رو به تباهی و تلاشی می‌گذارد، تفرقه افکنی‌ها و فرقه‌گراییها آغاز می‌شود، خود محوری‌ها جایگزین خدا محوری می‌گردد، تعصبات کور و کژاندیشی‌های احمقانه عرصه را بر منطق‌گرایی و خردورزی تنگ می‌نماید، دلبستگی به علائق و زخارف مادی بر حیات معنوی مردمان سایه می‌افکند، و به يك کلام زمینه برای

تسلط نیروهای اهریمنی بر قلمرو جانشمول اسلام فراهم می‌آید.

رویدادهای این ایام و رخدادهای متعاقب آن جملگی مؤید سیر انحطاط، از خودبیگانگی و تفرقه‌ای است که دنیای اسلام را در تیررس خود قرار داده است، لذاست که با تمهید مقدمات و ایجاد بستر مناسب، در بادی امر حکومتی «لائیک» در ترکیه استقرار می‌یابد و به موازات آن، کشور مانیز آماج دین ستیزی قرار می‌گیرد و سرانجام در توالی این برنامه‌های سازمان یافته، پدیده نامبارک صهیونیسم در قلب کشورهای مسلمان به ظهور می‌رسد و اسفناک‌ترین وقایع ناشی از تجاوز و تهاجم که در طول تاریخ سابقه نداشته است، رخ می‌نماید. دیری نمی‌گذرد که دکترین به اصطلاح «نظم نوین جهانی» پایه‌گذاری می‌شود و آقای «ساموئل هانتینگتون» نظریه مادی و مخرب «برخورد تمدنها» را به صاحبان «زور و زور و تزویر» پیشکش می‌فرمایند!

تردید نمی‌توان داشت که اگر کشورهای اسلامی همانند سالهای آغازین نهضت پیروز آزادیبخش صدر اسلام به همان صورت «امت واحده» مبارزه بی‌امان و نستوه خود را علیه فجایع استکبار جهانی و حاکمان و زمامداران این کشورها در رسانیدن بار امانت الهی به سر منزل مقصود که همانا عزت و اعتلای اسلام است تعلق روانی داشتند و مسحور و مجذوب علایق و تمنیات مادی و دنیوی نمی‌گردیدند و به نیرنگ‌ها، دسایس و خطوات شیطانی نمی‌گرویدند، امروزه ما شاهد تجاوز و تجاسر و تهاجم، داعیه‌پردازها و هرزه‌درایی‌های کشورهایایی که هرچه دارند از برکات تمدن و فرهنگ دیرپای اسلامی است، نمی‌بودیم.

مقاله امروز را به همین مناسبت، با غزلواره‌ای دلنشین و شیوا از حجة الحق ابوعلی سینا، فیلسوف و پزشک نام‌آور سرزمین عزیزمان که دستورالعمل آموزنده‌ای در طی مدارج و مراتب کمال به سر منزل رسانیدن بار امانت الهی است، به پایان می‌بریم:

اگر دل از غم دنیا جدا توانی کرد	نشاط و عیش به دار بقا توانی کرد
و گر به آه ریاضت بر آوری نفسی	همه کدورت دلها صفا توانی کرد
ز منزلات هوس گر برون نهی گامی	نزول در حرم کبریا توانی کرد
ولیکن این عمل رهروان چالاک است	تو نازنین جهانی، کجا توانی کرد؟ ^۸

بی نوشت:

۱. بیت الغزلی زیبا، شیوا، دلپذیر و دلنشین از حافظ شیراز با مطلع و ترکیب زیرین:

دوش دیدم که ملاتک در میخانه زدند	گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند
ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت	با من راه نشین باده مستانه زدند
آسمان بار امانت نتوانست کشید	قرعه کار به نام من دیوانه زدند
جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه	چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
شکر ایزد که میان من و او صلح افتاد	صوفیان، رقص کنان ساغر شکرانه زدند
آتش آن نیست که از شعله او خندد شمع	آتش آنست که در خرمن پروانه زدند
کس چو حافظ نگشاد از رخ اندیشه نقاب	تا سر زلف سخن را به قلم شانه زدند

دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، چاپ مجلس، ۱۳۲۰، ص ۱۲۴-۵.

۲. تفکر و تدبر، اطلاعات، دوشنبه ۱۳۸۰/۹/۲۶، ص ۳، در ارتباط با سلسله مقالات «توهمانی که می اندیشی».
 ۳. از بیانات مقام ریاست جمهوری اسلامی در دیدار دانش آموزان برگزیده، ایران، دوشنبه ۱۳۸۰/۹/۵، ص ۱.
 ۴. آیه ۱۱ سوره مبارکه الرعد (خداوند هیچ قومی را دگرگون نخواهد کرد تا آن قوم حالشان را تغییر دهند)، قرآن کریم، ترجمه و تفسیر دانشمند گرانمایه شادروان مهدی الهی قمشه‌ای، انتشارات صالحی، ۱۳۵۴، ص ۳۶۰.
 ۵. کلیات شمس تبریزی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۰، ص ۳۳۶-۷.
 ۶. ترجمه بند هاتف اصفهانی، انتشارات انجمن دوستداران کتاب، ۱۳۳۰، ص ۳۷.
 ۷. عبارت داخل گیومه برگرفته از مقاله «بیداری اروپا و انحطاط مسلمانها» از عبدالکریم شریعتی مزینانی، اطلاعات، چهارشنبه ۱۳۸۰/۹/۲۸، ص ۶.
 ۸. تاریخ طب در ایران پس از اسلام (از ظهور اسلام تا دوران مغول)، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۱۳۹۷، چاپ سوم، تألیف دکتر محمود نجم آبادی، عضو پیوسته فرهنگستان علوم پزشکی ایران، ۱۳۷۰، ص ۵۲۳-۴.
- ر. ک. روزنامه اطلاعات، دوشنبه، ۱۳۸۰/۱۰/۱۰

از «نقل» تا «نقد»

از مهمترین دستاوردهای «تفکر» و «تدبیر»، این است که زمینه مناسب و مطلوب برای سیر از «نقل» به «نقد» را فراهم می‌آورد و با اطمینان می‌توان گفت که تا این زمینه آماده نشود، ما همچنان شاهد رکود پژوهش در عرصه فعالیت‌های علمی و دانشگاهی کشورمان خواهیم بود.

حقیقت این است که دانشگاه‌های ما، از آغاز و در طول زمان، مقوله‌ی پژوهش و نقش مؤثر آن را در پیشرفت و تعالی حیات اجتماعی به طور شایسته و بایسته جدی نگرفته‌اند و برخوردی مسؤولانه با آن نداشته‌اند.

پاسخ صادقانه معاون پژوهشی «وزارت علوم، تحقیقات و فناوری» در توجیه این واقعیت که «بودجه‌های مصوب پژوهشی در هر سه برنامه توسعه کشور عملاً محقق نشده است و ما همواره از رقم پیش‌بینی شده و اهداف مورد نظر عقب بوده‌ایم»^۱، شایان نهایت توجه و تأمل است. به گفته ایشان، به عنوان یک پژوهشگر و نه معاون وزیر، «وقتی مجلس و دولت درصد تعیین کردند، نه رقم مطلق، این درصد با افزایش یا کاهش در آمد ناخالص ملی تغییر می‌کند، ولی درصد باید حفظ شود. ما حتی این درصد را حفظ نمی‌کنیم. لذا، این توجیهی ندارد جز آنکه افراد، اعتقادی به پژوهش ندارند و می‌خواهند پژوهش را حذف کنند»^۲.

«براساس آمار غیر رسمی سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، ۳۵ صدم درصد از تولید ناخالص ملی را صرف این بخش کرده‌ایم و سال آینده تازه ممکن است به ۰/۴ درصد برسیم و این بسیار نگران‌کننده است. در ابتدای برنامه اول، این رقم ۰/۲ درصد بوده است یعنی حدود ۱۱ سال از ۰/۲ درصد به ۳۵ صدم درصد رسیده‌ایم و این واقعیت فعلی کشور ماست. این واقعیت جدا از هر موضوعی، بیانگر این است که کشور ما نسبت به پژوهش حساسیت ندارد و در واقع ما نگران آینده کشور نیستیم.»^۳

این نگرش بی تفاوت و در واقع منفی نسبت به دانش و پژوهش را به طور طبیعی و منطقی در عدم توجه به تفکر علمی و رویکرد به سطحی گرایی و ساده اندیشی می‌بایست ریشه‌یابی کرد. به بیان دیگر، دانشگاه‌های ما، آن گونه که انتظار جامعه بوده است، نتوانسته‌اند از قلمرو «نقل» پای در عرصه «نقد» بگذارند و خود را با پیشرفت‌های علمی، تحقیقات و فناوری انطباق دهند؛ و لذا است که در حال حاضر، اخذ مدارک دانشگاهی به عنوان ابزاری برای تشخیص و بزرگ‌نمایی، و نه هدفی بالنده و متعالی، فراروی کثیری از دانش‌آموختگان ما قرار دارد. به دیگر سخن، هدف غایی، عمدتاً در اخذ درجات دانشگاهی خلاصه می‌شود و نه نیل به مراتب فضیلت و معرفت.

بخشی از پایان‌نامه‌های تحصیلی سالیان اخیر به ویژه در مقطع کارشناسی ارشد فاقد جنبه‌های ابتکاری در زمینه‌های مورد بحث رسالات در این مقطع تحصیلی است. مفهوم آن، این است که نقد مطالب و نظریات ذیربط که در واقع بخش اصلی هر رساله را تشکیل می‌دهد، تحت الشعاع «نقل» و به بیان رساتر، رونویسی از مطالعات و تحقیقات انجام شده قرار دارد. نکته جالب این که، برخی از انتشارات دانشگاهی ما نیز از این کمبود مبرا نیست. در این رابطه، می‌توان به کتب برگردان از متون و منابع خارجی اشاره داشت؛ کتابهایی که به نام «تألیف» به جامعه دانشگاهی و فرهنگی ما عرضه می‌شود. انتشاراتی که به گفته ظریفی، نام «تعلیف» بیشتر بر آن‌ها توافد بود و شگفت نیست اگر در این به اصطلاح تألیفات، نتایج و دستاوردهای مشخصی ملاحظه نگردد.

فزون بر این، در روزگاری که به نام عصر «انفورماتیک» اصطلاح شده است و در ایامی که وارد دومین سال هزاره سوم میلادی شده‌ایم، کتابخانه‌های برخی از دانشگاه‌ها و مراکز

عالی آموزشی ما هنوز مجهز به آخرین مطالعات و تحقیقات دانش فناوری و امروزین جهان نیست؛ هنوز در تدارك لوازم تحقیق و عمدتاً استفاده از شبکه‌های وسیع «اینترنت» تعلل و خست می‌ورزیم. سرمایه‌گذاری در آموزش و پرورش را هنوز به عنوان هزینه مصرفی تلقی می‌نمائیم و «چون تلقی این است که اعتبارات پژوهشی سرمایه‌گذاری نیست، از هزینه آن کم می‌کنیم. همان کاری که امسال داریم انجام می‌دهیم. ما باید بیاموزیم که سرمایه‌گذاری در پژوهش يك نوع سرمایه‌گذاری است... مدیریت تحقیق با مدیریت در هر بخش دیگر فرق می‌کند.

مثلاً در يك کارخانه، کارگران به طور مشخص در روز تولید معینی دارند، ساعت می‌زنند و در آن ساعت خاص کاری ارائه می‌دهند. در تحقیقات، این طور نیست. ساعت زدن برای محققان معنی ندارد. محقق عملاً ۲۴ ساعته در حال فکر کردن است. در این بخش، آنچه بازده تحقیقات را می‌سجد، نتیجه آن است که بعد از مدتی، حتی چند سال معلوم می‌شود. نظارت بر امر تحقیقات با سایر بخش‌ها متفاوت است. بنابراین مدیریت آن هم فرق می‌کند، ولی ما این را بلد نیستیم، چون این کار را تجربه نکرده‌ایم.^۴

بدیهی است، هنگامی که زمینه‌ی پژوهش در داخل کشور فراهم نباشد و سرمایه‌گذاری در نیروی انسانی (HUMAN INVESTMENT) به عنوان هزینه تلقی گردد، مهاجرت نخبگان (BRAIN DRAIN) که به غلط «فرار مغزها» ترجمه شده است، رو به رشد می‌گذارد. «مهاجرتی که در بین دانشجویان کشور به عنوان يك میل عمومی مطرح می‌شود، تمایلی که جلوی آن را به آسانی نمی‌توان گرفت»^۵، و این در شرایطی است که «طبق تازه‌ترین آمار ارائه شده صندوق بین‌المللی پول، ایران در میان ۶۱ کشور در حال توسعه و کمتر توسعه یافته، رتبه اول فرار مغزها را به خود اختصاص داده است».^۶ مبارك است ان شاء الله!

این نیز بدیهی است که اکثریت جوانان عزیز ما که عشق دانشجویی و شوق دانش‌پژوهی پیوسته چراغ راهشان است، در صورت تأمین معاش در مقیاسی آبرومندانه و وجود زمینه‌های بحث و فحص، تحلیل و نقد، هرگز ترك میهن عزیز به فکرشان خطور نخواهد نمود و دل در گروی یار و دیار دیگر نخواهند گذارد. این را صمیمانه و صادقانه و با

اعتقاد را سخ می گویم.

به هر روی، خدای را سپاس می گوئیم که هفته پژوهش را از ۲۴ تا ۳۰ آذرماه به «میمنت و مبارکی» گذرانیدیم؛ هفته ای سرشار از «گزارشهای زیبا و دلغریب از اندک کارهای نه چندان به روز مراکز و مؤسسات پژوهشی»^۷ در شرایطی که «سکوت درباره پژوهشهای صورت نگرفته، کوتاهی و ناکامی های پژوهشی همچنان حکمفرماست. هیچ کس نمی گوید که ما چه توانسته ایم باشیم، چون به آنچه بوده ایم رضایت داده ایم و این شروع نادانی است که فردای ما را مبهم می سازد.

«لا توتسو»، حکیم فرزانه چین می گوید: «دانایی به نادانی توانائی است و نادانی به نادانی پریشانی است».^۸

لذاست که دانشگاه ها و مؤسسات آموزش عالی ما مادام که پای از قلمرو «نقل» در عرصه «نقد» نگذارند و به دیگر سخن، تا زمانی که از پوسته «سطح» به هسته «عمق» حرکت و تحولی مشهود نباشد، معجزه ای در کار تحقیق و پژوهش ما به ظهور نخواهد رسید و به اصطلاح در بر همان پاشنه قدیمی و سنتی خود خواهد گردید!

معروف است سالها پیش، در محفلی از استادی که در تألیف کتب بی شمار سرآمد اقران بود سخن به میان آمد و طبق معمول و خلیقات ما ایرانیان، غالب حاضران در آن جمع به مبالغه و چه چه و به به بر گزار نمودند. نوبت به استادی رسید سرد و گرم روزگار چشیده، تجربه اندوخته، زیرک، هوشیار و طنز گفتار، ابتدا، برای خالی نبودن عریضه، شرح مناقب استاد موصوف را تأیید نمود و سپس به عنوان حسن ختام اظهار داشت: «عزیزان، سروران، من هم با شما در اینکه استاد مورد نظر سرآمد اقرانند موافقم، بله، استاد البته اقیانوس فضل و کمال هستند، اما به عمق یک وجب!»

پس شگفت نیست که هنوز هم در پاره ای موارد، در ارزیابی کارنامه برخی از فرهیختگان ما، «وسعت اطلاعات» به عنوان یک ضابطه و معیار ارزشیابی بیشتر ملاک و مطمح نظر است تا «عمق معلومات»، کیفیت و دستاوردی که جز با تحلیل و نقد نظریات و مالا روز آمد بودن اطلاعات و تحقیقات مقدور و میسور نتواند بود. بنابراین، آنچه مقام ریاست جمهوری در جمع اعضای تشکلهای دانشجویی و رؤسای دانشگاه ها

(۱۳۸۰/۹/۱۸) اظهار داشته‌اند، عین واقعیت است:

«دانشگاه‌های ما، باید خود را نقد، و نقص‌ها و مشکلات موجود در راه جنبش دانشجویی را شناسایی کنند و حاکمیت نیز باید خود، به نقد روش‌هایش بپردازد».^۹

مفهوم آن، این است که تمامی سعی و تلاش نظام آموزش عالی ما می‌باید معطوف بر این باشد که زمینه‌ها و انگیزه‌های مادی و معنوی تحول دانشجویان ما را از عرصه‌ی «نقل»: «نسخه‌برداری» و نهایتاً «رونویسی» به «نقد»: «خلاقیت علمی» و «نگرش به عمق» فراهم آورد. اما، در عمل، ملاحظه می‌کنیم که نظام آموزش عالی ما، خاصه «نظام آموزش علوم انسانی در ایران» به جای ایجاد فضایی در جهت تولید فکر به مکانی تبدیل شده است که به مرور اندیشه‌ها می‌پردازد [حال آنکه] اروپائیان پس از یک دوره ده‌قرنی جهل و تاریکی (قرون وسطی) متوجه شدند که اگر بخواهند، به قله‌های تکامل و پیشرفت برسند، باید دستگاه فکری خود را مسلح به شناسایی علمی کنند. بر همین اساس، امروز بزرگترین آکادمی‌های فلسفه، جامعه‌شناسی، روانشناسی و... شکل گرفته است. حتی آنها برای اینکه بتوانند در مبادلات جهانی در ارتباط با کشورهای جهان سوم، سهم بیشتری داشته باشند، رشته‌های شرق‌شناسی، ایران‌شناسی، اسلام‌شناسی و... در دانشگاه‌ها تأسیس کرده‌اند. اما در ایران، بدون آنکه خود متوجه باشیم، بعد از انقلاب مشروطیت در مقابل فرهنگ غرب قرار گرفته و وارد عرصه‌ی نظام مبادلات شده‌ایم و از آن زمان تاکنون در برابر آنها چهره‌ای منفعل و حاشیه‌ای پیدا کرده‌ایم، امروز ما شیفته‌ی علم و تکنیک غرب شده‌ایم، بدون آنکه تفکر و عقلانیت ملازم با آن را درک کرده باشیم».^{۱۰}

و این همان است که به تفکر علمی تعبیر می‌شود؛ تفکری که پژوهشگر را از «سطح» به «عمق» می‌کشاند، تفکری که عامل تحولات شگرف در عرصه‌ی فعالیت‌های علمی، فناوری و صنعتی گردیده و در مرحله‌ی نهایی، ما را به عامل اصلی یعنی، انقلاب در طرز تفکر می‌رساند.

«تمدن جدید در تمامی شؤون و مظاهرش اعم از صنعتی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی زاینده‌ی روش جدید تفکر است. تفکر علمی روح تمدن جدید بشر است. قدرت شگرفی که بشر در تسلط بر طبیعت بدست آورده و وسعتی که فضای فعالیت او پیدا



کرده، همه از برکات تفکر علمی است. اعماق فضای پایداری، دل دریا و زمین، درون نرات اتم، اعماق ساختمان جسمی و روحی انسان، زوایای زندگی گذشته‌ی بشر، به وسیله‌ی روش علمی تفکر در حیطه تسلط فکر و عمل بشر قرار گرفته است.^{۱۱}

آیا در آستانه‌ی ورود به هزاره‌ی سوم میلادی، ما به جد در زمینه ایجاد عوامل و موجبات و انگیزه‌های بروز و ظهور تفکر علمی و روی گردانی از «سطحی نگری» و «انفعال گرایی» اندیشیده‌ایم؟

پاسخ این سؤال اساسی با کمال تأسف رضایتبخش به نظر نمی‌رسد.

نگارنده، در وهله نخست، رکود پژوهشهای مورد نیاز جامعه را متوجه محدود اساتید محترمی می‌دانم که به لحاظ بی‌علاقگی و بی‌تفاوتی و احیاناً نداشتن فرصت کافی برای بازنگری و روزآمد کردن مطالب مربوط به رشته تخصصی خود، نه کلاس درسشان جاذبه‌انگیز است و نه وقتی را وجداناً برای مطالعه دقیق پایان‌نامه‌هایی که مسئولیت راهنمایی، مشاورت و یا داورى آنها را به عهده می‌گیرند، تخصیص می‌دهند.

با کمال شرمندگی باید اذعان نمود که مشغله و گرفتاری خارج از کار اصلی، وقتی را برای مطالعه این عزیزان باقی نمی‌گذارد. گویی صرف وقت و پرداختن به امر پژوهش، در مقایسه با مشاغل دیگر، فرع بر اصل است و در مواردی با کمال تأسف ملاحظه شده است عنوان دانشگاهی که در مقام و مرتبت آن تردیدی نمی‌توان روا داشت، وسیله و ابزاری برای پیشبرد مقاصد غیردانشگاهی و عمدتاً اقتصاد کسب و کار (به اصطلاح رایج روز «BUSINESS») مورد استفاده و در حقیقت سوء استفاده قرار می‌گیرد.

نگارنده صمیمانه و صادقانه سؤال می‌کنم که به مصداق کلام محکم الهی «و الوزن يومئذ الحق، فمن ثقلت موازينه فاولئك هم المفلحون؛ و من خفت موازينه فاولئك الذين خسرو انفسهم بما كانوا بآياتنا يظلمون»^{۱۲} (پس آنان که در میزان حق، وزین، و نیکو کار بودند البته رستگار خواهند بود، و آنان که در میزان، سبک وزن بودند کسانی هستند که چون به آیات و رُسل خداستم کرده‌اند، بر خود در حقیقت زیان رسانیده‌اند)^{۱۳}، آیا این عزیزان هرگز به رضایت باطنی، سبکباری و آرامش خاطر که امری درونی است و با ظاهر آرایبی و خودفریبی به هیچ‌روی مؤانستی ندارد نایل گردیده‌اند، و چگونه ممکن است به رغم تمامی معاذیر

مربوط به تلاش معاش، که نیاز به بحث جداگانه‌ای دارد، يك انسان خداجوی، متفکر و مدبر نتواند و یا نخواهد که يك حدفاصل منطقی و نه احساسی، بین تمنیات مادی و علایق معنوی ترسیم نماید و پای در مسیری گذارد که از آن به عزت و شرف شغل انبیاء تعبیر گردیده است؟ در سالهای تحصیلی دانشگاهی ما که دانشگاه تهران در اوج درخشش خود قرار داشت، دانشکده علوم از فیض وجود اساتیدی همچون استاد نام‌آور فقید پروفیسور دکتر محمود حسابی و شادروان استاد دکتر هشترودی بهره‌مند بود؛ دانشکده ادبیات از وجود ذی‌وجود اساتید برجسته‌ای همچون استاد جلال همایی، استاد بدیع الزمان فروزانفر و استاد دکتر معین بر خود می‌بالید؛ دانشکده فنی از برکت اساتیدی همچون زنده‌یاد مهندس مهدی بازرگان مفتخر و مباهی بود و دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی از موهبت وجود اساتید گرانمایه و فرزانه‌ای همچون علامه استاد شهابی و شادروان استاد دکتر موسی عمید بر آسمان آخرین تحقیقات در باب فقه و حقوق نور می‌پاشید.

این اساتید بزرگوار - که روح پاکشان قرین آرامش باد - جملگی عاشق کار خود بودند، به آموزش و پژوهش عشق می‌ورزیدند، از سعه صدر و مناعت طبع بر خوردار بودند، از انتقال دانش و در واقع زکات علم مضایقتی نداشتند و در عین آزادگی و وارستگی، در امر آموزش و پژوهش و بخصوص قبول مسئولیت در راهنمایی یا مشاورت پایان‌نامه‌های تحصیلی، بسیار پایبند و سواس، نکته‌سنج و سختگیر بودند و به اصطلاح مورازماست می‌کشیدند!

تهیه و تدوین و دفاع‌نهایی از پایان‌نامه‌های مقاطع کارشناسی و دکترا (در آن هنگام هنوز مقطع کارشناسی ارشد وجود نداشت)، چند سالی به طول می‌انجامید. محال بود رساله‌ای که متضمن آخرین تحقیقات و دستاوردهای جدید نباشد، پذیرفته شود.

نقل مطالب دیگران، حتی اگر به يك یا دو واژه نیز محدود می‌شد، می‌بایست با ذکر مأخذ در پژوهش یا پایان‌نامه مربوط قید می‌گردید و البته کار به همین جا خاتمه نمی‌یافت. مهم‌تر از آن «نقد» مطلبی بود که می‌باید در پایان‌نامه ذکر شود. لذاست که فارغ‌التحصیلان این دانشگاه در واقع دانشگاه مادر، از ذهنی وقاد و طبعی نقاد بر خوردار بودند. به عنوان نمونه، از دانشکده حقوق آن زمان، به دکتر ناصر کاتوزیان که تحصیلات دانشگاهی خود را تا اخذ درجه دکترا در همین دانشگاه به پایان برده‌اند استناد می‌جویم. حقوق‌دان اندیشمند، صاحب‌نظر و وارسته‌ای که

هم اکنون سرآمد فارغ التحصیلان رشته حقوق در داخل و خارج از کشور است. نکته بسیار شایان توجه در مورد تمامی این عزیزان فرهیخته، چه آنان که به رحمت ایزدی پیوسته اند و چه آنان که هم اکنون شمع وجودشان روشنی بخش آستان علوم و فنون است، توجه وافر و به عبارت رساتر تعصب نسبت به گذشته، حال و آینده زبان و ادب کشورمان است. زبانی که نماینده قومیت و ملیت این مرز و بوم به شمار می آید.

در مراسم باشکوهی که روز سه شنبه ۱۳۸۰/۱۱/۲ به انگیزه بزرگداشت پیشکسوتان عرصه ی علم و ادب و هنر با سخنان غرور آفرین ریاست جمهوری محبوب و عزیزمان تشکیل گردید، استاد دکتر احمد سمیعی (گیلانی) اشاره به نکاتی داشتند که نمایانگر عشق دیرینه ی این استاد گرانمایه ی فرزانه به گنجینه ی بی همتای زبان و ادب ما و مسئولیت و رسالت خطیر جملگی اساتید کشورمان به حفظ و حراست از این میراث عظیم تاریخی افتخار آمیز تواند بود:

«ما دانشمند و متخصص و فناور داریم ولی اکثر اینان از منتقل ساختن معلومات و تجارب خود با بهره گیری از زبان عاجزند، چند درصد از عالمان و متخصصان ما قلم به دستند. کندی و کیفیت نه چندان مرغوب انتقال میراث علمی و فرهنگی در جامعه ما باعث می شود که سالهای زیادی از باروری فکری در جامعه ما عقب بیفتند».^{۱۴}

این حساسیت و بزرگداشت زبان و ادب فارسی، در همین گذشته نزدیک به عنوان منشوری مقدس برای همه اساتید ما لازم الاتباع بود.

به خاطر دارم در سالهای تحصیلی راقم این سطور در دانشکده حقوق دانشگاه تهران، تعصب و پایداری برخی اساتید ما و مشخصاً شادروان استاد دکتر سیدعلی شایگان، به حدی بود که کوچکترین قصور در این زمینه به تعویق آزمون دانشجویان سهل انگار منتهی می گردید.

لذاست که محضر درس اساتید، فزون بر آموزش فنون رشته تخصصی، فرصتی مغتنم در فراگیری آداب سخنرانی و سخنرانی بود. در عین حال، علاوه بر متون اصلی دروس، تحقیقات و مطالعات مربوط به آن دروس نیز می بایست مطالعه می شد. مضافاً کنفرانسهایی در زمینه های مرتبط با رشته تخصصی تعیین می گردید و برای ارائه قابل قبول آن امتیاز خاصی برای دانشجویان منظور می شد.

خاطره‌ای از کلاس درس شادروان استاد دکتر سید محمدعلی هدایتی استاد کرسی «آیین دادرسی کیفری» در این زمینه شایان ذکر است.

در سالی که نگارنده افتخار تلمذ در محضر این استاد گرانمایه عالیقدر را داشت، نخستین کنفرانس در باب «دادگاه تاریخی نورنبرگ» توسط استاد، آغازگر مجموعه سخنرانیهایی بود که طی سال تحصیلی، هر هفته یکبار، دانشجویان سال سوم قضایی دانشکده حقوق ایراد می نمودند. پرسش‌ها و پاسخها، در یک بحث آزاد، نزدیک به یک ساعت به طول می انجامید. در این جلسات، که به واقع، سرشار از ذوق و شوق و عشق به تحقیق بود، گذشت زمان هرگز احساس نمی گردید.

دومین کنفرانس از سلسله سخنرانی‌های آن سال به یکی از همدرسان ما، دکتر منوچهر معین افشار، که از طبعی لطیف و قریحه‌ای سرشار برخوردار بود مربوط می شد. وی علاوه بر احاطه‌ی کامل بر مسایل حقوقی و شمس قضایی از ترانه‌سرایان بنام آن زمان بود. موضوع سخنرانی او را بحث در «فرس مازور»^{۱۵} تشکیل می داد که بحث در ابعاد حقوقی آن را با مهارت به پایان رسانید. سخنرانی، پرسش‌های مطروحه و پاسخ‌های پیرامون این سوالات نزدیک به دو ساعت به طول انجامید. لذا، سخنران، با کسب اجازه‌ی استاد، به عنوان حسن ختام و تغییر ذائقه، قطعه کوتاه دلپذیر زیرین را از سروده‌های خود تحت همین عنوان «فرس مازور» قرائت نمود که مورد تحسین حضار قرار گرفت. امید که مورد توجه خوانندگان گرامی «لطایف و ظرایف» نیز قرار گیرد:

زلف افشاند به رخساره، پریشان و به ناز	منتظر بود که کی در بهر رخس گردد باز
گفت استاد که دو «میم» بیایید درون	بنده اول، سپس او روی نهادیم فراز
من «معین» بودم و او نیز یقیناً «مه» بود	من سلامی به ادب کردم و او کرد به ناز
روی استاد به او کرد و بگفتا خانم!	«فرس مازور» را توضیح دهید از آغاز
گفت: ای وای که من هیچ نخواندم این را	موی بگرفت به دندان ز پشیمانی گاز
گفت استاد به من: «فرس مازور» چیست بگو!	گفتم: این زلف سیاه هوس انگیز دراز!!

بی‌نوشت:

- ۱ تا ۴. «تفہیم ضرورت پژوهش؛ چه وقت، چگونه؟»، گفت و گو با دکتر رضا منصوری، معاون پژوهشی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، همشهری، پنجشنبه ۱۳۸۰/۹/۲۹، ص ۱۵.
۵. «مهاجرت به خارج يك میلی عمومی در بین دانشجویان است»، در حاشیه‌ی نشست رؤسای دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی کشور به مناسبت هفته پژوهش، دکتر حسین رحیمی، رئیس سازمان سنجش آموزش کشور، ایران، سه شنبه ۱۳۸۰/۱۰/۱۱، ص ۴.
۶. همان.
- ۷ و ۸. «دانایی به نادانی توانایی است»، دکتر مسعود کوثری، رئیس ستاد برگزاری هفته پژوهش، ایران، شنبه ۱۳۸۰/۱۰/۱، ص ۴.
۹. دانشگاه‌ها انعکاس دهنده خواستها و جهت گیری جامعه هستند، اطلاعات، دوشنبه ۱۳۸۰/۹/۱۹، ص ۲.
۱۰. «علوم انسانی در دانشگاه‌ها؛ ضعیف و ناکارآمد»، ایران، یکشنبه ۱۳۸۰/۹/۱۸، ص ۵.
۱۱. شادروان دکتر حسین پیرنیا، رشد علمی و رشد اقتصادی، تحقیقات اقتصادی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی، آبان ماه ۱۳۴۱، ص ۲۸.
۱۲. آیات ۸ و ۹ از سورة مبارکه الاعراف
۱۳. قرآن کریم، ترجمه و تفسیر دانشمند فقید مهدی الهی قمشه‌ای، انتشارات صالحی، ۱۳۵۴، ص ۲۰۵.
۱۴. گزارش اطلاعات از مراسم بزرگداشت پیشکسوتان عرصه علم و ادب و هنر، قسمت اول، اطلاعات، چهارشنبه ۱۳۸۰/۱۱/۳، ص ۱۰.
۱۵. EN CAS FORTUIT) FORCE MAJEURE؛ «حادثه غیر مترقب که نتوان از آن اجتناب کرده و در نتیجه انجام تعهدی مقدور نشود یا شخص نتواند خود را بایک قاعده حقوقی تطبیق دهد = قوه قاهره».
- * دکتر محمد جعفر جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، انتشارات گنج دانش، چاپ چهارم، ۱۳۶۸، ص ۴۹۸.
- «رویداد اجتناب ناپذیر که موجب ابطال یا فسخ قرارداد می‌شود، بی آنکه مسؤولیتی متوجه طرف

«متعهد» قرارداد سازد».

* دکتر منوچهر فرهنگ، فرهنگ بزرگ علوم اقتصادی، انگلیسی-فارسی - ج نخست از A تا L، نشر البرز، ۱۳۷۱، ص ۷۹۱.

* BLACK'S LAW DICTIONARY, WEST PUBLISHING CO. 1983, PP. 330-331

● برگرفته از مقالات مندرج در شماره‌های یکشنبه ۱۰/۶ و ۱۰/۳۰ و ۱۱/۸ و ۱۳۸۰/۱۱/۸ روزنامه اطلاعات که تحت عنوان از «نقل» تا «نقد» در ستون «لطایف و ظرایف» به چاپ رسیده است.

گفتار سوم

آئینه عبرت

ساحل افتاده گفت: گرچه بسی زیستم
هیچ نه معلوم گشت، آه که من کیستم
موج ز خود رفته ای، تیز خرامید و گفت:
هستم اگر می روم گر نروم نیستم!
«محمد اقبال لاهوری»

راز هستی

ابیات دل انگیز فوق که در نخستین برخورد، نام سراینده توانا و اندیشمند آن، «اقبال لاهوری» را متبادر به ذهن می نماید، در عرصه ی شعر و ادب پارسی به درجه ای از شهرت و کمال رسیده است که اگر نام این فیلسوف و شاعر گرانقدر نیز زیب دوییتی مذکور نمی گردید، استحکام و سبک کلام و لطافت معنا از هویت سراینده ی نام آور پاکستانی اش که در واقع متعلق به تمامی دنیای اسلام است، گواهی می داد. بررسی اجمالی زندگینامه «اقبال لاهوری» که خود از مصادیق بارز این دوییتی شیوای حماسی است، نشان دهنده ی سیمای پرجاذبه و مصمم انسان آزاده و عارف وارسته ای است که سراسر زندگی اش مشحون از تلاش وقفه ناپذیر در طی مدارج و مراتب فضیلت و کمال است.

اقبال لاهوری که تحصیلات عالیه خود را با اخذ درخشان ترین درجات علمی و دانشگاهی در زادگاه و خارج از موطن خود به پایان رسانید، در عرصه ی حیات اجتماعی و هم در قلمرو شعر و عرفان و فلسفه، شخصیت کم نظیری بود که قسمت اعظم ساعات و دقائق زندگی پر بارش در تلاش و کوشش پیگیر و بی امان خلاصه می شد. آثار خواندنی و ماندنی او، خصوصاً اشعار دل انگیز و پند آموزی گواه روشنی بر این مدعاست.

از علاقه ی وافر او به زبان و ادب پارسی همین بس که پس از تکمیل تحصیلات عالیه

خود در دانشگاه کمبریج انگلستان در رشته فلسفه، رساله دکتری خود را در زمینه‌ی «سیر فلسفه در ایران» به رشته‌ی تحریر در آورد. متعاقباً در دانشگاه مونیخ آلمان، به تحصیل پرداخت و از آن دانشگاه نیز دکتری فلسفه را دریافت کرد.

اقبال در سالهای پایانی قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ که مقارن سیطره‌ی غارتگرانه انگلیس در شبه قاره هند بود، فعالیت‌های سیاسی خود را آغاز کرد و به عنوان نماینده به مجلس قانونگذاری پنجاب راه یافت. از این روست که بسیاری از نویسندگان و صاحب‌نظران، اقبال را به سائقه‌ی تفکرات عمیق اسلامی مظهر استقلال پاکستان می‌دانند.

در سروده‌های اقبال، باز تاب اندیشه‌های بلند مولانا جلال‌الدین بلخی، چه از نظر برداشتهای عرفانی و فلسفی و چه از جهات اشارات قرآنی و روایی کاملاً آشکار است؛ لذاست که استاد بدیع الزمان فروزانفر در مورد وی می‌گوید: «اقبال لاهوری، تجلی روح مولوی است که در این عصر طلوع نموده».

منظومه زیبا و دل‌انگیز اقبال با مطلع:

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما ای جوانان عجم جان من و جان شما
از جمله اشعاری است که آشنایان با زبان و ادب پارسی مسلماً با آن آشنا هستند. آثار قلمی و تراوشات ذهنی سرایندگان و ستارگان قدر اول آسمان بیکران شعر و ادب میهن اسلامی ما نیز به رغم تصور بیمارگونه‌ی معدودی ساده‌اندیش که تمامی جوانه‌های نهال بارور اندیشه‌ی آنان را بر گرفته از «می» و «معشوق» و تخیلات صرفاً شاعرانه و عاشقانه می‌پندارند، مبشر و پیام‌آور زندگی پر تلاش و مبارز مستدام و بی‌وقفه‌ای است که سکوت و سکون، بهانه‌جویی و منفی‌بافی با طبیعت و ساختار آن دمساز و سازگار نمی‌تواند بود.

اعتقاد راسخ راقم این سطور بر این است که در میان آثار اکثر سخن‌سرایان و سرایندگان جهان، اگر مبالغه‌آمیز نباشد همانند ابیات زیرین، بدین شیوایی و زیبایی و با این سحر بیان، نفوذ کلام و جاذبه‌ی شورانگیز نمی‌توان یافت. کلامی که برای مخاطبان آن پاسخی در توجیه اندوه گذشته، حسرت ایام از دست رفته و لاجرم دست از تلاش و تکاپو و گوشه‌ی عزلت و انزوا گزیدن وجود ندارد:

ای آن که غمگنی و سزاواری	واندر نهان سرشگ همی باری
رفت آنکه رفت و آمد آنک آمد	بود آنچه بود، خیره چه داری؟
هموار کرد خواهی گیتی را	گیتی است، کی پذیرد همواری؟
مُستی مکن که نشنود مُستی	زاری مکن که نشنود اوزاری
شو تا قیامت آید زاری کن	کی رفته را به زاری، باز آری؟
آزار بیش بینی زین گُردون	گر توبه هر بهانه بیازاری
اندر بلای سخت پدید آید	فضل و بزرگمردی و سالاری

آری، حدس شما خواننده‌ی عزیز درست است. سراینده این اثر جاوید، رودکی «روستازاده دانشمندی» است از دیار رودک سمرقند که به رغم نابینایی و برخورد با مصایب و شداید بسیار، بدین گونه سخن می‌گوید و در واقع حماسه می‌آفریند و چنین است که به نیروی ایمان و استعانت از روشنایی درون، تاریکی و ظلمات بیرون را مقهور و منکوب خود قرار می‌دهد!

در بررسی زندگینامه‌ی تنی چند از بزرگمردان نام‌آور معاصر که نبود نعمت بینایی را با روشندلی و نور بصیرت جبران نموده‌اند نیز، با این واقعیت مواجه می‌شویم. «دکتر محمد خزائلی» ادیب، نویسنده و پژوهنده‌ی فرهیخته معاصر از ایران و «دکتر طه حسین» نویسنده، متفکر و منتقد عالقدر مصر، به عنوان مثال شایان ذکرند.

دکتر محمد خزائلی استاد روشندل، ادیب گرانقدر و شخصیت والای فرهنگی کشورمان در سال ۱۲۹۳ در شهر اراک متولد شد. وی در دو سالگی بینایی خود را از دست داد؛ اما دلش همیشه روشن ماند و تا آخرین لحظه عمر پربارش، چراغی بود فراراه بسیاری از طالبان علم به ویژه روشندان.

او به رغم نابینایی، به زبانهای عربی، فرانسه، انگلیسی و آلمانی تسلط داشت. از هشت سالگی به تحصیل علوم دینی پرداخت و در ادبیات عرب، الهیات، تصوف، حقوق اسلام و مذهب شناسی سرآمد اقران بود.

خزائلی نخستین روشندلی است که درجه لیسانس در الهیات از دانشگاه تهران دریافت کرد و در رشته‌های الهیات، ادبیات فارسی و حقوق قضایی به اخذ درجه دکتری نایل آمد.

از جمله آثار گرانسنگ او می‌توان به احکام قرآن و اعلام قرآن (رساله دکتری وی در ادبیات) اشاره کرد.

دکتر طه حسین ستاره‌ی روشندل آسمان ادب و فرهنگ جهان اسلام نیز در یکی از دهات مصر متولد شد و پس از پایان تحصیلات عالی‌ه در دانشگاه الازهر، از همان دانشگاه به اخذ درجه‌ی دکتری در ادبیات عرب نایل آمد.

وی در طول زندگانی پربار خود، مدت کوتاهی تصدی وزارت فرهنگ مصر را برعهده داشت و تحوّل فراوانی در فرهنگ و معارف آن کشور به وجود آورد.

یادبود ابوالعلاء معری، فلسفه اجتماعی ابن خلدون، شعرو ادب دوران جاهلیت، پیرامون زندگانی پیامبر اسلام، علی و فرزندان‌ش، انقلاب بزرگ، و عدالحق (اوضاع مسلمانان و سختگیری‌های مشرکان در صدر اسلام)، پیشوایان اندیشه و الایام (خاطرات دوران کودکی و نوجوانی) از اهمّ تألیفات این استاد و اندیشمند بی‌بدیل است.

زندگینامه دکتر خزائلی و دکتر طه حسین بزرگمردانی که به‌رغم نابینایی، تا آخرین لحظات حیات، دمی از کار و فعالیت نیا سودند، آئینه عبرتی است برای «نازیروردگان تنعم» که در عین سلامت و برخورداری از مواهب الهی، عمر خود را به بطالت می‌گذرانند و هرگز لیاقت و شایستگی آن را نمی‌یابند که به‌سر منزل محبوب و معبود راه یابند.

برای ما که امروز در عصر دیگر و دنیای دیگری زندگی می‌کنیم، عصری که عذرو بهانه برای بیکارگی و تبلی نمی‌پذیرد، دنیایی که در آن از بخت بد و نامساعد شکوه کردن بی‌معنی است و با کناره‌گیری و گریز از اجتماع و اظهار یأس و نومیدی و منفی‌بافی، به هیچ‌روی سازش ندارد، آیا شرح زندگینامه‌ی سراسر مبارزه و تلاش این بزرگان، آینه‌ی عبرت در رهایی از غفلت به‌شمار نمی‌آید؟ اصولاً جوهر حیات و «راز هستی» کاینات در حرکت و تکاپوی دایم و مداوم خلاصه می‌شود، حرکتی وقفه‌ناپذیر که با سکوت و سکون هیچ‌گونه مؤانستی ندارد. زندگانی پربار بزرگان و مشاهیر عالم که با شهپر خرد و اندیشه فراخنای گیتی را در نور دیده و بر بلندای رفیع علم و دانش سایه گسترده‌اند، گواه روشنی است بر این کوشش و کشش که مداومت و استمرار مشخصه‌ی بارز آن است.

آیات ملکوتی کتاب آسمانی و کلمات قصار گهربار پیشوایان شریعت مقدّس ما،

جای جای مشحون از این تفکر یعنی حرکت وقفه‌ناپذیر به سوی اهداف و مقاصدی است که انسان را سرانجام به سر منزل مقصود و اوج اعتلای او رهنمون می‌گردد.

خداوند متعال، در سوره‌ی مبارکه‌ی «انشراح»، خطاب به پیامبر ختمی مرتبت می‌فرماید: «... فاذا فرغت فانصب، والی ربك فارغب»، (ای پیامبر چون [از تبلیغ نبوت] فراغت یافتی، بر [نصب خلافت] همت مصروف دار، و به سوی پروردگارت همواره مشتاق باش)^۲.

پس، برای انسان مجهز به پشتوانه‌ی ایمان و اتقان، انسانی که عاشق پیشرفت و شیفته‌ی طی مدارج تعالی و کمال است، شکست در سرپنجه‌ی یأس و نومیدی مفهوم و معنایی ندارد.

زندگی پرفراز و فرود افراد موفق روزگار که نام و یادشان بر «جریده عالم» ثبت و ضبط است، این واقعیت را به وضوح نشان می‌دهد.

شاهد مثال دیگر شادروان محمد قاضی، نویسنده و مترجم توانا و نام‌آور معاصر است که ایام کودکی و جوانی را با یتیمی و تهیدستی به پایان رسانید و به رغم ابتلاء به سرطان حنجره، تا آخرین لحظات حیات، لحظه‌ای از کار و کوشش باز نایستاد و در بیان ناملایمات زمان «شرح این هجران و این خون جگر» را با افتخار و سربلندی چنین بازگو می‌نماید: «... منظورم از شرح این مبارزه و تلاش در راه رسیدن به مقصود این بود که بگویم با استقامت و پایداری در راه نیل به هدف می‌توان کامیاب شد».^۳

شاهد مثال دیگر، مهاتما گاندی، رهبر آزاده و بنیانگذار هند جدید است که در تمامی حیات پربارش دمی از کار و تلاش نیا سود و سرانجام استقلال و تمامیت کشور پهناورش را با ایشار جان خود به دست آورد. او نمونه و اسوه‌ی است از این تفکر هستی‌بخش و سرنوشت‌ساز که به گفته‌ی خود او، راز و رمز آن در «کار مداوم و همیشگی» خلاصه می‌شود. وی در یکی از روستاهای «کاتیاروار» در ایالت هند غربی پا به عرصه وجود گذارد. تحصیلات عالی خود را در هند و انگلستان به پایان رسانید.

به هنگام اقامت در لندن، آثار بزرگ دینی را به زبان انگلیسی خواند و آنگاه به مطالعه‌ی سایر ادیان به خصوص اسلام و مسیحیت پرداخت. کتاب «نور آسیا» تألیف «ادوین

آرنولد»، به ویژه فصل مربوط به پیامبر اسلام در وی اثری عمیق گذارد و همین که مطالعه انجیل را به پایان رسانید، تحولات بزرگ اخلاقی او آغاز گردید.

گاندی در مدت اقامت خود در آفریقای جنوبی دریافت که یگانه راه مبارزه علیه زورگویی مقامات اروپایی به هندیان مقیم در آن سامان «ساتیاگ راها» است که اصطلاحاً آن را «مقاومت منفی» عنوان کرده اند. این مبارزات در موقع بازگشت گاندی به کشورش نیز با حدّت و شدّت ادامه یافت.

در سی ام ژانویه ۱۹۴۸ به هنگام مراجعت از عبادتگاه، یک هندی متعصب به او نزدیک شد و در حالی که تظاهر به ادای احترام می کرد با تیانه کوچک خود سه تیر به قلب او شلیک نمود. گاندی که بر اثر روزه های اخیر بیش از پیش ضعیف شده بود، بر زمین افتاد و پس از ادای دو کلمه «هیرام» (خداوند)، قلبش که همیشه و همه وقت به خاطر دیگران می تپید، از حرکت باز ایستاد.^۴

عین عبارت مهاتما گاندی که تجلی و تبلوری از روحیه ای اوست چنین است:

«زندگی من در میان کار مداوم و همیشگی، سرشار از شادمانی است».^۵

... آری، این است حدیث زندگانی افرادی خستگی ناپذیر و مقاوم که به «راز هستی» پی برده و هیچ گاه دست از تلاش و مبارزه برنداشته و پیوسته اهریمن یأس و نومیدی را از خود دور ساخته اند.

همچنان که ملاحظه شد برخی از اینان از نعمت و موهبت سلامت برخوردار نبوده اند؛ مع هذا، لحظه ای از فعالیت و تکاپو در نیل به اهداف مورد نظرشان غفلت نورزیده اند.

تردید نمی توان داشت که پیروزی و موفقیت تنها در انتظار کسانی است که به پشتوانه ای ایمانی قوی، از اراده ای راسخ و عزمی آهنین برخوردارند. با استقامت و پایداری مبارز هستند. برای نیل به سر منزل مقصود، متکی به سعی و تلاش خود می باشند. نکته ای که در کتاب محکم الهی - کلام الله مجید - جای جای بر آن تصریح و تأکید شده است؛ از جمله در سوره مبارکه نجم که می فرماید: «و ان لیس للانسان الا ما سعی، و ان سعيه سوف یری، ثم یجزیه الجزاء الاوفی» (برای آدمی جز آنچه به سعی و عمل خود انجام دهد جزایی

نخواهد بود و البته انسان پاداش عمل خود را به زودی خواهد دید، سپس در آخرت به پاداش کاملتری خواهد رسید).^۶

پی نوشت:

۱. اشاره است به بیتی از غزل دل انگیز خواجهی شیراز:
- نازپرورد تنعم نبرد راه به دوست عاشقی شیوه‌ی رندان بلاکش باشد
۲. قرآن کریم، ترجمه و تفسیر استاد مهدی الهی قمشه‌ای، چاپ و انتشارات صالحی، ص ۹۳۸.
۳. سیدعلی صالحی، «محمد قاضی کیست و چه کرد؟»، انتشارات ققنوس، ۱۳۶۸، ص ۲۰.
۴. لغت نامه دهخدا، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، جلد ۴۱، حرف گ، ۱۳۳۵، ص ۳۵.
برای مزید اطلاع نگاه کنید به:
- AN AUTO BIOGRAPHY BY M.K.GANDI, NAVAJIVAN PUBLISHNG HOUSE,
AHMEDABAD-14, 10th EDITION, 1966.
۵. شیوه‌های عملی ارتقای بهره‌وری نیروی انسانی، ص ۱۲۹.
۶. قرآن کریم، آیه ۳۹، سوره‌ی مبارکه‌ی النجم، ترجمه و تفسیر حکیم الهی قمشه‌ای، انتشارات صالحی، ص ۷۲۰.
- ر. ک. روزنامه اطلاعات، یکشنبه ۱۳۷۷/۱/۲۳.

پایهٔ عمر گرانمایه بر آب است بر آب
همه جا شاهد این نکته حباب است حباب
«فروغی بظامی»^۱

حبابی بر آب

در خبرها آمده بود که «کریستین بارنارد»، پزشک مشهور آفریقایی که نخستین عمل پیوند قلب را انجام داد، در گذشت و تلاش پزشک همراه وی در هتل محل اقامتش برای او بی نتیجه ماند^۲ و بدین گونه، «قلب» نخستین جراح «پیوند قلب» در جهان، از تپش ایستاد. این حادثه‌ی اجتناب ناپذیر، حادثه و واقعه‌ای نیست که تنها پروسور «بارنارد» در تیررس آن باشد. مستند بر کتاب آسمانی ما، کلام الله مجید، «لکل امة اجل فاذا جاء اجلهم لا يستاء خرون ساعة ولا يستقدمون»^۳ (هر قومی را دوره اجل معینی است که چون فرا رسد، لحظه‌ای مقدم و مؤخر نتوانند کرد)^۴ و نیز:

«اینما تکوانوا یدر ککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیّده»^۵ (هر کجا باشید، اگر چه در کاخهای بسیار محکم، مرگ شما فرامی‌رسد و از مرگ به هیچ چاره‌ای رهایی نیابید). اما مع الاسف، ما از این آیات صریح کتاب محکم الهی پند نمی‌آموزیم و از حوادث و وقایع زمانه‌ی گذرا، عبرت نمی‌گیریم و شگفتا که همچنان به خود می‌نازیم و بر دیگران می‌نازیم و هیچگاه این کلام نغز شیخ اجل را آویزه‌ی گوش و نصب العین خود قرار نمی‌دهیم:

چون نگه می‌کنم نمائنده بسی
کوس رحلت زدند و بار نساخت^۶

هر دم از عمر می‌رود نفسی
خجل آنکس که رفت و کار نساخت

و اما هدف نگارنده از تقدیم این یادداشت، بیان درد و «ذکر مصیبت» نیست. هدف، تنبّه و هشدار است که از خواب غفلت برخیزیم، لحظه‌ای به سرنوشت محتوم خود بیندیشیم و ببینیم آیا جرأت و جسارت مقابله‌ی با آن را داریم؟ و راستی را، اگر نقطه ضعیفی در میان نباشد، دلیلی ندارد که از برخورد با این واقعه‌ی اجتناب ناپذیر، واقعه‌ای که آغازگر زندگانی جاوید است، بهراسیم. در این رابطه، داستانی از برخورد درویشی ژنده‌پوش را با سر حلقه‌ی عارفان شعر و ادب کشورمان، شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، باهم می‌خوانیم: جامی، در «نفعات الانس» می‌گوید: «سبب گرایش عطار به صوفیان آن بود که روزی در دکان عطاری مشغول و مشغوف بود. درویشی آنجا رسید و چند بار «شیئی لله» گفت. وی به درویش نپرداخت. درویش گفت: ای خواجه تو چگونه خواهی مرد؟ عطار گفت: چنان که تو خواهی مرد.

گفت: تو همچون من توانی مرد؟ عطار گفت: بلی!

درویش کاسه‌ای چوبین داشت، زیر سر نهاد و گفت: الله و جان داد.

عطار را حال متغیّر شد و دکان برهم زد و بدین طریق درآمد.^۷

و از این جالب‌تر و آموزنده‌تر، داستان استاد گرانیپایه‌ی فقید علامه محمد تقی جعفری در بازپسین روزهای زندگی پربار اوست. نقل قولی از دکتر احمد جلالی، نویسنده‌ی صاحب قلم و اندیشمند در آخرین دیدارش با استاد در درمانگاه لندن، واقعاً شنیدنی، خواندنی و ماندنی است. استاد در این دیدار، بدون توجه به بیماری جانفرسایش، با همان متانت و صلابت همیشگی، ضمن تشکر از دکتر جلالی، می‌فرمایند:

«... آقا دعا کنید. دارم جلد ۲۸ شرح نهج البلاغه را می‌نویسم. دعا کنید بتوانم این شرح را تمام کنم. آقا این نهج البلاغه عجب دریایی است. من از نوجوانی با این کتاب مأنوس بودم. اما در آن روزها این طور نمی‌فهمیدم. آقا آدم گاهی يك مطلبی را می‌خواند. يك چیزی را می‌فهمد. بلا تشبیه، خاك بر سر من و تمثیل من. خیال می‌کند مطلب را گرفت. اما نه، آقا من این روزها تازه دارم می‌فهمم که مادر فهم نهج البلاغه و معرفی آن قصور کرده‌ایم. باید از ساحت مقدس امیر المؤمنین (ع) عذر بخواهم که کوتاهی کرده‌ام. آقا دعا بفرمایید که بتوانم این کار را تمام کنم.»^۸

و چنین است که انسانهایی والا و بزرگمردانی چون استاد محمد تقی جعفری از مرگ بیم و هراسی ندارند و آن را پیوندی میان این سراچه‌فانی و حیات معنوی و ابدی می‌دانند و زبان حالشان در همه حال این است:

مرگ اگر تلخ است گو نزد من آی تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ
و یا این چکامه‌ی نغز استاد فقید نصرالله فلسفی، نویسنده‌ی نام‌آور و مؤلف مجموعه‌ی گرانسنگ «تاریخ شاه عباس کبیر» که به عنوان حسن ختام، اییاتی از آن را به خوانندگان عزیز گرامی روزنامه اطلاعات تقدیم می‌دارم.

خواهم که دل از حیات بگیرم	زی کشور نیستی سفر گیرم
وین عمر قصیر سست بنیان را	مردی کنم و قصیرتر گیرم
گر مرگ به کام آدمی زهر است	این زهر به کام خود شکر گیرم
پروانه به روی گل قرارش نیست	من از چه به روی گل مقرر گیرم
پروانه اگر بال و پر خواهد	با همت مرگ بال و پر گیرم
برقی بکشم کز آسمان هر شب	راهی سوی عالم دگر گیرم
چون پرده ز روی چرخ برگیرند	ز اسرار نهفته پرده برگیرم
گویم که: بلند آسمانا! چند؟	بر گیتی پست خواب و خور گیرم
وین بید بن تهی میان تا کی	آراسته سرو کاشمر گیرم؟
بس گردش روز و شب دلم فرسود	چند این ره رفته راز سر گیرم؟
بسیار شبا کز آسمان شبگیر	با دیده خون چکان نظر گیرم
وز حسرت اختران سحر که چشم	چو مهر دمنده بر سحر گیرم
«افسانه عمر» سخت محنت زاست	این به که فسانه مختصر گیرم ^۹

بی‌نوشت:

۱. دیوان کامل فروغی بسطامی، با مقدمه: پروفیسور ادوارد براون، رضاقلیخان هدایت، شاهزاده اسدالله میرزای قاجار، به کوشش حسین نخعی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۲، ص ۲۰.
 ۲. اطلاعات، دوشنبه ۱۳۸۰/۶/۱۲، ص ۱۳.
 ۳. قرآن کریم، آیه ۳۴ از سوره مبارکه اعراف.
 ۴. قرآن کریم، ترجمه و تفسیر استاد فقید مهدی الهی قمشه‌ای، انتشارات صالحی، ۱۳۵۴، ص ۲۱۰.
 ۵. قرآن کریم، آیه ۷۸ از سوره مبارکه نساء.
 ۶. کلیات سعدی، با استفاده از نسخه تصحیح شده محمدعلی فروغی، نشر محمد، چاپ نهم ۱۳۷۹، دیباچه، ص ۵.
 ۷. شیخ فریدالدین عطار، تذکره الاولیاء، بررسی، تصحیح متن، توضیحات و فهارس از دکتر محمد استعلامی، انتشارات زوار، چاپ سوم ۱۳۶۰، ص ۳۲.
 ۸. دکتر احمد جلالی، «آخرین دیدار با استاد جعفری و آخرین درس او»، اطلاعات، چهارشنبه ۱۳۷۷/۸/۲۷، ص ۲.
 ۹. چند شعر از نصرالله فلسفی، انتشارات وحید، ۱۳۵۱، و نیز مقاله «افسانه عمر» از شادروان علی اکبر کسمایی، اطلاعات، شنبه ۲۶ مرداد ۱۳۷۰، ص ۶. گفتنی است که از شاعر بزرگوار شادروان ملک الشعراء بهار نیز چکامه‌ای با همان وزن و قافیه و نه محتوی و مضمون تحت عنوان «آرمان شاعر» بر جای مانده است که چند بیت مطلع آن چنین است:
- | | |
|-------------------------------|----------------------------|
| برخی‌زم و زندگی ز سرگیرم | وین رنج دل از میانه برگیرم |
| باران شوم و به کوه و در، بارم | اخگر شوم و به خشک و ترگیرم |
| یک ره سوی کشت نیشکر پویم | کلکی ز ستاک نیشکرگیرم |
| ز آن نی شرری به پا کنم وزوی | گیتی را جمله در شررگیرم |
- (دیوان اشعار محمد تقی بهار ملک الشعراء ج، اول، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم ۱۳۵۸، ص ۵۲۳).

به نقل از شادروان علی اکبر کسمایی، قصیده «افسانه عمر»، نخستین بار در مجلس ترحیم بزرگی توسط خطیب شهیر فقیدروانشاد محمدتقی فلسفی خوانده شد. و بعدها همین قصیده را بارها

و عاظ دیگر در مجالس ترحیم خوانده‌اند و این یکی از رویدادهای ادبی است که قطعه شعری از شاعران معاصر تا بدین حد مورد توجه قرار می‌گیرد. از این لحاظ «افسانهٔ عمر» استاد نصرالله فلسفی را می‌توان يك استثنا دانست (همان مقاله، همان صفحه).

● ر. ک. روزنامه اطلاعات، سه‌شنبه ۱۳۸۰/۶/۲۰.

علم آزاد و علم دربند

در زندگینامه‌ی فیلسوف و نظریه‌پرداز نام‌آور ایران «ابوحامد، امام محمد غزالی طوسی»^۱ آمده است که «در راه گریان به طوس، کاروان وی دچار دزدان شد و رخت و کالای مسافران به غارت رفت. در بین آنچه از رخت و کالای ابوحامد به غارت رفت تعلیق‌هایی بود، پاره‌یی از یادداشت‌ها که وی از درس فقیه اسماعیلی برداشته بود. طالب علم جوان، اگر از تمام رخت و کالایی که دزدان از وی برده بودند می‌توانست صرف‌نظر کند از این تعلیق نمی‌توانست. دنبال دزد راه افتاد. سالار دزدان وی را تهدید کرد که باز گردد. طلبه جوان با اصرار و التماس از وی خواست که یادداشت‌هایش را پس بدهد و افزود که آن کاغذپاره‌ها تمام اندوخته من و حاصل درس خواندن چندین ساله من است و هیچ فایده‌یی هم برای دیگران ندارد... اما سالار دزدان که مثل بسیاری رهنان بیابانی دیگر در آن روزگاران، فقیهان و طالب علمان را به چشم رقیبان خوشبخت شهری خویش می‌دید، با خشونت رندانه شانه بالا انداخت و به طعنه گفت: در این صورت، دیگر علمی برایت باقی نمانده است. این چه علمی بود که دزد توانست آنرا از تو بریاید؟

با اینهمه، دزد تعلیق‌ها را به طالب علم جوان پس داد. اما غزالی از این جواب به اندیشه فرو رفت. پیش خود فکر کرد علم اگر فقط در تعلیق‌ها باشد و در جان و دل دانشجور راه نیافته باشد، چه فایده تواند داشت؟ در این اندیشه به خاطرش گذشت که سر نوشت، این دزد

را بر سر راه من فرستاد تا مرا در کار علمی به درستی راهنمایی کند. با در رسیدن به طوس، نشست و این یادداشتها را به طوری به خاطر سپرد که اگر باز یکبار دیگر دزدی به کاروان بزنند، از تمام اندوخته خویش محروم نشود».^۲

... و این است تفاوت بارز میان علم آزاد، قائم و متکی به خود و علم دربند، علمی که طوطی وار فراچنگ آید و به تعبیر شادروان استاد دکتر زرین کوب «علمی که در جان و دل دانشجو راه نیافته باشد».^۳

علمی که در مورد اول دانشمندپرور است، طالب علم را از ساده اندیشی می رهاند و از «سطح» به «عمق» می کشاند و در مورد دوم سرابی فریبا که دیری نمی پاید و گرهی از مشکلات آدمی نمی گشاید.

به خاطر دارم، سالها پیش که افتخار تلمذ در محضر شادروان استاد دکتر محمدحسین علی آبادی، ادیب، شاعر، حقوقدان و سراینده ی قطعه ی بسیار زیبا و ماندنی «نامه یی به مادر»^۴ و «خاکستر»^۵ را در دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی دانشگاه تهران داشتم، تأکید استاد همواره بر آن بود که آزادی و آزادگی را در پرتو و به پشتوانه ی توشه ی علمی بجوئیم و برای نیل به کمال مطلوب، جز این راه، راه دیگری نیوییم؛ می فرمود: «تمام افتخار ما در این است که شما از دانشگاههای ما آزاده و «احرار» بیرون آید و نه «علم زده» و بیمار. پس سعی کنید به دانشنامه ای که دریافت می دارید بدهکار نباشید و دربند و حصار آن قرار نگیرید».

بی تردید، عشق به «دانش پژوهی» که از حدود و شمول «دانشجویی» به مراتب فراتر می رود، زمینه ساز تحقیق و تتبع، خلاقیت و نوآوری، نگرش به عمق مسایل و قضایا و قدرت تحلیل تواند بود و این معنی، مادام که رویکرد دانشگاههای ما معطوف به «بزرگ نمایی» و «مدرک گرایی» باشد، هرگز تحقق نمی پذیرد.

در این مقام، دانشجویان عزیز و اساتید گرامی ما لطفاً به معاذیر مختلف توسّل نجویند و نگویند که امکانات پژوهشی در حد مقدور و میسر فراهم نیست؛ تنها بخش کوچکی از گنجینه ی مطالعات متفکران و صاحب نظران متقدم کشورمان را از نظر بگنرانند. آیا جز این است که ستارگان قدر اول علوم و معارف ما با همّت و اراده، کار فعّاله و خلاقه ی

خود تمامی معضلات و مشکلات را در می نور دیدند و به خلق آثار جاودان خود می پرداختند و چگونه است که امروز ما در عصر به اصطلاح «فن سالاری» و «اینترنت» با برخورداری از امکانات به مراتب بیشتر، در نیل به مدارج کمال، قصور می ورزیم و با کمال تأسف، اساتید ارجمندمان، هنوز هم بعضاً شیوه‌ی منسوخ «جزوه نویسی» را به کنار نهاده اند و دانشجویان عزیزمان هم، به تبع سیره و شیوه‌ی معلمانشان، همچنان به «نت برداری» و یا «کپی برداری» روی می آورند؟!

به عنوان سخن پایانی و در همین رابطه، توجه معلمان و اساتید بزرگوارمان را به چند نکته‌ی حسّاس و ظریف معطوف می دارم:

اولاً، در ایفای این وظیفه‌ی خطیر، حداکثر مساعی را به کار بردن و به اصطلاح از جان و دل مایه گذاشتن.

ثانیاً، معلومات مکتسبه را که به هزینه‌ی آحاد و افراد این ملت بزرگ فراهم آمده است، در اختیار صاحبان اصلی آن قرار دادن، در کمال اخلاص و بی منت گذاردن که این معلومات، به واقع «زکوة» آن رami طلبد.

ثالثاً، توجه دادن دانشجویان به روح مسایل و عمق قضایا که ایفای این وظیفه با مسامحه و دفع الوقت و با عرض کمال معذرت، سوداهای کاسبکارانه هرگز سازگار نمی تواند بود.

رابعاً، به رغم تمامی معاذیر مربوط به ضیق وقت و کثرت مشغله، از حد متون درسی فراتر رفتن و دانشجویان دانش پژوه را با مطالعات و تحقیقات جانبی و آنچه را که در دنیای خارج می گذرد آشنا ساختن و به يك کلام از مرحله‌ی «سطح» گذشتن و پای در عرصه‌ی مطالب مرتبط با «خارج از متن» گذاشتن، چنانچه در بعض حوزه‌های علمیه‌ی ما مرسوم و متداول است.

خامساً، تجدیدنظر جدی و قطعی در مطالبی که در مقطع زمانی خاص و غالباً در زمان تحصیل اساتید محترم مطرح بوده است و می باید با پیشرفت‌ها و تحولات زمانه همگام و هماهنگ گردد.

متون درسی در زمره‌ی مراجع و دایرةالمعارف‌های علمی و فرهنگی نیستند که

قدمت زمان از اهمیت آن نکاهد. متون مذکور به هنگام نگارش، البته اسنادی گرانقدر بوده‌اند، لکن، در روزگاری که بشر به نیروی خلاق اندیشه، علی‌الدوام به کشفی تازه و ابتکاری نوین دست می‌یابد، روا نیست که اساتید ارجمند، دانشجویان ما را در جریان این تحولات قرار ندهند و بعضاً از «برج عاج‌گون» محفوظات ایام گذشته که به روزگار دانشجویی آنان بازمی‌گردد، تنها نظاره‌گر جهانی باشند که لحظه‌ای و آنی از تحول و تجدد بازمی‌ماند و تکامل و تعالی در متن و بطن آن قرار دارد.

پی‌نوشت:

۱. حجة الاسلام ابو حامد امام محمد غزالی طوسی، بزرگمرد جهان اندیشه و عرفان، کودکی و جوانیش صرف دانش‌اندوزی و جهانگردی شد. در مرز چهل سالگی در انواع رشته‌های علوم اسلامی سرآمد دانشوران روزگار خود گشت و نامش در سراسر دنیای اسلام زبانزد همگان گردید (بر گرفته از «کیمیای سعادت»، ج اول، ترجمان «احیاء العلوم» اثر جاودان غزالی، مجموعه میراث ایران و اسلام، به کوشش حسین خدیو جم، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱).
۲. دکتر عبدالحسین زرین کوب، فرار از مدرسه، درباره زندگی و اندیشه‌ی ابو حامد غزالی، انتشارات امیر کبیر، چاپ سوم ۱۳۶۴، ص ۱۶ و ۱۷.
۳. همان.

۴. قطعه‌ای دل‌انگیز با مطلع ذیل:

ای نگه‌دار من و سرور من ای خداوند من ای مادر من
ای که از عشق شد آب و گل تو ای که جان باد فدای دل تو
۵. قطعه‌ای زیبا و بدیع که با ابیات زیرین آغاز می‌شود:

بنگر آن حوری سیاه و سپید نه همه پاک جسم او نه پلید
ساخته در وجود خویش پدید نیمه‌ای یأس و نیمه‌ای امید

آتش او را قرین و هم‌بستر

همسر خاک و نام خاک‌بستر

● ر. ک روزنامه اطلاعات، دوشنبه ۱۳۸۰/۶/۲۶.

دی شیخ با چراغ همی گشت گردشهر
کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست
«مولانا جلال الدین رومی»

انسانم آرزوست

آرزوی سیر در مراحل و نیل به مراتب انسانی، از جمله‌ی آرزوهایی است که از دیرباز اذهان متفکران و مصلحان جوامع بشری را به خود معطوف داشته است. اما دریغ و درد که بشر خود محور و ستیزه‌گر و به تعبیر کتاب محکم الهی «کافر نعمت» و «ناسپاس»^۱، از همان آغاز آفرینش که رانده شدن آدم از بهشت سرمدی^۲ و بعدها شهادت مظلومانه «هابیل» به دست «قابیل»^۳ از تبعات آن است، ذات و فطرت پاك خود را مخدوش ساخت و در وادی عصیان و طغیان پای نهاد.

جنگهای خانمانسوز که از آن هنگام تا به امروز میلیون‌ها انسان بی‌گناه را در سراسر جهان به کام نیستی و مرگ فرستاده است، مظاهری از این عصیان و طغیان و روحیه‌ی سرکش و ستیزه‌جو به شمار می‌آید. فاجعه‌ی مصیبت‌بار و دردناک اخیر در ایالات متحده آمریکا، نموداری است از این خودکامگی‌ها و لجام گسیختگی‌ها که البته داعیه‌ها، انگیزه‌ها و چند و چون آن می‌باید به طور جامع الاطراف و بدون هرگونه پیشداوری و شتابزدگی مورد بررسی و نقد قرار گیرد؛ اما به هر روی سؤال اساسی این است که در رهگذر این حوادث و وقایع، چرا باید هزاران فرد بی‌گناه، قربانی مقاصد و مطامع اقلیتی محدود و معدود قرار گیرند و به تعبیر کتاب آسمانی ما «بای ذنب قتل»^۴ اینان به کدامین گناه کشته شدند؟

و درود فراوان به مولانا جلال‌الدین رومی که در دویستی زیرین، حق سخن را در باب انسانهای یاغی و طاغی که بقای خود را در فتنای میلیون‌ها انسان بی‌گناه و آزاده می‌پندارند به بهترین وجه ادا نموده است:

آدمیزاده طرفه معجونی است کز فرشته سرشته و حیوان

گر رود سوی این، شود به از این

گر رود سوی آن، شود پس آن

می‌بینید که مولانا با الهام از کلمات آسمانی قرآن، چه تصویر کامل عیار و تمام‌نمایی را از انسانهای خودمحور، سفاک و عصیانگر ارائه می‌دهد؛ تصویری از زندگانی آلوده و در واقع تراژدی آدمیانی که شایستگی عنوان شریف «انسان» را ندارند، و به بیان کلام الله مجید: «لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم، ثم رددناه اسفل سافلين»^۵ (انسان را در مقام احسن تقویم، به نیکوترین مراتب صورت وجود بیافریدیم، سپس به کیفر گناهش به اسفل سافلین، جهنم و پست‌ترین رتبه امکان، برگردانیم)^۶ و چگونه ممکن است انسانی که می‌توانست «نیکوترین مراتب صورت وجود» را داشته و از سقوط و هبوط در «پست‌ترین رتبه امکان» رهایی یابد، به اعمال و کرداری دست یازد که سرانجام آن به پستی‌ها و پلشتی‌ها، لغزش در دام خودخواهیها و خودفریبی‌ها و سرانجام قتل میلیون‌ها انسان بیگناه منتهی شود؟

خداوند متعال در همین سوره‌ی مبارکه خطاب به انسانهای متجاسر و خودکامه می‌فرماید: «فما یکذبک بعد بالدين، اليس الله با حکم الحاکمین»^۷ (پس ای انسان مشرک و ناسپاس، چه ترا بر آن داشته که این حق را تکذیب کنی، آیا خداوند مقتدرترین و عادل‌ترین حکمفرمایان نیست؟)^۸ و چگونه ممکن است سردمداران دروغین صلح و آزادی که کوس فضاحت و رسوائیشان در اقصی نقاط عالم طنین انداز است، از مکافات اعمال ننگین خود و آزارهایی که به بشریت روا داشته‌اند، در همین سراچه‌ی فانی مصون بمانند و کاخ آمال و آرزوهایشان در لحظاتی کوتاه و از گون و سرنگون نگردد؟

آیا زمان آن فرا نرسیده است که بشر متجاسر، درنده‌خو و مغرور به قدرت واهی خود - که در واقع قدرتی است تو خالی و پوشالی - به «خویش‌نخن خویش» باز گردد، به سرنوشت

آیندگان خود ببیندیشد؛ آیندگانی که هرگز او را نخواهند بخشید، خود را در قالب طبیعت و فطرت انسانی قرار دهد، انسان باشد و پای در حریم آدمیت بگذارد؟
و این، آرزوی همه‌ی آزادگان، مصلحان و اندیشمندان است. آرزوی انسان بودن، آرزوی سیر در مراحل و نیل به مرتبت انسانی. در همین رابطه و به عنوان حسن ختام، بیتی چند از غزلواره‌ی دل‌انگیز عارف فرزانه‌ی انسان دوست کشورمان، مولانا جلال‌الدین رومی در دیوان شمس تبریز را باهم می‌خوانیم:

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست	بگشای لب که قند فراوانم آرزوست
ای آفتاب! رخ بنمای از نقاب ابر	کان چهره‌ی مشعشع تابانم آرزوست
ای بادِ خوش که از چمن عشق می‌وزی	بر من بوز، که مژده‌ی ریحانم آرزوست
یک دست جام باده و یک دست زلف یار	رقصی چنین، میانه‌ی میدانم آرزوست
زین هم‌رهان سست عناصر دلم گرفت	«شیر خدا» و رستم دستانم آرزوست
دی، شیخ، با چراغ همی گشت گرد شهر	کز دیو و ددملولم و «انسانم آرزوست»
گفتند: یافت می‌نشود، جست‌ه‌ایم ما	گفت: آنکه یافت می‌نشود آنم آرزوست
پنهان ز دیده‌ها و همه دیده‌ها از اوست	آن آشکار صنعت پنهانم آرزوست

بنمای شمس مفخر تبریز، روز شوق

من هُدهُدم، حضور سلیمانم آرزوست^۱

پی‌نوشت:

۱. اشاره است به آیه ۶ از سوره مبارکه العادیات: «ان الانسان لربه لکنود». (انسان نسبت به پروردگارش کافر نعمت و ناسپاس است.) ترجمه از استاد فقید مهدی الهی قمشه‌ای، قرآن کریم، انتشارات صالحی، ۱۳۵۴، ص ۹۴۳.
۲. صدرالدین بلاغی، قصص قرآن، «آدم»، انتشارات امیرکبیر، چاپ نهم، ۱۳۵۴، ص ۲۰.
۳. همان.
۴. آیه ۹ از سوره مبارکه «التکویر» اشاره است به دختران زنده به گور هنگامی که از آنان باز می‌پرسند که

آن بیگناهان را به چه جرم و گناهی کشتید؟ قرآن کریم، ترجمه و تفسیر استاد مهدی الهی قمشه‌ای، ص ۹۲۰.

۵. آیات ۴ و ۵ از سوره مبارکه «التین».

۶. قرآن کریم، ترجمه و تفسیر استاد مهدی الهی قمشه‌ای، ص ۹-۹۳۸.

۷. همان سوره، آیات ۷ و ۸.

۸. همان مأخذ شماره ۳، همان صفحه.

۹. کلیات شمس تبریزی، با مقدمه استاد فقید بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۳۶، ص ۲۸۹ و ۲۹۰.

● ر. ک. روزنامه اطلاعات، دوشنبه ۱۳۸۰/۷/۲

قبول خاطر و لطف سخن خداداد است

موضوع سخن این یادداشت، اشارتی است کوتاه بر استادی گرانمایه که هفته‌ای یکبار با چهره‌ای گشاده، طبعی لطیف و لبخندی دلنشین بر صفحه‌ی تلویزیون از شبکه چهار سیمای جمهوری اسلامی ایران ظاهر می‌شود و بعضاً، طنزی بالنده و سنجیده و به مناسبت، بر لطف و حلاوت گفتارش می‌افزاید. گفتاری که از دل برمی‌آید و لاجرم بر دل می‌نشیند. استادی فرزانه که نیاز به معرفی ندارد. مصداق بارزی از این کلام دل‌انگیز خواجه‌ی شیراز که فرمود: «قبول خاطر و لطف سخن خداداد است».^۱

واقعاً انسان در شگفت می‌ماند چگونه آنها که با مقام و منزلت این عزیزان آزاده‌ی وارسته، به هیچ‌روی قابل مقایسه نیستند، این قدر به خود می‌بالند و به زمین و زمان فخر می‌فروشند.

آیا يك بار شده است که برگی از تاریخ ادب گهربار کشورمان را که شخصیت موردنظر ما مظهر و نمادی از تمامی آن است از دیده بگذرانند و بیش از پیش به حقارت خود در برابر عظمت این جهان هستی پی برند تا دیگر هیچگاه خود را تافته‌ی جدا بافته ندانند و اگر واقعاً خود را طالب فیض می‌دانند سادگی و افتادگی بیاموزند آن وقت پای در راهی گذارند که شیخ اجل مسیر آن را در بیتی چند از غزلواره‌ی دل‌انگیز زیرین ترسیم نموده است:

منم این بی تو که پروای تماشا دارم	کافر مگر دل باغ و سر صحرا دارم
بر گلستان گنرم بی تو و شرمم ناید؟	در ریاحین نگرم بی تو و یارا دارم؟
که نه بر ناله‌ی مرغان چمن شیفته‌ام	که نه سودای رخ لاله‌ی حمر دارم
بر گل روی تو چون بلبل مستم واله	از رخ لاله و نسرين چه تمنا دارم؟
گرچه لایق نبود دست من و دامن تو	هر کجا پای نهی، فرق سر آنجا دارم
عقل مسکین، به چه اندیشه فرادست کنم	دل شیدا، به چه تدبیر شکیبا دارم؟
سر من دار، که چشم از همگان در دوزم	دست من گیر، که دست از دوجهان وادارم
سعدی خویشتم خوان که به معنی ز توام	که به صورت، نسب از آدم و حوا دارم ^۲

«چه شده است که ما در این مقطع حسّاس و متحوّل کشورمان، اینگونه باهم برخورد می‌کنیم و هیچ نشانه‌ای که حاکی از آرامش روح و انبساط خاطر باشد، بعضاً در قیافه‌های عبوس و اخم آلودمان دیده نمی‌شود؟»^۳ آیا خدای ناکرده با خودمان یا اطرافیانمان خصومتی یا بر آنان منتی داریم که گره از جبین نمی‌گشائیم و به هیچ قیمتی از «اوج اعلی» بر «ساحت زمین» نظاره نمی‌نماییم، به سیره‌ی پیامبر گرامی خود تاسی نمی‌جوئیم و خلق و خوی رهروان راستین او را الگوی خود قرار نمی‌دهیم؟ شخصیتی که این گونه صمیمانه و صادقانه با مخاطبانش سخن می‌گوید و با جاذبه‌ای شورانگیز، دل‌های مشتاق عامی و عارف را در مدتی کوتاه تسخیر و به خود معطوف داشته است. دکتر حسین الهی قمشه‌ای را می‌گویم. فاضلی گرانقدر و بی‌ریا، دست‌پرورده‌ی مکتب قرآن و پدري دانشمند، شاعری ارجمند، حکیمی متألّه و از همه مهمتر مترجم و مفسّر به نام کلام الله مجید، شادروان «مهدی الهی قمشه‌ای».

آیا این دویگانه‌ی دوران، بدون طی مراحل قبلی و صرفاً به داعیه‌ی فضل و دانش، در واقع خودنمایی و بزرگنمایی، بدین درجه‌ی از کمال نایل گردیده و به اصطلاح يك شبه راه صدساله را پیموده‌اند؟

پاسخ استاد فقید، والد مکرم دکتر حسین الهی قمشه‌ای بدین سؤال که برای هر جوینده و پوینده‌ی راه پرفراز و نشیب نیل به مدارج عالیّه انسانی می‌تواند بسیار آموزنده باشد، چنین است:

در شوق نه هر دلی چو پروانه است کز سوختنش ز شوق پروا نیست
شب تا به سحر چو شمع باید سوخت دانشوری ای پسر! به دعوی نیست
جانسوزی و جانفروزی است اینجا عشق است حساب سود و سودا نیست
آیا واقعاً «قبول خاطر و لطف سخن خداداد است»؟ پاسخ این سؤال را نیز بهتر است
از زبان خواجه‌ی شیراز بشنویم:

فیض روح القدس ارباز مدد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد^۴
و این حقیر، اجازه می‌خواهد پای از گلیم خود فراتر گذارد و به عنوان رهروی از
رهروان حافظ گرانپایه‌ی قرآن، افتخار تاریخ شعر و ادب ایران، اضافه نماید:

این مرتبت بزرگ مردان هرگز نشود نصیب خردان
باشه‌پر علم بال و پرگیر زی عالم نیستی، سفرگیر
پیوسته به سوی دوست رو کن منزلگه دوست جستجو کن

و این سخنی است که شخصیت عالیقدر مورد نظر ما در هر گفتار که با نام و یاد خدا
آغاز می‌شود، بدان اشارتها دارد؛ اشاراتی که تماماً و اساساً بشارتی است به آشنایی و تقرب
هر چه بیشتر با رمز و راز کلمه‌ی طیبه‌ی «بسم الله». رمز موفقیت هر مبارک بنده و انسانی
وارسته که تا زخارف سست پای دنیوی و سراب حیات عاریتی فانی او را می‌فریبد، محال
است به فیض دیدار معبود ازلی نایل آید و تا سینه‌ها را از کینه‌ها نشوید، هرگز طریق وصال
محبوب را نیوید. و درود بر تمامی هادیان و مبشران این سر منزل مقصود که دکتر الهی
قمشه‌ای عزیز، بی‌تردید، از طلایه‌داران آن است.

پی‌نوشت:

۱. دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، چاپ مجلس، ص ۹۴.
۲. کلیات سعدی، با استفاده از نسخه‌ی تصحیح شده محمد علی فروغی، نشر محمد، ص ۳۰۹.

۳. محمدجواد حجتی کرمانی «فراخوان عام به آرامش و نرمش»، اطلاعات، دوشنبه ۱۳۷۸/۵/۱۲، ص ۲.
۴. دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، چاپ مجلس، ص ۹۷.
- تلفیقی از مقالات مندرج در روزنامه اطلاعات، شماره های چهارشنبه ۱۳۷۸/۶/۲۴ و سه شنبه ۱۳۸۰/۶/۱۳.

گفتار چهارم

فرهنگ و رسانه‌ها

سینما و تئاتر در خدمت یا خیانت به فرهنگ؟

خیال یا واقع؟

این بحث را با تعریف موضوع و هدف «زیبایی‌شناسی» یا به عبارت دیگر «شناخت زیبایی» آغاز می‌کنیم. تقریباً همه‌ی جامعه‌شناسان بر این باورند که موضوع زیبایی‌شناسی، «مطالعه‌ی جوامع مختلف انسانی، اعم از جوامع بدوی یا پیشرفته، به منظور شناخت اصول و موازین زیبایی است.»

اصول و قواعدی که از این بررسی استنتاج می‌شود، همواره از سوی هنرشناسان یونان و روم، هنرشناسان گذشته و همچنین محققان هنری جوامع عصر حاضر، خاصه از قرن چهاردهم به این طرف، مورد اتفاق نظر است.

امروزه در تحقیقات و پژوهشهای هنری نیز مسأله‌ی تعیین هدف، بیش از پیش مطرح است. به عبارت دیگر، هنر از هدف آن جدا نیست. هنرمند باید تشخیص دهد که آیا تلاش و کوشش او به خاطر منظور معینی است؟

ما در اینجا نمی‌خواهیم مجادله‌دیرین «هنر به خاطر هنر» یا «هنر به خاطر جامعه» و... را مطرح کنیم. این بحث را به ادیبان و هنرمندان صاحب‌نظر وامی‌گذاریم. اما آنقدر است که می‌گوییم هنرمند و ادیب نمی‌توانند نسبت به جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، بی‌اعتنا باشند. جامعه، به هر حال و به هر شکل، در افکار، آثار و روحیات هنرمند و ادیب

مؤثر واقع می‌شود. اما سخن بر سر این است که آیا هنرمند باید تصویر واقعی جامعه‌ای را که در آن زندگی می‌کند، با همه خوبی‌ها و بدیها، با همه زیبایی‌ها و زشتی‌هایش به مردم ارائه دهد و یا می‌تواند بدین منظور، صحنه‌های خیالی و غیر واقعی انتخاب کند؟ به عقیده‌ی عده‌ای از صاحب‌نظران علوم اجتماعی، هنرمند باید ترجمان واقعی محیط زندگانی خود باشد. به نظر اینان، هنر آینه تمام‌نمایی است که باید خوبی‌ها و بدیهای هر جامعه‌را، آنطور که هست، در خود منعکس کند. ولی به اعتقاد گروهی دیگر، هنرمند نباید اسیر و پایبند جامعه باشد. به عقیده‌ی اینان، رسالت هنرمند در ارائه صورتهای خیالی و غیر واقعی خلاصه می‌شود.

این دو نظریه تا آنجا که به هنر داستان‌سرایی و فن نمایش مرتبط است، در این مقال مورد بحث خواهد بود و ارتباط آنرا از يك سوی با طرز رفتار اجتماعی و انفرادی و از سوی دیگر با ایجاد انحراف و ارتکاب جرایم بررسی خواهیم کرد.

اثر واقعی فیلم و نمایش

برای آن که فیلم و نمایش اثر واقعی خود را حفظ کند، نویسنده‌ی «سناریو»، داستان‌سرا و نمایشنامه‌نویس چه وظایفی بر عهده دارند؟ آیا وظیفه‌ی آنان، تنها ارائه مشهوداتشان است یا می‌توانند به کمک تخیل برای کتابهای خود قهرمانان ساختگی و غیر واقعی بیافرینند؛ قهرمانانی که اگر هم برای آنان ما به ازایی یافته شود، وجود ما به ازاء کاملاً نادر و استثنائی باشد؟

به نظر ما، اصلاح جامعه، با هر دو قسمت بالا ملازمه دارد. یعنی هم با جنبه‌ی واقعی فیلم و داستان و هم با جنبه‌ی تخیلی و نمایشی آنها. چه، فیلم و داستان، به معنی اول نمونه‌ی واقعی و حقیقی زندگی را بازگو می‌کنند و همین امر در اصلاح معایب و رفع نقایص و تهذیب اخلاق عمومی به گونه‌ای قابل ملاحظه مؤثر خواهد افتاد، خصوصاً اگر بین خواننده یا تماشاگر و قهرمان کتاب یا فیلم، از نظر وضع زندگانی، قرابت و مشابهتی وجود داشته باشد؛ در این صورت، جنبه‌ی واقعی فیلم یا داستان برای خواننده یا تماشاگر، چه بسا که منبع الهام و انگیزه‌ی حرکت و فعالیت قرار گیرد.

امروزه روانشناسان به این نتیجه رسیده‌اند که تماشای يك فيلم يا نمايش، مخصوصاً اگر تصویری از علایق و تمنیات تماشاگر باشد، یا مطالعه‌ی يك كتاب، در صورتی که جنبه‌ی واقعی آن خواننده را تحت تأثیر قرار دهد، از مشاهده‌ی تصویری واقعی او در آینه یا يك قطعه عکس، دست کمی ندارد. از اینجا می‌توان به اهمیت کتابهای خوب و نقش آموزنده‌ی فیلم و نمایش پی برد، زیرا خواننده یا تماشاگر، به هر حال، حتی بدون آن که خود متوجه باشد، تحت تأثیر کتاب یا فیلم قرار می‌گیرد. به این معنی که خود را به جای قهرمان کتاب یا فیلم می‌گذارد، در قالب آنها می‌رود و حرکات و رفتارشان را عیناً یا با اندکی تغییر تقلید می‌کند. حال اگر این تأثیرپذیری را به میلیون‌ها خواننده یا تماشاگر تعمیم دهیم، نتیجه‌ی غیر قابل انکار فیلم و نمایش مشروط بر این که رهنمون واقعی مردم به جانب خیر و صلاح باشند، بر ما معلوم می‌شود.

به عکس، اگر موضوع کتاب، فیلم و نمایش، با خواننده‌ی آن تناسبی نداشته باشد، نه تنها این نتیجه‌ی عالی و درخشان به دست نمی‌آید، بلکه شخصیت خواننده یا تماشاگر را نیز متزلزل می‌کند و او را به وادی ننگ و فساد و تباهی می‌کشاند.

همین نقش آموزنده‌ی سینما و نمایش است که از دیرباز توجه روانشناسان را به خود معطوف داشته است و آنان را در تشخیص و معالجه بسیاری از امراض روانی یار و یاور بوده است.^۱

بی‌مناسبت نیست که یکی از راههای معالجات روانی را که در سالیان اخیر معمول شده است، در اینجا نقل کنیم. طبیب معالج که از درمان عادی بیمار نتیجه‌ای نگرفته است، سعی می‌کند که با زیر و بم زندگی بیمار بیشتر آشنا شود و به این روش، نمایشنامه‌ای ترتیب می‌دهد که با حضور بیمار به معرض تماشا درمی‌آید. آنوقت، با ملاحظه حرکات و عکس العمل‌های او، علت واقعی ناراحتی‌های روانی بیمار را تشخیص می‌دهد.

ابن سینا، حکیم عالیقدر ایرانی نیز در معالجه بعضی بیماران روحی، روشهای درمانی مشابه را به کار می‌گرفت.

به همین گونه، سینما و نمایش، در رفع بسیاری از مشکلات اجتماعی تأثیر بسزا دارد و کارگردان می‌تواند به گونه‌ای صمیمانه و بیطرفانه، مسایل اجتماعی را در قالب

نمونه‌ای ارزنده و قابل قبول به تماشاگران ارایه دهد.

همانطور که گفته شد، موضوع فیلم و نمایش، همیشه واقعی نیست. ممکن است برای داستان، فیلم یا نمایش، قهرمانان واقعی انتخاب نشوند. در این صورت، اثر قهرمانان خیالی در خواننده یا تماشاگر چگونه خواهد بود؟ می‌دانیم که تخیل، در عین حال که توهم‌انگیز است، منشأ حرکت نیز هست.^۲ مفهوم آن، این است که اگر مطالب پوچ و ناروا در آینه‌ی ذهن «سناریو» نویس و داستان‌سرا قرار نگیرد، البته محصول کار و تلاش او، وسیله‌ی مؤثر و ثمربخشی در جهت تهذیب و تعالی اخلاق عمومی و رفع نقایص و معایب اجتماعی تواند بود.

اما نکته‌ی قابل توجه آن است که فیلم و نمایش، اعم از این که منشأ واقعی داشته باشد یا خیالی، به گونه‌ای قابل ملاحظه در ضمیر و روح کودکان اثراتی عمیق بر جای می‌گذارد. این مسأله‌ی اجتماعی، آنقدر واجد اهمیت است که می‌توان درباره آن صدها کتاب و مقاله به‌رشته‌ی تحریر در آورد. تجربه نشان داده است که کودکان از ۱۰ تا ۱۳ سالگی، همه‌ی صحنه‌های فیلم و نمایش را پس از مشاهده و ۸۰ درصد آن صحنه‌ها را یک هفته پس از تماشا در خاطر نگه می‌دارند و تنها ۲۰ درصد از خاطره‌ی صحنه‌های فیلم و نمایش، ظرف یک هفته فراموش می‌شود، حال آن که نوآموزان، مطالب درسی را پس از یک هفته به میزان ۴۰ درصد به دست فراموشی می‌سپارند. از اینرو، دانشمندان علوم اجتماعی، نمایش و فیلمهای تربیتی و آموزشی را برای نوآموزان بسیار ضروری می‌دانند.

فیلم و نمایش و اثر آن در انحراف جوانان

از سال ۱۹۱۵ میلادی به این طرف، مسأله تأثیر فیلم و نمایش در انحراف جوانان مورد توجه دقیق روانشناسان قرار گرفته است. با وجود آن که در این زمینه اتفاق نظر وجود ندارد و به عقیده برخی صاحب‌نظران، محیط زیست و غرایز طبیعی، یگانه عامل ایجاد اینگونه انحرافات است، ولی به اعتقاد ما، اثرات عمیق فیلم و نمایش را در ایجاد انحرافات جوانان به هیچ‌روی نمی‌توان مورد انکار قرار داد.

به عقیده «بلومر» و «هوزر»، ۴۹ درصد از منحرفان ذکور با مشاهده فیلمهای

سینمایی علاقه به حمل سلاح را در خود احساس کرده، ۲۷ درصد رموز سرقت، و ۲۱ درصد راه فرار از قانون و گمراه کردن پلیس را از همین فیلمها فرا گرفته‌اند، ۱۲ درصد با دیدن اینگونه فیلمها، هوای «آر تیست بازی» به سرشان زده است، ۴۵ درصد به فکر کسب مال و ثروت از راه غیر مشروع برآمده‌اند و ۲۰ درصد دیگر در راه مفسده‌جویی و آشوب طلبی گام نهاده‌اند و به همین قیاس...

تعداد منحرفان مؤنث نیز دست کمی از مردان منحرف نداشته است. به موجب این بررسی ۲۵ درصد از زنان با مشاهده‌ی فیلمهای ناباب، به بدنامی کشیده شده‌اند. و پای ۴۱ درصد دیگر، به تقلید از ستارگان سینما، به مجالس عیش و سرور باز شده است.

جامعه‌شناسی چه می‌گوید؟

مسئله تأثیر سینما و نمایش در اذهان کودکان و جوانان، مسأله‌ای ساده و پیش پا افتاده نیست. در این زمینه، جامعه‌شناسان مطالعات دامنه‌داری انجام داده‌اند که در اینجا مروری بر آن داریم:

۱- نکته اول این است که پیش از هر چیز، مسایل زنده و آموزنده می‌باید موضوع کتاب و فیلم قرار گیرد. خواننده یا تماشاگر از صرف وقت خود واقعاً باید نتیجه‌ای مثبت به دست آورد. به اصول و موازین مهم اجتماعی بیشتر علاقمند شود، عواقب تن‌پروری و هوسرانی را آشکارا در پیش روی ببیند و مخصوصاً ایمان بیاورد که تصادف و شانس و اقبال، به رغم نظر کوتاه‌فکران و ساده‌اندیشان، در حصول خوشبختی اثری ندارد و موفقیت و پیروزی اشخاص، نتیجه‌ی تلاش و کوشش خودشان است.

۲- فیلم‌ها و داستانهایی که پیرامون حوادث ساختگی و آشوب طلبی دور می‌زند، به ظن قوی، دشمن سرسخت خردسالان و جوانان است، زیرا برای رسیدن به شهرت، راههای نامعقول و غیر مشروعی، ارایه می‌دهد و در عین حال تالی فاسد آنها، ناراحتی‌های روانی و بیماریهای روحی است. متأسفانه، جوانانی که در این سن و سال هستند به اقتضاء جوانی، هنوز نمی‌توانند بین شجاعت و دلوری به معنای واقعی کلمه و اعمال وحشیانه و حرکاتی که فاقد جنبه دلوری است و سرانجام، جوانان و کودکان معصوم را به ارتکاب

جرايم می کشاند، فرقی تمیز دهند. باز هم تجربه نشان داده است که چه بسا افراد کم ظرفیت و خطاکار که فقط به دلیل این که تصویرشان در مجلات و روزنامه ها درج شود، به ارتکاب اعمال ناشایست روی می آورند.

۳- متأسفانه، برخی فیلم ها و داستانها کیفیت ارتکاب جرم را جزء به جزء و به اصطلاح «موبه مو»، روی پرده سینما یا در خلال صفحات کتاب در برابر تماشاگر یا خواننده قرار می دهد. این نوع فیلم ها و داستانها، برای خردسالان بسیار خطرناک است. لابد مشاهده فرموده اید که برای جلب توجه تماشاگر چطور جریان اینگونه فیلمها و داستانها به تفصیل برگزار می شود و برای آنکه قهرمان یا قهرمانان فیلم و داستان از گزند پلیس و تعقیب قانون در امان مانند، چگونه راه تخلف و فریب پلیس را به مردم می آموزند. چرا که اگر جز این باشد، بازار این آقایان از رواج خواهد افتاد!

۴- از همه مهمتر این است که نویسنده «سناریو» یا داستان باید روح جامعه خود را درک کند و خود را در شرایط پویای آن قرار دهد، نه آن که کور کورانه مطالبی را که با جوامع دیگر متناسب است برای موضوع فیلم یا داستان برگزیند. باری، تقلید خشک و بدون مطالعه، حرکات و رفتاری که با جامعه تناسبی ندارد و آرایه آنها در کتاب، فیلم یا نمایش، خطای محض به شمار می رود و این همان است که جامعه شناسان آن را «لغزش اجتماعی» یا «تخلف اجتماعی» می نامند، زیرا همانگونه که اشاره شد، خواننده یا تماشاگر، مخصوصاً خواننده یا تماشاگر جوان، به هر حال، خود را به جای قهرمان یا قهرمانان فیلم یا کتاب قرار می دهد و چون بین محیط زندگی او با محیط قهرمانان فیلم یا داستان، تناسب یا تجانس وجود ندارد، همین امر، راه را برای انحرافات هموار می کند. پسران و دختران اروپایی یا آمریکایی، اگر هم فیلم غیرعادی (غیرعادی از نظر ما) و مهیجی را برای تماشا انتخاب کنند، آنطور که يك جوان شرقی تحت تأثیر اینگونه فیلمها قرار می گیرد، عنان اختیار را از دست نمی دهند، زیرا بین جوامع اروپایی و جوامع ما در محور کلی ماجرا تفاوت آشکاری دیده می شود.

بنابراین، اگر بگوییم که در موضوع انتخاب فیلم و نمایش باید نهایت کوشش و مراقبت را مبذول داشت، سخنی به گزاف نگفته ایم. ما هنوز از به اصطلاح تمدن جدید و

طرز معاشرت اجتماعی، آنقدرها تجربه نیندوخته‌ایم که بتوانیم يك شبه راه صدساله را بپیماییم.

شاید این توهم برای برخی ایجاد شود که به خاطر يك اقلیت محدود نمی‌توان از دیدن فیلمهای «تماشایی و مهیج» صرف‌نظر کرد. مسلماً اگر مسئولیت و تربیت نسل جوان کشور مطمح نظر باشد، هرگز اینگونه نسنجیده و بدون مطالعه ادای مطلب نخواهد شد. درست است که عوامل متعدد دیگری در انحراف جوانان مؤثر است، ولی به هیچ‌روی منکر تأثیر مشاهده‌ی اینگونه فیلمها در تشدید انحراف جوانان نمی‌توان شد.

نسبت جوانانی که بر اثر دیدن فیلمهای ناباب منحرف می‌شوند بین ۵ تا ۲۰ درصد مجموع تماشاگران است. آیا این به آن معنی نیست که تهیه‌کنندگان به مسئولیت خطیر در این زمینه نیندیشیده‌اند؟ چرا که جوانان هر کشور در واقع پایه‌گذار خوشبختی و سعادت آینده‌آن هستند و مسئولیت حفظ و نگاهداری این عزیزان بر عهده‌ما قرار دارد.

به هر حال، اگر نسبت یادشده به کمتر از این نیز تقلیل یابد، باز هم عذر مسئولین امر در تهیه یا نشر محصولات مبتذل موجه نمی‌تواند باشد. ناگفته نماند که فیلم و نمایش، همانقدر که در انحراف عامه مردم، بخصوص طبقه‌ی جوان مؤثر است، همانگونه که اشاره شد، در رفع بسیاری از عوارض روانی و درمان برخی بیماریها اثری بسزادر دارد، و ای کاش از فیلم و نمایش همیشه در همین جهت استفاده می‌شد.

پی‌نوشت:

۱. اشاره است به روش «پسیکودرام» PSYCHODRAMA یا نمایش روانی که «مورنو» MORENO روانکاواثریشی در آمریکا متداول کرد.
- برای مزید اطلاع نگاه کنید به: دکتر عظیمی، سیروس، مباحث اساسی در روانشناسی - رفتارشناسی، چاپ اول، خرداد ماه ۱۳۵۰، ص ۳۵۷.
۲. دکتر علی اکبر سیاسی، استاد ممتاز دانشگاه تهران، در «علم النفس یا روانشناسی از لحاظ تربیت» و پس از آن در «روانشناسی پرورشی»، این کیفیت را به تفصیل مورد بحث و تحلیل قرار داده است.

- (ر.ك. دكتر على اكبر سياسى، روانشناسى پرورشى، فصل نوزدهم (تخیل)، ص ۱۵۶-۱۴۶).
- ر.ك. مجله ادبستان، بهمن ۱۳۷۰، مأخذ ترجمه: الدكتور حسن سعفران، «السينما. المسرح؛ علاج لامراضنا الاجتماعية»، حياتك، العدد الخامس، يناير ۱۹۵۸، ص ۶۸۷۹.

گفتار پنجم

بر بلندای ادبیات

بگذار تابگیرم چون ابر در بهار —
کز سنگ ناله خیزد، روز وداع یاران
«سعدی»

«روز وداع یاران»

در آثار سخنسرایان نام آور ایران

«روز وداع یاران» گفتنی نیست. بیان احساسی است عمیق. فریاد روحی است توفنده از غم هجران، پژواک ناله‌ای است از اعماق دل و جان. روزی که از سنگ ناله می‌خیزد و تو تنها می‌مانی با تمامی خاطرات و یادبودهایت، خاطراتی که با همه‌ی ذرات وجودت وابسته و پیوسته است.

در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن
من خود به چشم خویشتن دیدم که جانم می‌رود
با این مقدمه‌ی کوتاه، سخن را آغاز و از خواجه‌ی شیراز در بیان این احساس، این احساس پاک و آسمانی و ملکوتی الهام می‌گیرم؛ الهام از غزلی جانسوز در غم نازنینی از دست داده:

بلبلی خون دلی خورد و گلی حاصل کرد	باد غیرت به صدش خار، پریشان دل کرد
طوطی را به خیال شکری دل خوش بود	ناگهش سیل فنا نقش امل باطل کرد
قرة العین من آن میوه‌ی دل یادش باد	که چه آسان بشد و کار مرا مشکل کرد
ساربان بار من افتاد خدارا مددی	که امید کرم همراه این محمل کرد
روی خاکی و غم چشم مرا خوار مدار	چرخ فیروزه طربخانه از این کهگل کرد
آه و فریاد که از چشم حسود مه چرخ	در لحد، ماه کمان ابروی من منزل کرد

نزدی شاه رخ و فوت شد امکان حافظ چکنم بازی ایام مرا غافل کرد^۱
 می بینید که چقدر لحن کلام عاشقانه و عارفانه و صادقانه است و چه زیباست
 گلوآه‌هایی که از دل و جان خواجه شیراز بر می‌خیزد و لاجرم بر دل می‌نشیند و بر لوح
 ضمیر نقش می‌بندد. این اعجاز و جاذبه‌ی کلام به یقین تنها از آن لسان الغیب حافظ است و
 بس:

ندیدم بهتر از شعر تو حافظ به قرآنی که اندر سینه داری
 و این مبالغه نیست. واقعیت است، واقعیتی که در غم هجران و روز و داع یاران بهترین
 ترجمان است.

هر گزم نقش تو از لوح دل و جان نرود هر گز از یاد من آن سرو خرامان نرود
 در ازل، بست دلم با سر زلفت پیوند تا ابد سر نکشد و ز سر پیمان نرود
 هر چه جز بار غمت بر دل مسکین منست برود از دل من و ز دل من آن نرود
 آنچنان مهر توام در دل و جان جای گرفت که اگر سر برود، از دل و از جان نرود
 گر رود از بی‌خوبان دل من، معذور است درد دارد چه کند کز پی درمان نرود
 هر که خواهد که چو حافظ نشود سرگردان دل به خوبان ندهد و زیی ایشان نرود^۲
 و کیست که در بیان این همه عشق و مهجوری و پریشان حالی همانند و هم آوای او ترانه
 سراید و عقده از دل خونین غمزدگان و داغدیدگان بگشاید:

خرم آن روز کزین منزل ویران بروم راحت جان طلبم و زیی جانان بروم
 گرچه دلم که به جایی نبرد راه غریب من بسوی سر آن زلف پریشان بروم
 دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم
 چون صبا با تن بیمار و دل بی طاقت به هواداری آن سرو خرامان بروم
 نذر کردم گراز این غم بدر آیم روزی تا در میکده شادان و غزلخوان بروم
 به هواداری او ذره صفت رقص کنان تالب چشمه‌ی خورشید در خشان بروم
 و چو حافظ ز بیابان نبرم ره بیرون همره کو کبه‌ی آصف دوران بروم^۳
 آیا در عرصه‌ی بیکران شعر و ادب فارسی، جز حافظ شیرین سخن شیراز، جای
 پای دیگری می‌توان یافت که این راه پرفراز و نشیب را در نور دیده و چنین مستانه و جانانه «از

کوچه رندان»^۴ زمانه در گذشته باشد؟

به جرأت می توان گفت که قصیده ی غرّای «خاقانی شروانی» در غم فقدان در دانه ی دل بندش، اگر نه در سیر و سلوک عرفانی که مختصّ خواجه ی شیراز است، امّا بی تردید در بیان تمثیل، ترکیب و اژگان زبان و عمق معانی، شاهکار مسلمی است. گزیده ای از آن را با هم می خوانیم:

صبحگاهی سرخوناب جگر بگشایید	ژاله ی صبحدم از نرگس تر بگشایید
دانه دانه، گهر اشک بیارید، چنانک	گره رشته ی تسبیح ز سر بگشایید
گریه گر سوی مژه راه نداند، مژه را	ره سوی گریه کز او نیست گنر بگشایید
گلشن آتش بزیدوز سر گلبن و شاخ	نار سیده گل و ناپخته ثمر بگشایید
در دارالکتاب و بام دبستان بکنید	به نظاره، ز درو بام، مفر بگشایید
سر انگشت قلمزن، چو قلم بشکافید	بُن اجزای مقامات و سمر بگشایید
دشمنان را که چنین سوخته دارندم دوست	راه بدهید و به روی همه در بگشایید
شد شکسته گهرم، دست بر آرید ز جیب	سر زان، ندبه کنان، جیب گهر بگشایید
نازنینان منا! مُرد چراغ دل من	همچو شمع، از مژه، خوناب جگر بگشایید
از پی دیدن این داغ که خاقانی راست	چشم بند امل از چشم بشر بگشایید ^۵

در همین ایام - قرن ششم هجری قمری - قرن درخشش ستارگان تابانی چو نان نظامی گنجوی و عطار نیشابوری است که تجلّی «روز و داغ یاران» را بار دیگر و با جاذبه ای دیگر در آثار «عبدالواسع جبلی»^۶ شاعر در آشنای این زمان می بینیم:

ای دیر بدست آمده بس زود برفتی	آتش زدی اندر من و چون دود برفتی
چون آرزوی تنگدلان دیر رسیدی	چون دوستی سنگدلان زود برفتی
ز آن پیش که در باغ وصال تو دل من	از داغ فراق تو بر آسود، برفتی
ناگشته من از بند تو آزاد، بجستی	ناکرده مرا وصل تو خشنود، برفتی
هر روز بیفزود همی لطف تو با من	چون در دل من عشق بیفزود برفتی ^۷

این عشق و هیجان و سوز و گداز شاعرانه و عاشقانه، غزلواره های پر شور شاعر بلندپایه ی معاصر، شهریار سخن را متبادر به ذهن می نماید.

به عنوان مثال، از سروده ی سرایا احساس او بر مزار «ایرج» شاعر سخن پرداز توانای

معاصر می توان یاد کرد:

«ایرجا»، سربدر آور که امیر آمده است	چه امیری که به عشق تو اسیر آمده است
چون فرستاده ی سیمرخ به سهراب دلیر	نوشداروست، ولی حیف که دیر آمده است
گویی از چشم نظریاز تو بی پروا نیست	چون غزالی به سر کشته ی شیر آمده است
خیز غوغای بهار است که پروانه شویم	غنچه ی شوخ پر از شکر و شیر آمده است
روح من نیز به دنبال تو گیر دیرواز	دگر از صحبت این دلشده سیر آمده است
سربر آوز دل خاک و به بین نسل جوان	که مریدانه به پابوسی پیر آمده است
دیر اگر آمده، شیر آمده، عذرش بپذیر	که دل از چشم سیه، عذرپذیر آمده است
گنه از دور زمان است که در چنبر او	آدمی رانه گریز و نه گزیر آمده است
گوش کن ناله ی این نی که چولای نسیم	اشکریزان به نوای بم وزیر آمده است
طبع من بلبل گلزار صفا بود و صفی	که چو مرغان بهشتی به صفیر آمده است
مکتب عشق به شاگرد قدیمت بسیار	شهریاری که در این شیوه شهر آمده است ^۸

تجلی «روز وداع یاران»، یک بار دیگر و به گونه ای دیگر در واپسین ایام زندگانی پر بار سخنوری بی همتا، ادیب و شاعری در آشنا، استاد فقید علامه علی اکبر دهخدا رخ می نماید و در قطعه ی دلنشین و پراحساس «یاد آرزو شمع مرده، یاد آرزو!» در تاریخ ادب معاصر ما، پابر جای و جاودانه می ماند.

این شعر دل انگیز که واژگان آن چنان ذرات «موزاییک»، با نظمی متین و استوار، در کنار یکدیگر جای گرفته اند، در غم فراق و به یاد آخرین وداع استاد بادوست عزیز و رفیق شفیق او شادروان میرزا جهانگیر خان شیرازی مدیر گرامی نامه «صور اسرافیل» سروده شده است.^۹

بند اول این مسمط شیوارا با هم می خوانیم:

ای مرغ سحر! چو این شب	بگذشت ز سر سیاهکاری
وز نفخه ی روح بخش اسحار	رفت از سر خفتگان خماری
بگشود گره ز زلف زرتار	محبوبه ی نیلگون عماري
یزدان به کمال شد پدیدار	و اهریمن ز شتخو حصاری

یاد آرزو شمع مرده، یاد آرزو!^{۱۰}

حدیث حزین «روز وداع یاران» که چونان «غم عشق»، «یک نکته بیش نیست»، لکن در صدها روایت و از صدها زبان باز هم نامکرر خواهد بود، البته به همینجا پایان نمی‌پذیرد. به طور قطع و یقین، هیچ حادثه و واقعه‌ای بمانند «روز عاشورا»، تجسمی کامل عیار از «روز وداع یاران» نمی‌تواند بود و هیچ سروده‌ای تاکنون همتا و هم‌اورد ترکیب‌بند «محتشم کاشانی» در ذکر این مصیبت عظمی نبوده است. بی‌تردید، خلق این اثر بدیع و شاهکار ادبی، از پشتوانه‌ی الهام، الهام از انفاس ز کیه اتمه‌ی اطهار، چنانکه در شأن نزول این چکامه بدان اشارتی شده است،^{۱۱} برخوردار بوده و به گفته‌ی مولانا:

قافیه اندیشم و دلدار من گویدم مندیش جز دیدار من
تنها جمال بی‌مثال مولای متقیان علی علیه السلام و جاذبه‌ی شخصیت و الای سرور شهیدان، تمامی وجود محتشم را تحت تأثیر قرار داده و این زمینه و بخت مساعد موجب پیدایش اثری گردیده است که تادنیادنیاست، خاطره‌ی تابناک قهرمان کربلا و یاران فداکار او را در لوح ضمیر همه‌ی عاشقان و شیفتگان آن امام همام و یارانش را که بانثار جان خود حماسه آفریدند و پیروزی خون بر شمشیر را در فراخنای افلاک طنین افکندند، همواره جاویدان خواهد ساخت. نخستین بند این اثر بی‌نظیر و شاهکار ادبی را که هنوز هم در کتیبه‌های عزاداری از آن استفاده می‌شود و بر عظمت و جلال این مجالس روحانی می‌افزاید، از باب تبرک و تیمن و به عنوان حسن ختام این مقال، با هم زمزمه می‌کنیم:

باز این چه شورش است که در خلق عالم است	باز این چه نوحه و چه عز او چه ماتم است؟
باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین	بی‌نفخ صور، خاسته تا عرش اعظم است؟
این صبح تیره، باز دمید از کجا کزو	کار جهان و خلق جهان جمله در هم است؟
گویا طلوع می‌کند از مغرب آفتاب	کآشوب در تمامی ذرات عالم است
گر خوانمش قیامت دنیا، بعید نیست	این رستخیز عام که نامش محرم است
در بارگاه قدس که جای ملال نیست	سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است
جن و ملک بر آدمیان نوحه می‌کنند	گویا عزای اشرف اولاد آدم است

خورشید آسمان و زمین نور مشرقین

پرورده‌ی کنار رسول خدا، حسین^{۱۲}

بی‌نوشت:

۱. دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، چاپخانه مجلس، چاپ اول ۱۳۲۰، ص ۹۱.
۲. همان، ص ۱۵۱.
۳. همان، ص ۲۴۷.
۴. اشاره است به کتاب گرانقدر «از کوچه زندان» درباره زندگی و اندیشه حافظ، اثر استاد فقید دکتر عبدالحسین زرین کوب.
۵. دیوان خاقانی، ج اول: جامه‌ها و ترکیب‌بندها، ویراستاری دکتر میرجلال‌الدین کزازی، نشر مرکز، چاپ اول، اسفندماه ۱۳۷۵، ص ۲۳۹-۲۳۴.
۶. از شعراء نام آور قرن ششم هجری قمری (متوفی ۵۵۵ هـ.ق).
۷. هزار سال شعر فارسی، به انتخاب جعفر ابراهیمی و دیگران، نشر کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، چاپ دوم ۱۳۶۹، ص ۱۷۹.
۸. کلیات دیوان شهریار، ج اول، چاپ افست اسلامی، با اجازه رسمی وزارت فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی، ۱۳۴۹، ص ۵-۱۲۴.
۹. به نوشته‌ی استاد دهخدا، «روز ۲۲ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ هـ.ق مرحوم میرزا جهانگیرخان شیرازی رحمه‌الله علیه، یکی از دومدیر صوراسرافیل را قزاقهای محمدعلی شاه دستگیر کرده به باغ شاه بردند و در ۲۴ همان ماه او را با طناب خفه کردند.
- بیست و هفت هشت روز دیگر چند تن از آزادیخواهان و از جمله مرا از ایران تبعید کردند و پس از چند ماه، با خرج مرحوم میرور ابوالحسن خان معاضدالسلطنه پیرنیا، بنا شد در «ایوردن» سوئیس روزنامه صوراسرافیل طبع شود.
- در همان اوقات، شبی مرحوم میرزا جهانگیرخان را به خواب دیدم در جامه‌ی سپید (که عادتاً در تهران در برداشت) و به من گفت: «چرا نگفتی او جوان افتاد!». من از این عبارت چنین فهمیدم که می‌گوید: چرا مرگ مرا در جایی نگفتی یا نوشته‌ای؟ در این حالت بیدار شدم و چراغ را روشن کردم و تا نزدیک صبح سه قطعه از مسقط ذیل را ساختم و فردا گفته‌های شب را تصحیح کرده و دو قطعه دیگر بر آن افزودم و در شماره اول «صوراسرافیل» منطبعه «ایوردن» سوئیس چاپ شد.

«ع. ۱. دهخدا» (هزار سال شعر فارسی، ص ۴۲۷).

۱۰. همان، ص ۸-۴۲۷.

۱۱. در مورد سبب سروده شدن این دوازده بند در دیوان محتشم چنین آمده است: «موقعی که مولانا محتشم در مرثیه برادرش عبدالغنی که در سفر مکه فوت نموده نوحه گری می کرد، شبی در عالم رؤیا امیر المؤمنین علیه السلام را دید. حضرت به او می فرماید: چرا در مصیبت برادرت مرثیه می گویی و برای فرزندم حسین (ع) مرثیه نمی گویی؟ عرض می کند یا علی، مصیبت حضرت حسین علیه السلام خارج از حد و حصر بوده، و من نمی دانم از کدام مصایب او شروع کنم. آنوقت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید بگو: «باز این چه شورش است که در خلق عالم است»، محتشم از خواب بیدار شده و بقیه را می گوید تا می رسد به این شعر: «هست از ملال گرچه بری ذات ذوالجلال» و در مصرع بعد متحیر بوده که چه بگوید که شایسته مقام حضرت ربوبی باشد ولی باز مدد به او رسیده و در خواب حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه را می بیند و به او می فرماید بگو: «کو در دل است و هیچ دلی بی ملال نیست». پس بیدار شده و آن بند را به پایان می رساند (هزار سال شعر فارسی، ص ۲۸۰).

۱۲. همان، ص ۲۸۲.

● ر. ک. روزنامه اطلاعات، پنجشنبه ۱۳۷۹/۶/۱۰.

غم زبان

«غم زبان»، تنها دامنگیر ادیبان و دستورنویسان نیست. هر کس که شعر سعدی و حافظ خوانده یا سخن فردوسی و فرخی شنیده و امروز شاهد آشفتگی بازار زبان فارسی است، ناچار از این غم بی نصیب نیست.

بسیاری از پاسداران زبان که همیشه به دیده‌ی تقدیس و احترام در رابطه‌ی فعل و فاعل و مناسبات صفت و موصوف نگرسته‌اند، امروز وقتی به خواندن نامه‌های اداری یا برخی انتشارات علمی و تربیتی دچار می‌شوند، به حسرت و تأسف سر می‌جنبانند و از این که رسم عافیت از زبان برخاسته و کلمات و عبارات در رفتار خود، هوسرانی و خودسری پیش گرفته‌اند، اندوهگین می‌شوند و به افسوس یاد از ایامی می‌کنند که هنوز کار زبان چنین پریشان نبود، مفرد با مفرد می‌نشست و صفت بر موصوف پیشی نمی‌گرفت و فعل از میانه غایب نمی‌شد و لفظ بیگانه خودسرانه در صف عبارات نمی‌خرامید و ناز به کلمات آشنا نمی‌فروخت و سخن، اگر مایه نداشت، باری معنی داشت. بر «علیه» و بر «له» کسی اقدام نمی‌شد، به جای «عرض وجود» «عرض اندام» نمی‌گردید، «موقعیت» و «وضعیت» غاصبانه به جای «موقع» و «وضع» نمی‌نشستند و هدف «رفع نقایص» بود نه تکمیل «نواقص!»

آنچه ملاحظه فرمودید، بخش کوتاهی است از مقاله‌ی راقم این سطور، برگرفته و

مستند بر مقاله‌ی مندرج در شماره‌ی اردیبهشت ماه ۱۳۳۶ ماهنامه‌ی وزین «سخن» که در شماره‌ی ۱۲ دیماه ۱۳۷۴ روزنامه گرامی اطلاعات درج گردید.^۱

از تاریخ درج مقاله در اطلاعات متجاوز از يك سال می‌گذرد، و در این مدت علی‌رغم مساعی ارزنده فرهنگستان زبان و ادب فارسی و همت والای سرپرست دلسوز و اندیشمند آن دکتر غلامعلی حداد عادل در مقوله‌ی حراست و نگاهبانی از این میراث گرانبگر که نماینده‌ی ملیت و قومیت میهن اسلامی عزیزمان به‌شمار می‌رود، در پاسخ به ندای ایشان، مع‌الاسف، همگامی و هماوایی لازم مشاهده و ملاحظه نمی‌شود.

در این فاصله، نگاهی اجمالی بر مندرجات پاره‌ای از مطبوعات و انتشارات اداری و دانشگاهی، خصوصاً در زمینه‌ی واژه‌آفرینی و واژه‌گزینی، حاکی از تساهل و ساده‌اندیشی افرادی است که به حفظ و حراست از زبان قومی و ملی خود توجه لازم مبذول نمی‌دارند. اینان که بعضاً تحصیلات عالی خود را در داخل یا خارج کشور، به‌جد فراگرفته و بر رشته و آموخته‌های تحصیلی مسلط به‌نظر می‌آیند، مع‌الاسف، در نگارش و بیان مطالب، و در هر دو زمینه، با مشکل مواجهند.

جهت اجتناب از اطاله‌ی کلام، به ذکر چند شاهد مثال بسنده می‌کنیم: مورد اول سهوی است که در تحقیقات پولی و ارزی در برگردان «SNAKE IN THE TUNNEL» روا داشته شده است. واژگانی از اصطلاحات جدید مربوط به صندوق بین‌المللی پول (IMF) که تا همین اواخر به «مار در سوراخ» ترجمه می‌شد، حال آنکه این واژگان به «محدوده‌ی تغییر نوسانات ارزی» اشاره دارد، نوساناتی که «می‌تواند در داخل يك محدوده مشخص (تونل) صورت پذیرد و چنانچه میزان نوسان به خارج از تونل بیفتد، نرخ را تغییر می‌دهند و نوسانات داخل تونل قابل قبول تلقی می‌شود».^۲

مورد دیگر به کنفرانس ماهانه‌ای مرتبط است که اخیراً و تحت عنوان: «ارزش سهام، انتظارات و نظریه حبابهای عقلایی» از سوی مؤسسه تحقیقات پولی و بانکی برگزار گردید و آگهی آنرا در اطلاعات مورخ ۲۴ و ۲۸ بهمن ماه ۱۳۷۵ ملاحظه فرموده‌اید.^۳

ظاهراً سخنران محترم اصرار داشته‌اند به برگردان تحت اللفظ «حبابهای عقلایی» در ترجمه‌ی واژگان «RATIONAL BUBBLES»، بحث جدیدی که اخیراً در زمینه‌ی

انتظارات منطقی در اقتصاد مطرح است، وفادار بمانند. ممنون از این وفاداری نسبت به حفظ پوسته‌ی لفظ! لکن، آیا گزینش این برگردان، بیان‌کننده‌ی محتوا و به اصطلاح «مغز» و هسته‌ی درونی واژگان مورد بحث به خصوص برای افراد غیر آشنا به مفاهیم و مصطلحات فنی، می‌تواند باشد؟

به همین گونه است واژگان «هزینه بالاسری» در ترجمه‌ی تحت‌اللفظ (OVERHEAD COST) که مفهوم آن در حسابداری تأمین هزینه‌هایی مانند پرداخت حقوق و دستمزد، هزینه‌های آب و برق و نظایر آن است. مسلماً، گزینش واژگانی رساتر مانند «مخارج عمومی» یا حتی همان «هزینه‌های سربار» که اخیراً مصطلح شده است، به مراتب از برگردان اولیه این واژگان - «هزینه‌های بالاسری!» - بهتر و کاملتر مفهوم مورد نظر را می‌رساند.

در مباحث «اصول» و «کلام»، در باب «الفاظ»، تعبیر زیبا و شیوایی وجود دارد که «لفظ» را «آئینه»ی «معنی» می‌شناسند. پس، اگر قرار باشد که «لفظ» ترجمان مقصود و منظور نویسنده یا گوینده‌ی آن نباشد، و به اصطلاح «افاده»ی معنی نکند، پوشش یا عایقی بر روی آن گذارده‌ایم که هرگز حصول به مفهوم یا مفاهیم مورد نظر را مقدور و میسر نخواهد ساخت.

اهتمام زاید‌الوصف برگزیدگان علم و ادب ما، در ضبط و بیان صحیح کلمات، بی‌تردید ناشی و منبعت از این وظیفه و درواقع فریضه‌ی حمایت و حراست از زبان و ادب فارسی است.

معروف است که استاد عالیقدر فقید، بدیع الزمان فروزانفر، در این خصوص سعی بلیغ مبذول می‌داشت و به شیوه‌ای استادانه و در نهایت بزرگ‌منشی، دانشجویان را به خطایشان آگاه می‌ساخت.

روزی، یادداشت کوتاهی از دانشجویی که به علت «ابتلاع!» به سرماخوردگی تقاضای موکول نمودن آزمون درس استاد را از خرداد ماه به شهریور ماه کرده بود، دریافت نمود و بدین مکتوب چنین پاسخ داد: «دانشجوی عزیز! ابتلاع! جناب‌عالی به سرماخوردگی در این موقع سال مایع! تعجب است. لطفاً برای رسیدگی به تقاضای خود به بخش آموزش

دانشکده (دانشکده معقول و منقول - الهیات کنونی) مراجعه فرمائید».

از مرحوم دکتر ولی الله نصر پز شک نامی و بنیانگذار تئاتر ایران که در کاربرد صحیح واژگان ادب فارسی بسیار جدی و سختگیر بود نقل شده است که در روزگار فرخنده! آزادی مواد مخدر، در دهه‌ای چشمش به تابلویی افتاد که عبارت «تریاك اعلاء موجود است» در آن جلب توجه می نمود. مرحوم نصر بی اختیار وارد دهه می شود و با عصبانیت به فروشنده می گوید: «مردك! ترياك مردم را هلاك می كند و اعلايت مرا؛ صفت مورد نظر را بايد اعلى بنويسی و اعلا بخوانی!».

در سالهای تحصیل نگارنده در دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی آن زمان، اساتید بزرگواری داشتیم که در گفتار و نوشتار زبانزد تمامی دانشگاهیان و دانشجویان بودند. استاد فرزانه‌ی گرانمایه، شادروان محمود شهابی، مرحوم دکتر عبدالحسین علی آبادی، مرحوم دکتر موسی عمید و روانشاد دکتر سید علی شایگان از این نظر گاه شایان ذکرند.

در نظر این اساتید گرانقدر، حمایت و حفظ و حراست از حقوق شهروندان يك کشور به همان اندازه واجد اهمیت می توانست باشد که پاسداری و نگاهبانی از زبان ملی آن کشور و مگر نه این است که آموخته‌ها و تجارب استادان، اندیشمندان و فرهیختگان يك جامعه، در تحلیل نهایی، می باید در قالب و به زبان بومی و ملی آن جامعه به دیگران انتقال یابد؟ پس، همانگونه که در مقاله‌ی پیشین به اشارتی برگزار شد،^۴ چگونه است که علی رغم وجود نسبی تمامی امکانات: کتاب، روزنامه، مجله و فصلنامه در مقیاسی وسیعتر از گذشته - چه از لحاظ کمیّت و چه از نظر کیفیت - همچنان در عرصه‌ای محدود در جامی ز نیم؟ آیا جز این است که در گفتار و نوشتار و در تهیه و تدوین آثار مکتوب - اعم از دانشگاهی و غیردانشگاهی و بالاخص مکاتیب و گزارشهای اداری - نسبت به رعایت قواعد و ضوابط ادب فارسی - زبانی که واژگان متبرك كتاب آسمانی ما، دستمایه و پشتوانه‌ی آن است - توجهی مبذول نمی داریم.

موقع را مغتنم شمرده، بار دیگر توجه خوانندگان گرامی و خصوصاً خوانندگان جوان روزنامه را بدین نکته معطوف می دارم که پاسداری و نگاهبانی از زبان و ادب فارسی کار و

کوشش فراوان و تمرین و ممارست بسیار زیاد می‌طلبید. هیچ يك از نویسندگان و سخنوران بنام ما، يك شبه راه چند ساله نیپموده‌اند. زحمت کشیده‌اند، عمیقاً درس خوانده‌اند و مطالعه کرده‌اند و به اصطلاح «دود چراغ» خورده‌اند. پس، همانگونه که حفظ و حراست از مرزهای جغرافیایی و سیاسی کشور از گزند دشمن مکار و غدار، نیاز به ایمان قوی، عزم راسخ، مبارزه‌ای بی‌امان و نستوه، آشنایی عمیق با علوم و فنون نظامی دارد، محافظت و مراقبت از حریم زبان و ادب فارسی که معرف قومیت و ملیت ماست، نیاز به باور موضوع به‌عنوان يك امر جدی، مطالعه‌ی عمیق و فراگیر و پیگیر و استفاده‌ی مداوم از گنجینه و پشتوانه‌ی ادب فارسی دارد.

فراموش نکنیم که زبان و ادب و فرهنگ ما که بعضاً با گلوژه‌های متبرك كلام‌الله مجید ممزوج است، به لحاظ الهام از زبان سترگ و بلندپایه‌ی عربی یعنی زبان قرآن، نماینده‌ی اوج اعتلای تاریخ کشور ما به شمار می‌رود که درخشش آیین مقدس اسلام، بی‌تردید نقطه‌ی عطف و تحول آن است و به يك كلام «آنچه دارد همه از دولت قرآن دارد». پس چگونه ممکن است به زبان و ادب کشور عزیزمان با چنین گذشته‌ای پرافتخار بی‌اعتنا بود؟

در این رابطه، نقل قسمت کوتاهی از «مقالات قزوینی»^۵ اثر نویسنده و پژوهنده‌ی بی‌بدیل ادب فارسی، علامه‌ی فقید محمد قزوینی در نقد «تاریخ عمومی» نوشته‌ی گرانشنگ شادروان استاد عباس اقبال آشتیانی^۶، بسیار مناسب می‌نماید:

«اگر کسی بخواهد نمونه کاملی از روانی انشاء و سلامت عبارت و روشنی مطلب و وضوح معنی و حسن ترتیب و تبویب را تماشا کند، باید بلاشك كتاب «تاریخ عمومی» عباس اقبال آشتیانی را مطالعه نماید. نمی‌دانم کجایند آن کسانی که می‌گویند زبان فارسی حالیه تنگ است و استعداد تدوین کتب علمی و ادبی مطابق احتیاجات عصر جدید را ندارد، خوبست بیایند و در این کتاب نظری افکنند تا ببینند مؤلف هنرمند آن با چه استادی و مهارت از عهده این کار برآمده و یکی از مواضع بسیار دلکش، یعنی تاریخ ملل قدیمه به‌وضع اروپا را گرفته و با بهترین اسلوبی و سهل‌ترین انشایی به همین فارسی متداول حالیه خودمان، بدون استعانت نه از کلمات اروپائی نه از لغات «قلنبه» عربی، نه از تعبیرات و

اصطلاحات ترکی، نه از فارسی‌های منسوخ قدیمی، کتابی در منتهای نفاست و مطبوعیت از آن ساخته است، به طوری که عوام و اطفال در نهایت سهولت آن را می‌فهمند و خواص از سلامت انشاء آن لذت می‌برند (چنانکه در بلاغت گفته‌اند: ما تفهمه العامه و ترضاه الخاصه)... و بدیهی است که اگر اطلاعات مؤلف منحصر به اطلاعات اروپایی او بود و از ادبیات فارسی و عربی مانند غالب هموطنان «متجدد» خود تهی می‌بود، آن وقت عبارات و انشاء او به کلی طور دیگر می‌شد، یعنی از جنس عبارات و انشاء «ادبای» جدید می‌شد که هر روزه ستون‌های جرید طهران از مقالات ایشان با آن انشاء رکیک مملو از اغلاط لغوی و صرفی و نحوی و املائی مشحون از کلمات و اصطلاحات خارجی سوهان روح خوانندگان می‌گردید».^۷

نخستین بار نیست که یکی از مفاخر معاصر ادب پارسی، از توانمندیهای منحصر به فرد و سرشار از جاذبه‌های شورانگیز زبان و ادب کشور ما سخن به میان می‌آورد؛ زیبایی و شیوایی و گیرایی و درعین حال صلابت و فخامت زبان و ادب پارسی، از تکریم و تأیید دیگر ادیبان و صاحب‌نظران نام‌آور ایران و جهان نیز همواره برخوردار بوده است.

به عنوان مثال، قسمتی از نثر جذاب، سخته و پخته‌ی نویسنده و پژوهنده‌ی فرهیخته، دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن را که در ادب معاصر ایران چهره‌ای محبوب و آشناست، از نظر گرمی شما می‌گذرانیم:

«... آنهمه مردان غیر تمند، آنهمه گوینده و نویسنده و حکیم و عارف، آنهمه سرهای ناآرام، پرورده این آب و خاک اند و به تولای نام اینان است که ما به ایرانی بودن افتخار می‌کنیم. چه موهبتی از این بزرگ‌تر که کسی بتواند فردوسی و خیام و حافظ و مولوی را به زبان خود آنان بخواند؟ و برای آنکه بتوان آنان را تا مغز استخوان احساس کرد، همان بس نیست که فارسی بیاموزند، باید ایرانی بود...»^۸

و چنین است که اهل نظر و اندیشه و دوستان و دوستداران ادب این مرز و بوم که فرهنگ و ادب کشورشان را از بقا و سند افتخار ملیت و قومیت خود می‌دانند و بدان عشق می‌ورزند، هنگامی که این همه شوکت و عظمت را در معرض تباهی می‌بینند، حق دارند شدیداً ناآرام و نگران باشند و راستی را بخواهید، خون بگریند:

در رفتن جان از بدن، گویند هر نوعی سخن من خود به چشم خویشتن، دیدم که جانم می رود
 سالها پیش، علامه‌ی فقید محمد قزوینی با مشاهده‌ی این سیر نزولی و وضع
 نافر جام، اعلام خطر کرد و توجه همگان را نسبت به سر نوشت آینده‌ی فرهنگ و ادب
 کشور برانگیخت:

«... من خیال می‌کنم که موقع زبان فارسی، الان خطرناک‌ترین مواقع تاریخی آن
 است. چه، در وقت تسلط عرب و باز بعدها در موقع هجوم مغول، ایرانیان در کمال وضوح،
 برتری نژاد و تمدن و عنصر خود را نسبت به امم غالبه می‌دانستند... ولی حالا ملل غالبه از
 حیث نژاد و تمدن و عنصر زبان، اگر نگوئیم بر ما برتری دارند، اقلأ مساوی هستند و طبیعت
 اشیاء و منطق امور، جمهور ایرانیان را واداشته است که از همه حیث تقلید ملل اروپا را
 بنمایند و این فقره کم کم به زبان هم سرایت کرده است و به قول مشدیها (مشهدیها)، این
 تویمیری دیگر از آن تویمیری‌ها نیست. حالا اگر جمعی که قوه جنگ با این تقلید اعمی
 (در خصوص زبان مقصودم است و نه در خصوص تمدن و ظواهر آن) دارند و بدبختانه عدد
 ایشان انگشت شمار است، دقیقه‌ای کوتاهی بکنند یا اهمال و مسامحه و مساهله در این جهاد
 اکبر به خرج دهند، خیال می‌کنم که دیگر کار از کار گذشته خواهد بود و فارسی جزو امور
 تاریخیه خواهد شد».^۹

می‌رسیم به پاسخ روشنگرانه و واقع‌بینانه دکتر اسلامی ندوشن، نویسنده‌ی
 گرانمایه‌ی «ایران را از یاد نبریم»، بدین پرسش اساسی که: «جنابعالی در حال حاضر
 موقعیت زبان فارسی را چگونه ارزیابی می‌کنید و اصولاً برای مقابله با کم‌رونتی و کم‌اهمیت
 شمردن ادبیات و علوم انسانی چه راه‌حلی را پیشنهاد می‌نمائید؟». پاسخ بدین سؤال،
 نمایانگر پیوند دیرینه و صمیمانه این پژوهنده‌ی سخت‌کوش با فرهنگ و ادب این سرزمین
 و احاطه و اشراق او به مسأله‌ای است بسیار خطیر که در ارتباط نزدیک آن با حیات ادبی و
 سر نوشت علمی و فرهنگی کشورمان کوچکترین تردیدی نمی‌توان رواداشت.

«آموزش زبان فارسی، چنانکه همه می‌دانند، وضع مطلوبی ندارد. سالهاست که زبان
 در حداقل کاربرد خود متوقف مانده یعنی در حدی که هر کسی بتواند با آن ادای مقصود
 تقریبی کند و نیازهای روزمره خود را بگذراند. این وضع، اثرش آن است که موجب رکود

فکر می‌شود. زبان و فکر به هم بستگی دارند. فقر یکی موجب فقر دیگری است. بنابراین، رکود یا آشفته‌گی زبان فارسی، از آنجا که فکر را از جولان و پوییش باز می‌دارد، در همه شؤون زندگی اثر می‌گذارد.

ما نباید تلقی مکتب‌خانه‌ای از زبان داشته باشیم. باید آن را مرکبی ببینیم که فکر بر آن سوار می‌شود. اگر این مرکب لنگ باشد، ما هم لنگ لنگان جلو خواهیم رفت. امیدوارم که مصداق این بیت حافظ قرار نگیریم:

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش کی روی، ره که پر سی، چه کنی، چون باشی؟

من پیشنهاد خاصی در این باره ندارم. معجزه هم در آستین نیست، زیرا موضوع، پیچیده‌تر از آن است که با چند حرف سرسری بشود حقش را ادا کرد. بیشترین تأثیر را رادیو تلویزیون دارند و می‌شود گفت که سرمشق خوبی از آنها ارائه نمی‌شود. من کم به یاد می‌آورم که شعری از این دو دستگاه شنیده و بی‌غلط خوانده باشند. گفتارها هم بر همین قیاس. این در حالی است که در سراسر جهان از رادیو تلویزیون انتظار می‌رود که «زبان نمونه» داشته باشند و هر کسی از آن، لطف زبان مادری خود را بجشد. غلط یا نامربوط حرف زدن عیبش به زبان محدود نمی‌ماند. نشانه آشفته‌گی فکر است و این، نگران‌کننده می‌شود.^{۱۰}

آقای دکتر اسلامی ندوشن، در پاسخ دقیق و سنجیده خود، به واقع، انگشت بر روی نقطه‌ی حسّاسی گذاشته‌اند که قسمت اعظم نابسامانیها و آشفته‌گی‌های زبان شیرین فارسی از آنجا نشأت می‌گیرد. این پاسخ در واقع، زبان حال هر عاشق صادقی است که دل در گرو بالندگی و برآزندگی زبان و فرهنگ کشورش دارد، و قلبش به خاطر عظمت و شوکت سرزمینی که در آن چشم به جهان گشوده است، می‌تپد.

خدای را گواه می‌گیرم که به عنوان يك شهروند كوچك، هنگامی که مکرر در مکرر، واژگان غلط و آزاردهنده‌ی «دوماً»، «سوماً» و «چهارماً» را از برنامه‌های متناوب صداوسیما، جمهوری اسلامی ایران می‌شنوم، این کلمات نادرست و نامأنوس و واژگان ناهنجار مشابه آنها، خدنگ زهر آگینی است که بر قلبم می‌نشیند.

اگر تنها استفاده از «نکات و وجدان» به جای «نکات و وجدان»، «آخر الامر» به جای

«بالاخره» و «قضا» به جای «قضاوت» بود، زبان‌مداران به اغماض درمی‌گذشتند و خرده نمی‌گرفتند ولی با «تلفناً»، «تلگرافاً»، «گهاً»، «دستاً»، «زباناً» و نیز «عملیات‌ها»، «اطلاعات‌ها»، «وسایل‌ها»، «شعبات»، «امورات» و «شوونات» چه می‌توان کرد؟

این شیوه‌ی کاربرد نادرست واژگان مورد استفاده در مکاتیب و محاورات، اگر ناشی از ضعف و قلت سواد نباشد - که هست - بی‌تردید، از روحیه‌ی تساهل و بی‌اعتنایی به زبان ملی و قومی نشأت می‌گیرد و این، به هیچ‌روی، برای کشوری که همواره بر تارک ادب و فرهنگ جهان و جهانیان درخشیده است، برانده و زبینه نمی‌تواند باشد.

فراموش نکنیم که پاسداری از زبان و فرهنگ يك کشور و علی‌الخصوص میهن اسلامی عزیز ما، تنها يك وظیفه نیست، يك فریضه است. بدیهی است که هر کس در انجام این فریضه سهمی دارد و در این زمینه «برائت ذمه» برای هیچکس متصور نیست.

به همین گونه است، استفاده از واژگان بیگانه، در شرایطی که در زبان غنی و شیرین خودمانی بهترین معادل آنها را داریم.

چندی قبل، مقاله‌ای تحت عنوان «برخورد با فاجعه‌ی آلودگی هوای تهران نیازمند بسیج عمومی و همگانی است» به جریده گرامی اطلاعات تقدیم داشتم که در شماره‌ی مورخ ششم آبان‌ماه ۱۳۷۶ به چاپ رسید. از اینکه پیشنهاد این حقیر مبنی بر اعلام يك روز تعطیل به گونه‌ای که حتی از تردد اتومبیل‌های دولتی نیز جلوگیری شود، جامه‌ی عمل به خود پوشید و بدین منظور روز فرخنده‌ی ۲۹ بهمن ماه به عنوان تعطیل اعلام گردید، از مقامات مسؤول و ذریب صمیمانه سپاسگزارم. ای کاش تقاضا و استدعای این حقیر در زمینه‌ی پالایش زبان فارسی از جانب مسؤولان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران که در حسن نیت و توجهشان تردیدی ندارم نیز جدی گرفته می‌شد تا حداقل و به عنوان نخستین گام در آینده شاهد کاربرد واژگان دوماً، سوماً، چهارماً و واژگان و ترکیب‌های مشابه آنها نباشیم!

نکته‌ی جالب، تلفن یکی از بستگان ما بود که سالهاست در خارج از کشور اقامت دارد و به اصطلاح امروز «گهاً!» یا «هر از چند گاهی!» به زادگاه خود مسافرت و بهتر بگویم مهاجرت! می‌کند. شخصی است تحصیل‌کرده، باسواد و آداب‌دان، تلفناً (!) این حقیر را از

نگارش مقاله‌ی اخیر الذکر شرمنده ساخته و در پاسخ این سؤال که چرا به طور دایم وقائم تصمیم به اقامت در وطن مألوف خود نمی‌گیرد، اظهار داشت که می‌دانید، بزرگترین مانع «اسموک» (دود) و «پولوشن» (آلودگی) هوای تهران است!

مقاله‌ی محققانه و جامع‌الاطراف نویسنده معزز و محترم، آقای محمدحسین فروغی تحت عنوان «پارسی را پاس بداریم» در شماره‌ی مورخ ۲ بهمن ماه ۱۳۷۶ صفحه‌ی بسیار خوب «در وادی ادبیات» گرامی‌نامه اطلاعات، بیان حق مطلب و ادای دین نسبت به زبان و ادب این مرز و بوم است.

نویسنده‌ی فاضل و نکته‌سنج مقاله، در واقع تصویری روشن از عمق فاجعه‌ای که مع‌الاسف در جامعه‌ی ما در حال تکوین است ارائه می‌دهد و از جمله در ارتباط با نظام جدید آموزشی به کلماتی نظیر: ترم، پاس، تست، کتاک، تایم، فول تایم، کنسل، چک، کنترل، وایت‌برد اشاره می‌نماید که کاربرد آنها در جمیع موارد حاکی از تساهل و تسامح مقامات ذیربط است.

نویسنده‌ی مقاله، متعاقباً، به اتفاق خوانندگان، به بازار فروش البسه سری می‌زنند و مشاهده می‌کنند که لباسهای تولیدی با علامتها، نوشته‌ها و نشانه‌های بعضاً زشت و موهن برای فروش عرضه می‌شود، از جمله: «من میمون هستم!»، «من گربه‌ام!»، «بیا باهم برقصیم!»، «سگ برتر!» و نظایر آن. در همین گشت و گذار، ملاحظه می‌کنند که نقاشیهای روی لباسها نیز گاهی نشانه‌ی وحشی‌ترین یا بداخلاق‌ترین شخصیت‌های غربی است. کفشها یا کلاه‌های موجود نیز اگر حروف یا کلمات بیگانه نداشته باشد، فروشی ندارد!

سؤالی که بلافاصله متبادر به ذهن می‌شود این است که آیا حقیقتاً، زبان ملی و قومی ما در جایگزین ساختن واژگان بیگانه ناتوان است؟

نویسنده، با صراحت و صداقت بدین سؤال چنین پاسخ می‌دهد: «آنان که ناتوانی زبان فارسی را دلیلی برای استفاده از کلمات بیگانه می‌دانند آگاه باشند که این زبان نیست که ناتوان است، بلکه این خودشان هستند که در پیدا کردن معادل واژه‌ها، ناتوانند، و این به علت بی‌غیرتی آنان است که زبان فارسی را خوب نیاموخته‌اند».^{۱۱}

شاهد مثال، تابلویی است در سالن پروازهای داخلی فرودگاه مهرآباد که با ملاحظه آن دیگر نمی‌توان گفت «فارسی شکر است». باید گفت «فارسی قند و عسل است!». فکر می‌کنم ذکر خاطره آن خالی از لطف نباشد:

فرستی مغتنم نصیب گردید تا در معیت کارآموزان «دهمین دوره بین‌المللی بانکداری اسلامی» (تهران ۲۹-۱۷ مهرماه ۱۳۷۸) که به ابتکار و مدیریت اداره آموزش و مطالعات نیروی انسانی بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران در تهران برگزار شد، امکان دیداری دوباره از شهر زیبای شیراز فراهم آید.

سفر هوایی را از سالن پروازهای داخلی فرودگاه مهرآباد آغاز می‌کنیم. خوشبختانه قراین نشان می‌دهد که پرواز تأخیر ندارد. به دنبال آخرین اخطار برای سوار شدن به هواپیما، به همراه «پراساو کوچیب‌هاتا» مدیر اداره نظارت بر بانکهای بانک مرکزی هند، که تا حدودی به زبان فارسی آشناست، به در خروجی سالن انتظار نزدیک می‌شویم. در سمت راست سالن، عبارتی توجه «پراساو» را به خود معطوف می‌دارد: «محل خروج کرو پرواز» عبارت را این‌طور می‌خواند «محل خروج کر-و پرواز» و سؤال می‌کند: در اینجا «کر» چه معنی می‌دهد؟! می‌گوییم: باید «کر» و «واو» را باهم بخوانیم و توضیح می‌دهم «کرو» در این عبارت، معادل همان CREW در زبان انگلیسی است که در فارسی به جای آن می‌توان از «خدمه» استفاده کرد. می‌گوید: «خوب، برگردان فارسی آن را چرا به کار نمی‌برید؟» پاسخی ندارم و راستی در توجیه این اختلاط نامتعارف چه می‌توان گفت؟

به شیراز، تجلی‌گاه شعر و ادب و مهد فرهنگ و هنر ایران زمین وارد می‌شویم. در اطراف شهر گشتی می‌زنیم و جاذبه‌های دل‌انگیز این شهر زیبای بی‌همتای کشورمان را از نظر می‌گذرانیم. مرکز شهر و فروشگاه‌های آن گردشگاه بعدی ماست. در موارد عدیده و به مناسبت‌های مختلف، عبارت مشهور «رعایت یا عدم رعایت شئونات» جلب توجه می‌نماید. این قدر این واژه را با همین شکل و شمایل به کار برده‌اند که اگر «شئون»، واژه‌ی صحیح آن را بنویسی یا بگویی، فکر می‌کنند که کفر می‌گویی، صرفاً با این عنری یا دستاویز غیرموجه که «غلط مصطلح» بهتر از صحیح مهجور است! سالها پیش، که پاسداری از زبان و ادب فارسی و درست نوشتن و درست خواندن بیشتر مورد توجه و اعتنا بود، شادروان

دکتر سیدعلی شایگان استاد گرانمایه و فرزانه‌ی ما در دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی آن زمان، آزمون یکی از دانشجویان را از خرداد ماه، به شهریور ماه آن سال موکول نمودند، با این تنبّه که دانشجوی سهل انگار علاوه بر امعان نظر بیشتر بر محتوای درس ایشان (حقوق مدنی) واژه «اناث» را درست تلفظ کند و آن را مسامحتاً با تلفظ نادرست «اناث» بر زبان نیاورد.

معروف است یکی از دانشجویان استاد فقید، بدیع الزمان فروزانفر، به عنوان اعتراض استاد را مخاطب قرار داده و به تعبیر و در سطح دانش خود «مجوز!» نمره غیر قابل قبولش را سؤال می کند.

استاد پاسخ می دهد: به همان «مجوز» که خودتان گفتید!

شاهد مثال دیگر، یادداشت اعتراض یکی از دانشجویان مقطع کارشناسی ارشد یکی از دانشگاههای خودمان است که تصور می کرده است، سؤال منتخب آزمون را به خوبی «توجیه» و حق مطلب را ادا نموده است.

پاسخ استاد بدین دانشجوی معترض کوتاه است و گویا: اولاً توجیه جنابعالی وافی به مقصود نیست و در ثانی، یادتان باشد که توجیه را با «هاء»، «هدایتی» می نویسند نه «حاء»، «حمالی»!

حدود دو سال قبل، در مقاله‌ای تحت عنوان «فارسی را دریابیم»، مندرج در شماره‌ی مورخ ۱۳۷۶/۱۱/۳۰ روزنامه گرامی اطلاعات، راقم این سطور خدای را گواه گرفت که «به عنوان يك شهروند كوچك، هنگامي كه مكرّر در مكرّر، واژگان غلط و آزاردهنده‌ی «دوما!» و نظایر آن را از بر نامه‌های «تناوب صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران» می شنود، این کلمات نادرست و نامأنوس، خدنگ زهر آگینی است که بر قلب او می نشیند!»

دریغ که این تساهل نسبت به کاربرد صحیح کلمات و عبارات، همچنان تکرار می شود و راستی را اگر این عناد نسبت به زبان و ادب فارسی نیست، پس چیست؟ لذاست که نمی توانیم در سایر موارد شاهد این نابسامانی ها و ناهنجاریها نباشیم. کما اینکه هنوز هم در برخی دعوتنامه ها و برنامه های برگزاری کنفرانسها و سمینارها و

حتی سمینارهای دانشگاهی، فرهنگی و ادبی به جای «ناهار» از واژه‌ی «نهار» استفاده می‌شود و جالب‌تر و در واقع شگفت‌انگیزتر اینکه همین سهو و نظایر آن در برخی منشآت و آثار قلمی نویسندگان دانشگاهی مانیز ملاحظه می‌شود.

هنوز هم برخی از مؤسسات معتبر اقتصادی، فزون بر این که واژه‌ی نادرست «آمارها» را به جای «آمار» به کار می‌برند، نتایج فعالیت خود را «ماهپانه» یا «سالپانه» نشر می‌دهند نه «ماهانه» یا «سالانه» و هیچ فکر نمی‌کنند و کسی به آنها نگفته است که عزیزان! پس‌وند «آنه» در زبان فارسی برای رسانیدن حالت و کیفیت است مثل کودکانه، مردانه، زنانه و بنابراین، «ماهپانه» به معنی «ماهی‌وش!» یا «ماهی‌مانند!» است نه آماری که ماهی یکبار نشر می‌یابد یا قصد انتشار «ماهانه» آن را دارید!

و ایضاً واژه‌ی «فوق‌العاده» که به اعتقاد علامه‌ی فقید، استاد محمد قزوینی، سهوی است غیر قابل اغماض،^{۱۲} و نقطه‌نظر در ترجمه‌ی POINT DE VUE یا POINT OF VIEW به جای «نظرگاه» یا واژه‌ی معمول و زیبای اخیر «منظر»، واژه‌ای که مرحوم ذکاءالملک فروغی کاربرد آن - نقطه‌نظر - را غلط محض می‌شمارد.^{۱۳}

البته در تقابل با این آشفتگی، و ناهنجاریها هنوز هم بسیاری افرادی که زبان ملی و قومی خود را پاس می‌دارند و امروز وقتی به خواندن نامه‌ای اداری یا حتی برخی از انتشارات علمی و دانشگاهی می‌پردازند، از این که رسم عافیت از زبان برخاسته است، سخت اندوهگین می‌شوند.

باری، بحث در مقوله‌ی زبان و چند و چون آن، فرصت و مجال بیشتری را می‌طلبد. من نیز همانند استاد گرانمایه دکتر اسلامی ندوشن اذعان دارم که «موضوع پیچیده‌تر از آن است که با چند حرف سرسری بشود حق مطلب را ادا کرد. معجزه‌ای هم در آستین نیست»؛ لکن، با اطمینان می‌گویم این بدان مفهوم نیست که ما همچنان دست روی دست بگذاریم و باز هم بر این نکته تأکید دارم که حفظ و حراست زبان ملی و قومی، از گزند حادثات، بیش از آنچه جنبه‌ی وظیفه‌داشته باشد، یک فریضه است و به دیگر سخن، «حفظ و حراست از مرز و بوم یک کشور به همان اندازه واجد اهمیت است که پاسداری و نگاهبانی از زبان ملی آن کشور، و مگر نه این است که آموخته‌ها و حاصل تجارب استادان، اندیشمندان

و فرهیختگان يك جامعه، در تحلیل نهایی، می باید در قالب و به زبان بومی و ملی یعنی به زبان مادری آن جامعه به دیگران انتقال یابد؟

تردید نمی توان داشت که در نیل بدین آرمان متعالی، تمامی سازمانها و بالاخص دانشگاهها، صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی و نیز مطبوعات کشور و وظیفه ای بس خطیر بر عهده دارند و همانگونه که در مقاله ی سابق الذکر خاطر نشان گردید «فراموش نکنیم که زبان و ادب و فرهنگ ما، که بعضاً با گلوآژه های متبرک کلام الله مجید ممزوج است، به لحاظ الهام از زبان سترگ و بلندپایه عربی یعنی زبان قرآن، نماینده ی اوج اعتلای تاریخ کشور، به شمار می رود. پس چگونه ممکن است به زبان و ادب میهن عزیزمان با چنین گذشته ای پرافتخاری بی اعتنا بود؟

بی نوشت:

۱. «فارسی را پاس بداریم»، اطلاعات، سه شنبه ۷۴/۱۰/۱۲.
۲. حسن گلریز، فرهنگ توصیفی لغات و اصطلاحات علوم اقتصادی، انتشارات مؤسسه بانکداری ایران، ۱۳۶۸، ص ۵۰۹.
۳. سخنرانی ماهانه تحت عنوان «ارزش سهام، انتظارات و نظریه حبابهای عقلایی»، سخنران: دکتر احمد رضا جلالی نائینی، برگزار کننده: مؤسسه تحقیقات پولی و بانکی، بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، تاریخ برگزاری: سه شنبه ۷۵/۱۱/۳۰.
۴. همان مأخذ شماره ی ۱.
۵. مقالات قزوینی، ج چهارم، «کتاب اساطیر»، گردآورنده: ع. جریزه دار، انتشارات اساطیر، چاپ اول، ۱۳۶۲.
۶. عباس اقبال آشتیانی، نویسنده و دانشمند معاصر، در کودکی درودگری می کرد و از آن راه زندگی خود را می گذرانید. شور و شوق دانش اندوزی او را به مکتب خانه کشانید. تصمیم گرفت ساعتی از کار کردن بکاهد و به مزدی اندک قناعت ورزد. زمانی دراز نپائید که به نیروی کار و کوشش، خود را از مکتب خانه به دبیرستان «دارالفنون» و سپس دانشگاه رسانید و بدین ترتیب جوانی گمنام و تهیدست، در اندک مدتی به بالاترین مقامات علمی نایل آمد و بر کرسی استادی دانشگاه تکیه زد (مأخذ: هزار و

- يك حكايت تاريخي، محمود حكيمي، ج اول، به نقل از روزنامه‌ی اطلاعات، مورخ ۲۸ اسفند ۱۳۷۵).
۷. همان مأخذ شماره ۵، نقد «تاريخ عمومي عباس اقبال آشتياني»، ص ۹-۹۵۸.
۸. دكتور محمد علي اسلامي ندوشن، «ايران رالز ياد نبريم» و «بدنبال سايه همای»، انتشارات يزدان، ۱۳۷۳، ص ۲۶-۲۷.
۹. همان مأخذ شماره ۵، ص ۹-۱۰۰۸.
۱۰. در «چند و چون زبان، ادب و فرهنگ فارسي»، گفت و گویی با دكتور محمد علي اسلامي ندوشن، اطلاعات، ۱۳۷۲/۱۱/۵، ص ۶.
۱۱. محمد حسين فروغی، پارسي را پاس بداريم، اطلاعات، ۱۳۷۶/۱۱/۲، ص ۶.
۱۲. همان مأخذ شماره ۵، ص ۹-۹۵۸.
۱۳. محمد علي فروغی، دوره کامل سير حکمت در اروپا، کتاب سوم، «فهرست اصطلاحات علمي»، انتشارات بنگاه مطبوعاتي صفی عليشاه، ۱۳۱۷، ص ۱۷۹.
- ر.ك تلفيقي از مقالات مندرج در اطلاعات ۱۳۷۵/۱۲/۲۸، ۱۳۷۶/۱۱/۳۰ و ۱۳۷۸/۸/۱۳.

گفتار ششم

یادی از بزرگان علم و ادب

کارنامه‌ی زرین

به مناسبت بزرگداشت استاد دکتر عبدالحسین زرین کوب

در خبرهای یازدهمین روزهای سال ۱۳۷۶ چنین آمده بود: «عصر چهارشنبه بیستم اسفند ماه به همت انجمن آثار و مفاخر فرهنگی و مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، با حضور استادان و دانشجویان و دوستان زبان، تاریخ و فرهنگ ایران، مجلسی جهت بزرگداشت استاد زرین کوب منعقد شد».^۱

خبر، بسیار دلگرم کننده و شادی آفرین بود. ای کاش دانشگاه تهران جایگاه اصلی تدریس و تحقیق این استاد گرانمایه فرهیخته نیز بدین مناسبت در تکریم و تجلیل دکتر زرین کوب که احترام به او و معدود بزرگان امثال او، در واقع احترام به خودشان است، گامی برمی داشتند و سهمی هرچند اندک، در اعلام و اجلال و مشارکت در این برگزاری ایفاء می نمودند.

البته این آرمان دیرین برحق، مادام که به گفته استاد فرزانه‌ی گرانقدر دکتر مهدی محقق «دیوان سالاری» دانشگاه‌های ما به «علم سالاری» تبدیل نشود و «محیط دانشگاه از حالت خشکی که در آن هدف معلم فقط درس دادن و هدف شاگرد درس خواندن و امتحان دادن و نمره گرفتن و به مدارك نایل آمدن باشد و روابط انسانی و محبت میان استاد و دانشجو برقرار نگردد»^۲ تحقق نمی پذیرد.

البته شأن و مقام استاد دکتر زرین کوب و دیگر اساتید نام آور زبان و ادب فارسی برتر و بالاتر و اجل از این است که نیاز به تعظیم، تجلیل و تبلیغ داشته باشند و به اصطلاح بخواهند در جامعه‌ی فراموشکار ما خود را مطرح سازند؛ چرا که شاگردان و دانش آموختگانی که از دانش وسیع و عمیق آنان، با کرامت و بی‌منت، برخوردار گردیده‌اند، هرگز یادشان را فراموش نخواهند کرد و چگونه ممکن است خاطره‌ی تابناک و غرور آفرین این نمونه‌های اخلاق، معرفت و فضیلت از قلوب و اذهان یاران و شاگردانشان و از دفتر آیام و «جریده‌ی عالم» زدوده گردد؟ اساتید بزرگواری که از رنج و تلاش پیگیر و خالصانه خود يك عمر شادی آفریده‌اند، بازندگی ساده و بسیار محقری که حقیقتاً در خور يك استاد دانشگاه خاصه در دوران بازنشستگی اش نیست، سوخته‌اند و ساخته‌اند و به يك کلام، تنها با عشق خود: عشق به مجالس پرشور درس و بحث، عشق به پیشرفت علم، تعالی و کمال و نه درجا ماندن و درجا زدن، عشق به کشورشان، زادگاهشان و نظامشان زنده مانده‌اند و خود را زنده نگاه داشته‌اند.

باری، استاد دکتر عبدالحسین زرین کوب، نمونه بارزی است از این بزرگمردان، نام‌آوران فرهنگ و ادب معاصر که بیشترین سالهای پربار زندگانی خود را با مناعت طبع و سعه‌ی صدر و با عشق به مطالعه و تدریس و تحقیق به سر آورده و مبالغه نیست اگر بگوییم: «هیچ کس نیست که دانش آموخته‌ی زبان و ادب فارسی باشد و او را نشناسد، کیست که بخواهد بازندگی، اندیشه و آثار حافظ، غزالی و مولوی آشنا شود و از «کوچه‌رندان» و «فرار از مدرسه» و «پله پله تا ملاقات خدا» بی‌نیاز باشد؟ کیست که بخواهد ناله‌ی مولانا را بشنود و «سرنی» به کار او نیاید؟ کیست که بخواهد با نثر جذاب، چاندار و شیوای فارسی آشنا شود و «کاروان حله» او را نخوانده باشد، کیست که...»^۳

و چنین است که آثار گرانبساز دکتر زرین کوب، علاوه بر عمق محتوا و مضمون، در زیبایی، شیوایی و گیرایی و به يك کلام در فخامت و صلابت نثر فاخر و قلم سحرار او خلاصه می‌شود.

کافی است که از مقدمه‌ی یکی از آثار خواندنی و ماندنی او «از کوچه‌رندان» درباره زندگی و اندیشه حافظ شاهد مثالی بیاوریم:

«اینجا، از کوچه‌رندان چه می‌جویم؟ راه تازه‌ای به شناخت حافظ؛ جایی که در مسجد و خانقاه ردپایی از وی باقی نمانده باشد. نشانش را شاید در کوچه‌رندان بتوان یافت. اما کسی که می‌گوید: «حافظم در مجلسی، تُردی کشم در محفلی»، آن اندازه زرنگی دارد که در کوچه‌رندان هم خود را در چشمهای کنجکاو و بلفضولان پنهان دارد. با این همه تحقیق که در احوال وی کرده‌اند با این همه تفسیر که بر اشعارش نوشته‌اند، هنوز که می‌داند که وقتی وی از عشق و شراب صحبت می‌کند، مقصودش شوق و مستی اهل راز است یا شراب و شاهد شیراز؟ گویی شاعر شیراز از خلال این اشعار بلورین چنان گذشته است که مثل يك جویبار صاف آرام، هیچ رسوبی از خود باقی ننهاده. با چنین احوالی، چگونه می‌توان سایه گریزان این رند جهانسوز را در کوچه‌رندان به دام انداخت؟»^۴

می‌بینید که آوای جانبخش کلام و موسیقی سحرآمیز کلمات چقدر زیبا و دلپذیر و جاذبه‌انگیز است و این شیرینی و لطافت و روانی و واژگانی را که چونان نگین انگشتر می‌درخشند و پرتو می‌افشانند، در آثار نویسندگان و سخنسرایان معاصر و اگر مبالغه‌آمیز نباشد، حتی در سخن‌پردازان متقدم، جز در مواردی معدود نمی‌توان یافت.



دکتر زرین کوب در بیست و هفتم اسفند ۱۳۰۱ در بروجرд چشم به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در همان شهر به پایان رسانید و در عین حال اوقات فراغت را صرف فراگیری علوم دینی و حوزوی کرد. در سال ۱۳۱۹ از زادگاه خود به تهران آمد و در همان سال تحصیلات دبیرستانی را به پایان برد. در سال ۱۳۲۰ در امتحان ورودی دانشکده حقوق شرکت کرد و مقام اول را به دست آورد؛ لکن به رغم ثبت نام در دانشکده حقوق، به اصرار پدر ناچار به ترك تهران شد و در زادگاه خود به کار معلمی پرداخت. استاد زرین کوب در این باره چنین می‌نویسد:

«معلمی عشق من شد و هنوز هم هست؛ در سایه آن توانسته‌ام از تعداد وحشی‌های خردسال تعداد بیشتری انسانهای رسیده و دانا و فرهیخته بسازم. توانسته‌ام تعداد بیشتری از آنها را از تیرگی خوف‌انگیز دنیای وحشی بیرون بیاورم.»^۵

... و این کار کمی نیست. کاری است بسیار خطیر و سترگ. کاری است که

معلمان متعهد و بافضیلت در راه آن از جان مایه می گذارند. شمع وجود نازنیشان در بذل دانش و زکات علم قطره قطره آب می شود، و از آنجا که دل و جانشان با عشق برتر و فراتر از تمامی تعلقات و زخارف چندروزه ی حیات فانی عاریتی پیوندی ناگسستنی دارد، سرانجام «مرغ باغ ملکوت» روح و روانشان از «عالم خاک» به سوی ابدیت، عظمت، زیبایی و گرداننده ی کائنات و افلاک پر می کشد و آرام و سبکبال زندگانی جاوید خود را آغاز می کنند و از این روست که در روایات آمده است: شأن و منزلت معلم با کار و رسالت انبیاء برابر و «مرگب دانشمندان از خون شهدا برتر است».^۶

و همین اشتیاق به ادامه تحصیل و شوق و شور به تدریس و تحقیق در مدارج برتر است که دکتر زرین کوب را به دانشگاه تهران می کشاند. در سال ۱۳۲۴ با کسب رتبه ی اول در آزمون ورودی دانشگاه وارد دانشکده ادبیات می شود. در سال ۱۳۲۷ با کسب عنوان رتبه ی اول از آن دانشکده فارغ التحصیل می شود و سال بعد به دوره دکتری رشته ادبیات راه می یابد.

در سال ۱۳۳۰، در معیت برخی از دانشمندان عصر همچون عباس اقبال آشتیانی، سعید نفیسی، محمد معین، پرویز ناتل خانلری، غلامحسین صدیقی و عباس زریاب خویی به مشارکت در طرح ترجمه ی مقالات برای دایرة المعارف بزرگ اسلام- چاپ هلند- دعوت می شود. در سال ۱۳۳۴ از رساله دکتری خود با عنوان «نقد شعر، تاریخ و اصول آن» زیر نظر استاد بدیع الزمان فروزانفر دفاع می کند و به اخذ درجه دکتری در ادبیات فارسی نایل می گردد و در همان زمان به دعوت استاد فروزانفر، کار و تدریس در دانشگاه را با آموزش تاریخ اسلام، تاریخ ادیان، تاریخ کلام، تاریخ تصوف اسلامی و تاریخ علوم آغاز می کند.

در سالهای ۱۳۴۷ تا ۱۳۴۸ در آمریکا به عنوان استاد میهمان در دانشگاههای کالیفرنیا و پرینستون، به تدریس تاریخ ایران و تاریخ تصوف می پردازد.

در فاصله سالهای ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۶، دکتر زرین کوب مدیریت گروه ادبیات فارسی دانشگاه تهران را بر عهده گرفته و این مسؤولیت همراه پایه گذاری برنامه های جدید تا این زمان ادامه دارد.

همان گونه که اشارت رفت، زمینه ی اصلی کار دکتر زرین کوب مطالعه در تاریخ و

فرهنگ اسلامی و نقد ادبی است. وی با تبخّر در زبان فارسی و تسلط بر زبان و ادبیات عرب و آشنایی با چند زبان زنده اروپایی و مشخصاً انگلیسی و فرانسوی، تاکنون آثار پرازشی را از خود به یادگار گذارده است که ذیلاً به ذکر چند مورد آن می‌پردازیم:

«فلسفه شعر یا تاریخ تطور شعر و شاعری در ایران» که در آغاز جوانی (۱۳۲۳)، در بروجرّد منتشر شد، نقد ادبی (۱۳۳۸)، تاریخ ایران بعد از اسلام (۱۳۴۳)، دو قرن سکوت (چاپ چهارم ۱۳۵۲)، ارزش میراث صوفیه (چاپ سوم ۱۳۵۳)، بامداد اسلام (چاپ دوم ۱۳۵۴)، شعر بی دروغ، شعر بی نقاب (۱۳۶۴)، با کاروان حله (۱۳۴۷)، تکرخت (۱۳۴۷)، فرار از مدرسه (۱۳۵۳)، نه شرقی، نه غربی - انسانی (۱۳۵۴)، تاریخ ترازو (۱۳۵۴)، از کوچه رندان (چاپ چهارم ۱۳۶۴) و دهها مقاله در روزنامه‌ها و فصلنامه‌های داخل و خارج از کشور.

«در تمامی این آثار، با وجود تنوع موضوع و موارد و مطالب، روش و بیان و دید واحدی به چشم می‌خورد و این هماهنگی خاص سبک اوست؛ روش صحیح تحقیق علمی، چیزی که در کارهای ما ایرانیان نادر است. تازگی موضوع و نتایج حاصل یکی از هنرهای دکتر زرین کوب است. از ابتدال گریزان است و در راهی قدم می‌نهد که پیش از او کسی نرفته است. تا به جایی می‌رسد که کسی نرسیده است. مطلب را با دید عمیق فلسفی خاص خود می‌نگرد و به لطیف‌ترین و پرمغزترین فارسی امروز بیان می‌کند: زیبا و شیرین آمیخته به طنز و کنایه، درست به همان زبانی که حرف می‌زند. در سراسر نوشته‌هایش عشقی سوزان زبانه می‌کشد: عشق به ایران و مردم ایران و سرزمین ایران».^۷

تأیید تنی چند از سخنوران نام‌آور معاصر گواه بر این موضوع است. استاد حبیب یغمایی بر آن است که «زرین کوب بی‌هیچ مجامله و اغراق استادی است مسلّم در فنون ادب، در نقد و تحقیق حکمت و تصوّف و شعر و ادب و زبان، نوشته‌های زرین کوب هم مستند است و هم شیرین. در میان معاصران، چون او، استادی جامع اگر هم باشد کم است و براستی [او] موجب افتخار ادب و فرهنگ ایران است.»

از دیدگاه نویسندگان و پژوهنده‌ی فرهیخته، دکتر اسلامی ندرین، «... دکتر زرین کوب یکی از محققان کشور ماست که آشنایی با معرفت ایران و فرهنگی هر دورادر

خود جمع کرده‌اند و در عین پرداختن به گذشته از زمان حال غافل نبوده‌اند و نیز یکی از کسانی است که به دنبال کسب شهرت، از طریق وسایل آسان و ارزان نمی‌روند و از دلچسبی و مسخرگی به دورند و عناوین دانشگاهی و درس در نظر آنان بدون پشتوانه علمی و اخلاقی ارزشی ندارد. زرین کوب، دانشمند آبرومندی است که هم در مقیاس طالب علمان گذشته خود ما و هم در مقیاس غربی‌ها می‌توانیم با خیال راحت همه جا بیرونش آوریم».

دکتر محمد امین ریاحی، از همدرسان دانشگاهی دکتر زرین کوب می‌گوید: «زرین کوب در همان سالهای تحصیلی دانشگاهی مورد احترام استادانی بود نظیر بهار و فروزانفر، اقبال آشتیانی و احمد بهمنیار و آن معلم مهربان و فرشته‌خوی، میرزا عبدالعظیم قریب. زرین کوب در همان سالها دانشمندی بود پخته و دقیق، نه دانشجویی ساده که چشم به دهان معلمین دوخته باشد و دستی به جزوه و یادداشت و [چنین است] که آن زرین کوب جوان، لحظه‌ای از آموختن نیا سود و شب و روز خواند و اندیشید و سفرها کرد و به جایی رسید که امروز دانشمندی با این جامعیت اگر نگوییم بی‌نظیر است، تردیدی نیست که شماره امثال او به تعداد انگشتان دست نمی‌رسد».^۸

در سال ۱۳۳۱ که راقم این سطور افتخار دیدار و آشنایی با این استاد فرزانه گرانقدر را به دست آورد، دکتر زرین کوب ضمن تدریس در مقطع تحصیلی دبیرستانی، دوره دکتری ادبیات را در دانشگاه تهران می‌گذرانید. مقالات پربار او در ماهنامه «سخن» که از مجلات معتبر «ادبیات و دانش و هنر» آن زمان بود، به تناوب درج می‌گردید و در همان ایام، روزنامه «مهرگان» ارگان جامعه لیسانسیه‌های دانشسرای عالی زیر نظر و به سردبیری استاد نشر می‌یافت.

نگارنده در آن زمان، تحصیلات دانشگاهی خود را در دانشکده حقوق دانشگاه تهران آغاز کرده و گهگاه نوشته یا ترجمه‌ای برای درج در روزنامه مهرگان به عنوان استاد ارسال می‌داشت و بعضاً پای را از گلیم خود فراتر نهاد در جلسات هیأت تحریریه روزنامه حضور می‌یافتم. در آنجا بود که با دکتر زرین کوب، دکتر علی اصغر خبره زاده و احمد سمیعی گیلانی و دیگر عزیزانی که نامشان در خاطر من نیست، آشنا شدم. شخصیت والا، برخورد صمیمی، لحن کلام دوستانه و تشویق و ترغیب دکتر زرین کوب آنچنان در روح و روان این

ناچیز تأثیر گذارد که شور و شوق و عشق به زبان و ادب پارسی را در تمامی وجودم بیش از پیش شعله‌ور ساخت و در همان سالها بود که نخستین کتاب این حقیر تحت عنوان «فرهنگ و جامعه ما» با مقدمه‌ی استاد نشر یافت. دریغ است که بخش کوتاهی از مقدمه‌ی فاضلانه‌ی ایشان از نظر خوانندگان گرامی مکتوم بماند:

«... جهاد پرارج و بی‌امان جوانان ما، اکنون دارد در مرحله‌ی قاطع و مؤثری وارد می‌شود. مرحله‌ای که در پی آن شور و نشاط یک رستاخیز فکری و اخلاقی رخ می‌نماید. آثار و مظاهر این شور و نشاط فکری و علمی از هم اکنون پیداست.

جوانان کشور ما، به‌رغم پیران قوم که از هر گونه امکان و وسیله‌ای برای متوقف کردن نهضت فرهنگی و اخلاقی، سود می‌جویند، باروشن‌بینی امیدبخش به کار و کوشش برخاسته‌اند... امروز دیگر نمی‌توان انکار کرد که جوانان کشور ما، در میان این همه کارشکنی‌ها، دشواریهای طاقت‌شکن و توان‌فرسای بیش از آنچه می‌توان از وسایل و امکانات آنها توقع داشت، در نشر و اشاعه فرهنگ پیروزی و کامیابی به دست آورده‌اند و بدون هیچ تردیدی در این راه ازین پس نیز بیشتر خواهند رفت...»^۹

زرین کوب، استاد مسلم تاریخ، فرهنگ و ادب کشور ما را بیش از چهل سال است که مردم کتابخوان و فرهنگ‌دوست می‌شناسند و از شهرت جهانی این ادیب و مورخ گرانقدر همه آگاهند؛ اما زرین کوب شاعر و داستانسرار از نو باید شناخت و درباره آن سخن گفت و چه بهتر که شرح این ماجرا را به عنوان حسن ختام از زبان فریدون مشیری، شاعر و سخن‌پرداز معاصر بشنویم:

«... زرین کوب را بیشتر به نام استاد تاریخ می‌شناسند، اما «درختهای دهکده» شاهکار داستانهای کوتاه اوست. داستانی بسیار پراحساس که نظیر آن را کمتر می‌توان یافت. استاد، داستانهای کوتاه دیگری نیز دارد که در همه‌ی آنها راز و رمزهای دلپذیر نهفته است...»^{۱۰}

فریدون مشیری، آنگاه از نکته و در واقع کشف دیگری سخن به میان می‌آورد که بسیار جالب و خواندنی است: قریحه سرشار و طبع لطیف شاعرانه‌ی استاد!

به نقل از مقاله‌ی جذاب مشیری «... مدتی بود منتظر فرصتی بودم تا درباره

شعرهای استاد زرین کوب - که تاکنون درباره آن سخن نرفته است - چیزی بنویسم. در کتاب «دفتر ایام» نوشته استاد، شعری بلند با نام «با مولانای روم، از سرّنی» سروده استاد درج شده است؛ در نهایت استادی و ظرافت روح و احساس شاعری، شعری همطراز بهترین و زیباترین ابیات مولانا با همه آن نکته سنجی ها و اشارت های ژرف و زیبا که جز با خواندنش نمی توان به آن همه ژرفا و زیبایی پی برد... شعری که اگر گوینده اش را شناسیم یقین می کنیم که از مولانا است و زرین کوب با فروتنی بسیار، هنر شاعری خود را کتمان کرده و هرگز درباره آن سخن نگفته است. درباره این شعر زیبا نیز در پانوشت صفحه می نویسد:

این هم در واقع صدای او (مولانا) است.^{۱۱}

ابیاتی از این قطعه ی زیبا را با هم می خوانیم:

مرحبا ای مایه الهام روح	ای تو خوشتر از شکر در کام روح
بادم تو جان ما را همدمی	وز لب تو طبع ما را خرمی
شاد باش ای شمع انوار هدی	مطلع انوار اسرار خدا
چون ضیاء جان ما از روی تست	دیده جان را همه دل سوی تست
هان و هان ای قصه پرداز خموش	ای سکوت تو همه جوش و خروش
داستان تو که نقد حال ماست	در فضای عشق، پر و بال ماست
چون تو خود افسانه ای در عشق دوست	عشق تو هم رمزی از افسون اوست
حرص را چون نیست پایانی پدید	ز آرزوها دست می باید کشید
گرچه ذوق زندگی در آرزوست	باز، لطف آرزو، در جستجوست
گر روا گردد مرادت بی طلب	تو درون بحر مائی، خشک لب
زندگی بی جستجو، افسردگی است	ناشکفتن، نوعی از پرمردگی است

در آخرین روزهای سال ۱۳۷۶، کتابی بسیار نفیس و پرمحتوا، چونان ستاره ای فروزان در افق مطبوعات کشور درخشید و تا حد قابل ملاحظه ای، کم لطفی، قصور و تعلل سازمان های ذیربط و مشخصاً دانشگاه تهران را در تجلیل از مقام شامخ استاد زرین کوب جبران نمود.^{۱۲}

چقدر باید ممنون ناشر (انتشارات سخن) گردآورنده‌ی محترم و فاضل کتاب (علی اصغر محمدخانی) باشیم و ممنون هر خواننده‌ای که عنایت بدین گونه ادبیات دارد و به انگیزه ذوق شخصی و عشق به فرهنگ و ادب زادگاه خود با مقام و مرتبت بزرگمردان و پاسداران آن بیش از پیش شناسایی و آشنایی حاصل می‌نماید.

کتاب مورد نظر که در منتهای نفاست و در ۶۰۶ صفحه تدوین گردیده است، به دو بخش متمایز و در عین حال مرتبط با یکدیگر تقسیم می‌شود:

بخش اول، «درباره زرین کوب»، و بخش دوم «مقالات دیگر» متضمن آثاری گرانبها، محققانه و پربار از دکتر محمد علی اسلامی ندوشن، ایرج افشار، دکتر منوچهر امیری، دکتر محمد امین ریاحی، دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، دکتر مهدی محقق، دکتر احمد مهدوی دامغانی و شماری دیگر از نویسندگان و ادیبان معاصر و طراز اول کشور که در مسایل و مواضع فرهنگ و ادب مقالاتی بدین مجموعه عرضه داشته‌اند.

لکن، گفتنی است که بخش عمده و اصلی کتاب در واقع به همان بخش نخستین مربوط می‌شود، بخشی که اساساً و تماماً به ذکر جمیل استاد فرزانه‌ی گرانقدر دکتر زرین کوب اختصاص یافته است.

در این بخش، بزرگان و بزرگوارانی همچون دکتر سیدجعفر شهیدی، عبدالله آریان‌فر، عبدالمحمد آیتی و پرویز اذکایی خوانندگان کتاب را از رشحات قلمی و تراوشات فکری خود بهره‌مند ساخته و هر یک از جهات و به گونه‌ای، دوستان و دوستداران دکتر زرین کوب را با شخصیت برجسته و والای او آشنا ساخته‌اند.

بسیار بجا و مناسب است که در آغاز، از استاد دکتر سیدجعفر شهیدی، استاد ممتاز و عالیقدر دانشگاه تهران شاهد مثال آوریم:

«... درباره شخصیت علمی دکتر زرین کوب و پایه تحقیق او چیزی نمی‌نویسم که اگر در این باره بخواهم نوشت، صفحه‌ها باید سیاه کرد. آنان که کتاب‌های او را در زمینه عرفان، تصوف، تاریخ اسلام و نقد شعر دیده‌اند، دانند که در آنچه می‌نویسم مبالغتی نیست. یکی از خصوصیات آقای زرین کوب این است که هیچ حادثه‌ای هر چند هم تحمل آن دشوار باشد او را از کار تحقیق باز نمی‌دارد. در این سالیان، مصیبت‌های سختی را دید

از جمله فقدان برادر، بیماری، عمل جراحی. او با ایمان راسخی که دارد از تألیف و تدریس دست بر نمی‌دارد. همچنان به کار مشغول است و سالی نیست که کتابی ارزنده به مشتاقان و علاقه‌مندان تقدیم نکند.^{۱۳}

«تاریخ در ترازو، درباره تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری»، از جمله‌ی آثار گرانقدری است که به قلم سحر و نقاد دکتر زرین کوب پدید آمده است و همانگونه که آقای پرویز اذکایی در مقدمه‌ی نقد خود بر این کتاب نگاشته‌اند: «... بحث در باب تاریخ و تاریخ‌نگری از دیدگاه ماده‌گرایی تاریخی در میهن ما، نه تنها بی‌سابقه نیست، بلکه آثاری کم و بیش مترتب آمده بود که جای ذکر آنها نیست، منتها نه این چنین به گونه کتابی مستقل و جامع و آکادمیک و نه همراه با دانش و احاطت تاریخی فراوان که مایه برتری آن وجه امتیاز استاد زرین کوب است. دامت افاداته»^{۱۴}

«... پیشتر، دکتر زرین کوب، اندیشه‌های تاریخ‌نگرانه را در مقالات و بعدها مجموعه مقالات - از جمله نه شرقی، نه غربی، انسانی - در بررسی‌های اجمالی تاریخ ایران نمایانده است. اما، این کتاب اختصاصاً در باره همین موضوع و سیر تاریخی آن در ۱۲ فصل تألیف و تحقیق گردیده... اینک برداشت‌ها و یادداشت‌هایی که از دیدگاه کتاب‌گزارانه، بایسته یاد کردن است، موافق با سبک و شیوه بررسی خویش، یعنی به گونه‌ی به‌گزینی ارایه می‌گردد».^{۱۵}

شایان ذکر است که «ترویج مسایل و تاریخ نقد ادبی در ایران و در سطح دانشگاهی»، نخستین بار به کوشش و پیمردی دکتر عبدالحسین زرین کوب استاد فرهنگ تاریخ و ادب ایران انجام گرفته است. نزدیک پنج دهه است که اثر راهگشای ایشان در این ره‌گذر، الهام‌بخش دانشجویان و پژوهندگان ادبیات ایران و علاقه‌مندان به تاریخ نظریه‌های زیباشناختی بوده است.^{۱۶}

به طور خلاصه، آثار گرانقدر زرین کوب از سه مشخصه‌ی اصلی برخوردار است: نخست نثر فاخر، جذاب و شیوای استاد، نثری که به تعبیر خود او در مقام بزرگداشت خواجه‌ی شیراز «مثل یک جویبار صاف آرام، هیچ رسوبی از خود باقی نمی‌گذارد»^{۱۷} کلامی که پایبند هیچ پیرایه‌ای نیست، از قید هر گونه تکلف و تصنعی آزاد است و چون از دل

بر خاسته است، لاجرم بر جان و دل صاحب‌نظران و مشتاقان آثارش می‌نشیند، با خواننده حرف می‌زند و او را به «خاطر خواه» استاد می‌کشانند.

دو دیگر، محتوای کلام استاد که هم از وسعت دید و اطلاعات او مایه می‌گیرد و هم از عمق نوشتارش نشأت می‌پذیرد.

ویژگی سوم، آوای جانبخش کلام، موسیقی سحرآمیز واژگان زیبا، دلپذیر و جاذبه‌انگیزی که چو نان‌نگین انگشتری می‌درخشند و پرتو می‌افشانند و این همان چیزی است که به «جلوه‌های هنر در نثر زرین کوب»^{۱۸} می‌توان از آن یاد کرد.

نثر زرین کوب، در واقع تجسم و تبلوری است از این کلام نغز مولانا:

آدمی مخفی است در زیر زبان این زبان پرده است بر درگاه جان
چونکه بادی پرده را در هم کشید سر صحن خانه شد بر ما پدید

و چنین است که زرین کوب عزیز، در هر مورد که دست به قلم برده است، در ورای هر نوشتار، سیمای نویسنده‌ی آزاده و آزادمنش آن را عرضه داشته است.

در فیلم‌نامه‌ی «کمال الملک» اثر جاودان هنرمند بی‌همتای سینمای ایران «علی حاتمی» عبارتی بسیار زیبا و پرمغز به خاطر مانده است:

«از هزاران هزار ستاره آسمان، یکی می‌شود اختری تابان و ستاره‌ای درخشان». بسیارند نویسندگان و شاعرانی که اوج درخشش آنان به دوره‌ای کوتاه محدود مانده است. شاید تنها حافظ شیراز است که محدود به زمان معین نمی‌شود و اسطوره‌ی جاوید زندگانی پربار خود و معدود نام‌آوران همانند و هم‌طراز خویش را چنین توصیف می‌کند:

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر یادگاری که در این گنبد دوار بماند

پس، کاملتر آن است که بگوئیم: «این صدای سخن عشق است که می‌ماند» ورنه، هر صدا، نغمه و آوایی که ماندگار نمی‌تواند بود. همان آوای جانبخش و دل‌انگیزی که مولانا از آن به نام «بانگ نای» یاد می‌کند و استاد زرین کوب در شعری بلند به نام «با مولانای روم، از سرنی» به راز و رمز آن می‌پردازد.

مسلم است مصاحبت با شاعری صاحب‌دل و آزاده که «هر چه دارد همه از دولت قرآن دارد» و مجالست با عارفی ژرف‌نگر که تمامی عظمت مثنوی و دیوان شمس تبریز او،

جای جای منبعث از کتاب محکم الهی است، انسانی وارسته و دانشمندی فرهیخته به نام زرین کوب را به بار می آورد که در روزگار ما و روزگاران بعدی مایه مباهات و موجب افتخار فرهنگ و ادب این مرز و بوم است.

و این بخشی است که در بررسی زندگینامه، آثار و احوال استاد زرین کوب تا حد قابل ملاحظه ای مکتوم مانده است، اینکه چگونه «روستازاده ای دانشمند»، در مدتی بسیار کوتاه، عالیتین مدارج کمال را می پیماید. در اثر گرانقدر «درخت معرفت: جشن نامه استاد دکتر عبدالحسین زرین کوب» سایه روشنی از این بخش اساسی به چشم می خورد که نیاز به تبیین بیشتری دارد، تبیین این نکته بسیار مهم که «عالم شدن» لزوماً به مفهوم نیل به مراتب فضیلت و معرفت نمی تواند باشد و خوشا بر آنان که سعادت پر خور داری از هر دو منبع فیاض «علم» و «معرفت» را فراچنگ آورده اند، و دکتر زرین کوب، بی تردید، یکی از مصادیق بارز حصول بدین سعادت است.

و این سعادت است که به رایگان نصیب همگان نمی شود. سعادت است که سالها اندیشیدن، مطالعه و پژوهش، تفکر و تدبیر را می طلبد، سعادت است که رمز و راز آن را خواجه شیراز در بیت الغزلی دلپذیر و عرفانی خلاصه کرده است:

کمتر از ذره نه ای، پست مشو، عشق بورز تا به خلوتگاه خورشیدرسی چرخ زنان!

و راستی را که اندیشمند گرانمایه، دکتر عبدالحسین زرین کوب، گواه روشنی بر این تحول است: سیر در مراحل و مدارج کمال، بالا رفتن، اوج گرفتن و سرانجام به سر منزل معبود و معشوق ازلی رسیدن و به ابدیت پیوستن.

پی نوشت:

۱. جامعه، شماره ۲۶، ۲۰ اسفند ۱۳۷۶، ص ۹.
۲. دکتر مهدی محقق، باز هم به یاد دکتر موسی عمید، اطلاعات، ۷ دیماه ۱۳۷۶. این مقاله ای عالمانه و فاضلانه در واقع یادی است دوباره از شادروان استاد دکتر موسی عمید و تشکر استادی گرانمایه از

- شاگرد ناقابل خود به خاطر مقاله‌ی او در مقام بزرگداشت دکتر عمید که قبلاً در شماره‌ی مورخ ۲۰ آذرماه ۱۳۷۶ گرامی نامه اطلاعات درج گردیده بود.
۳. علی اصغر محمد خانی، نگاهی به زندگی و آثار دکتر عبدالحسین زرین کوب، «حکایت همچنان باقی...»، اطلاعات، ۸ دیماه ۱۳۷۲، ص ۶.
۴. از کوچه رندان، درباره زندگی و اندیشه حافظ، انتشارات امیرکبیر، ص ۱۱.
۵. علی دهباشی، بزرگداشت عبدالحسین زرین کوب، یادگاری که در این گنبد دوار بماند، جامعه، ۲۰ اسفند ۱۳۷۶، ص ۹.
۶. مداد العلماء افضل من دماء الشهداء.
۷. مأخذ شماره ۵، همان صفحه.
۸. همان.
۹. علی اصغر هدایتی، فرهنگ و جامعه ما، با مقدمه عبدالحسین زرین کوب، ضمیمه روزنامه قیام تهران، ۱۳۳۱.
- ۱۰ و ۱۱. همان، مأخذ شماره ۵.
۱۲. درخت معرفت: جشن نامه استاد دکتر عبدالحسین زرین کوب، گردآورنده: علی اصغر محمد خانی، انتشارات سخن، ۱۳۷۶.
۱۳. دکتر سیدجعفر شهیدی، برگ‌هایی زرین از دفتر زندگی زرین کوب یا خاطراتی چند، مندرج در مأخذ شماره ۱۲، ص ۱۰۴.
۱۴. پرویز اذکایی، تاریخ در ترازو، مندرج در مأخذ شماره ۱۲، ص ۶۵.
۱۵. همان، ص ۶۵ و ۶۶.
۱۶. محمود عبادیان، مروری بر برخی ارزشهای «تقد ادبی»، مندرج در مأخذ شماره ۱۲، ص ۱۰۷.
۱۷. دکتر عبدالحسین زرین کوب، از کوچه رندان، درباره زندگی و اندیشه حافظ، انتشارات امیرکبیر، ص ۱۲.
۱۸. عنوان مقاله‌ای از محمد مهیار، مندرج در مأخذ شماره ۱۲، ص ۱۳۱.
- ر.ک روزنامه اطلاعات، تلفیقی از مقالات مندرج در شماره چهارشنبه ۱۳۷۶/۱۲/۲۷ و پنجشنبه ۱۳۷۷/۱/۲۰.

افول ستاره‌ای در خشان

به انگیزه‌ی رحلت عالم ربانی و دانشمند گرانمایه، شادروان استاد محمدتقی جعفری

الحمد لله الذی هدینا لهذا ما کنا لنهتدی لولا ان هدینا الله^۱

سخن را با گزیده‌ای از آیات برگزیده‌ی کتاب محکم الهی آغاز می‌کنم و یقین دارم که روح پرفتوح آن استاد فرزانه‌ی گرانمایه نیز از این گزینش خرسند است: چرا که این آیات آسمانی حدیث گویایی است از زندگینامه‌ی استاد و لذاست که او نیز مانند همه‌ی عارفان و سالکان وادی شریعت و طریقت در بازپسین لحظات زندگانی در این جهان عاریتی فانی، مصداق و در واقع مخاطب یا ایتها النفس المطمئنه، ارجعی الی ربک راضیه مرضیه، فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی^۲ قرار می‌گیرد و جان به آفریننده‌ی جان و جانان می‌سپارد. عاش سعید او مات سعید او.

فرق است میان هزاران هزار آدمیان عافیت خواه «آخوربین»، آنان که تا آخرین لحظات عمر بر باد رفته و بی‌ثمرشان جز به تعلقات و زخارف دنیوی نمی‌اندیشند و بزرگمردانی عاقبت اندیش و «آخریین»، آنان که همواره به فکر و ذکر خدایند، آنان که در آخرین لحظات حیات خود تنها و تنها به معبود و معشوق و مراد و مقتدای خود می‌اندیشند و می‌گویند: «... دعا کنید. دارم جلد ۲۸ شرح نهج البلاغه را می‌نویسم. دعا کنید بتوانم این

شرح را تمام کنم». پنداری هیچ غمی و المی در میان نیست. کدام بیماری و کدامین معالجه و درمان؟ استاد، باز هم با همان روحیه‌ی والا و با همان صلابت می‌گوید: «آقا نهج البلاغه عجب دریایی است. من از نوجوانی با این کتاب مأنوس بودم. اما در آن روزها این طور نمی‌فهمیدم. آقا آدم گاهی يك مطلبی را می‌خواند، يك چیزی هم می‌فهمد. بلا تشبیه خاك بر سر من و تمثیل من. خیال می‌کند مطلب را گرفته، اما نه. آقا من این روزها تازه دارم می‌فهمم که ما در فهم نهج البلاغه و معرفی آن قصور کرده‌ایم. باید از ساحت مقدس امیر المؤمنین (ع) عذر بخواهم که کوتاهی کرده‌ام. آقا دعا بفرمایید که بتوانم این کار را تمام کنم».^۳

این بازپسین کلام قصار گهربار استاد، به نقل از دکتر احمد جلالی، نویسنده‌ی صاحب قلم و اندیشمند، ابیاتی از غزل بسیار زیبا و شیوای خواجه‌ی شیراز را از زبان شاگردان و رهروان او متبادر به ذهن می‌نماید:

صلاح کار کجا و من خراب کجا	بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا
چه نسبت است به رندی صلاح و تقوی را	سماع و عظم کجا، نغمه‌ی رباب کجا
ز روی دوست، دل دشمنان چه دریابد	چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا
قرار و خواب ز حافظ طمع مدارای دوست	قرار چیست؟ صبوری کدام؟ خواب کجا؟ ^۴

«از کوچه‌های نزدیک میدان خراسان، در جنوب تهران که می‌گذشتیم به منزل قدیمی و فرسوده‌ی استاد می‌رسیدیم. برای زیارت استاد باید از پله‌های آجری ساییده و شکسته‌ای بالا می‌رفتیم که آشکارا فقط برای سهولت رفت و آمد مراجعان ساخته شده بود. اتاقی ساده و بزرگ که همه دیوارهای آن، جز در و پنجره، پوشیده از کتاب بود و کتابخانه شخصی و مفصل استاد را در خود جای داده بود، محل ملاقات استاد با مراجعانی که گروه گروه برای درسی یا سؤالی یا تقاضای سخنرانی، یا زیارت استاد، بی‌وقفه حضور می‌یافتند. مراجعه کننده خود در شگفت می‌ماند که استاد با این همه مراجعات، این آثار پراچ را کی می‌نگارد؟»^۵

و این سؤالی بود که راقم این سطور، در همان ایام و بعدها در ایامی که منزل استاد به خانه‌ای مشابه در بزرگراه آیت الله کاشانی نقل مکان یافت، همواره در ذهن داشت. برای این

حقیر و چند تن از دوستان دانشگاهی او، تشرف به محضر مبارك استاد گرانمایه‌ی فرزانه، علامه محمد تقی جعفری، سعادت‌ی بود که پنجشنبه شب‌ها در فواصل دور و نزدیک نصیب می‌گردید.

در یکی از این شبها، پای را از گلیم خود فراتر نهاده از استاد پرسیدم آیا تأهل اختیار فرموده‌اند؟

استاد در پاسخ لبخندی زدند و فرمودند: آقا، این جوان که جای آوردند و از شما پذیرایی می‌کرد، نوه‌ی من هستند! خوب، حالا بگویید علت این سؤال چیست؟

عرض کردم: استاد بزرگوار، شاگرد ناقابل شما، هر زمان که افتخار تشرف به محضر مبارک‌کنان را بدست می‌آورد، با تحیر و نه با تعجب، به مجموعه‌ی آثار حضرت تعالی در کتابخانه منحصر به فردتان می‌نگرد: ۱۹ مجلد شرح و تفسیر نهج البلاغه‌ی مولا علی علیه السلام و ۳۰ مجلد اثر منتشر شده در زمینه‌ی فقه، فلسفه، شیعه، تاریخ و تفسیر قرآن مجید که همگی زینت بخش کتابخانه‌ی استاد است. فزون بر این، ۲۰ مجلد اثر منتشر نشده^۶، متن سخنرانیهای متعددی که در کنفرانسهای بین‌المللی ایراد فرموده‌اید و مکاتبات با مشاهیر جهان در عرصه‌ی علوم و بالاخص مسایل و مباحث فلسفی. آیا این حیرت‌آور نیست؟

استاد باز هم لبخندی زدند و فرمودند: خیر: حیرت‌آور نیست. پاسخ این سؤال برمی‌گردد به خودتان که از محققان و مدرّسان اقتصادید. اما اقتصاد به مفهوم دقیق خود یعنی اعتدال و رعایت تناسب و توازن. من برنامه‌ی کار و مطالعات علمی خود را به گونه‌ای تنظیم کرده‌ام که لطمه‌ای به امور خانوادگی‌ام وارد نیابد. هر دو برنامه را در حد متناسب و به قول شما در حد «اوپتیمم» تنظیم کرده‌ام و لذا تاکنون با مشکلی مواجه نشده‌ام.

آری، درست است که پیشرفتهای علمی استاد جعفری و امثال او را، به يك معنی، می‌توان متناسب به قریحه‌ی سرشار، ذهن وقاد و خلاصه هوش و نبوغ آنان دانست، لکن، رعایت «نظم در امور» که همواره از جانب پیشوایان شریعت مقدس ما توصیه و تأکید شده است، بی‌تردید، در حصول موفقیت‌های این بزرگمردان نقش بسیار سازنده و اساسی داشته است.

رهبر اندیشمند و بنیانگذار انقلاب اسلامی، امام راحل (ره)، در اثبات این واقعیت،

بهترین نمونه و شاهد مثالند. شاهد مثال دیگر، فقیه عالیقدر آیت الله العظمی حاج ملا علی کنی (رض) است. در زندگینامه این بزرگوار می‌خوانیم که به قصد مطالعه‌ی شبانه و عدم مزاحمت برای اهل بیت، چراغ پیه‌سوز خود را (که با چراغهای نئون امروز قابل مقایسه نبوده است) به دست می‌گرفتند، از پله‌های منتهی به سرداب منزلشان در حضرت عبدالعظیم (ع) پایین آمده، عبای خود را در محوطه‌ی سرداب پهن می‌کردند و به رغم کھولت و ضعف مزاج، تپاسی از شب به مطالعه، تحقیق و تتبع می‌پرداختند.^۷

معلوم است که از هزاران اختر موجود در کهکشان، یکی می‌شود ستاره‌ای فروزان که تمامی ستارگان آسمان را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد.

دانشمند گرانپایه‌ی بی‌همتا، شادروان استاد محمدتقی جعفری یکی از این ستارگان درخشان است، شخصیتی که علامه‌ی شهید، حضرت آیت الله سید محمد باقر صدر، سالها پیش در نامه‌ای خطاب به ایشان نوشت: «به پیشگاه برادر بزرگوار و پناهگاه آرزوها، فقیه، اصولی، فیلسوف، متکلم، حجت الاسلام والمسلمین، علامه شیخ محمد تقی جعفری دام‌عزه با شادمانی نامه‌ی ارجمند شما را زیارت کردم و با تمام اندیشه و عواطفم آن را قرائت کردم. چگونه آن را چنین مشتاقانه نخوانم در حالی که در آن شعاعی است از نور کسی که بر جهان اسلام با علم و فضل و نظریاتش و تحقیقاتش نور افشانی می‌کند.

من سیاست‌گرایی می‌کنم از اهتمام و لطف پرارج شما در مورد کتاب «اقتصاد ما»^۸ و می‌خواهم به برادر فاضل عبدالعلی (سپهبدی) یادآوری کنم که ایشان چگونه در انتظار من مانده است، پس از اینکه از محضر شریف حضر تعالی چنین اجازه‌ای صادر شده است.

من دوست دارم مشخص کنم که اجازه‌ی شما، اجازه‌ی من است و اراده‌ی شما اراده من و پذیرش و رضای شما پذیرش و رضای من، قربان شما ای برادر، هیچ دلیلی بر توقف، پس از رضایت شما وجود ندارد».^۹

«شادروان علامه محمدتقی جعفری، بیست و سه ساله بوده است که در نجف اشرف از آیت الله شیرازی اجازه مکتوب اجتهاد دریافت داشته و از آن تاریخ تا هنگام ارتحال پیکر پاکش به ملکوت اعلی، لحظه‌ای از جهد بلیغ و عالمانه در راه تعالی اندیشه‌های والای بشری و نشر معارف اسلامی درنگ نورزید. محبوبیت استاد از یکسوی و آثار گرانقدر و

متنوع ایشان از سوی دیگر، نمایانگر این جهاد فکری عظیم است.^{۱۰} از علایق دیرپای استاد محمدتقی جعفری، عشق و ارادت خالصانه و صادقانه‌ی او به پیشگاه مولی‌الموحدین، امیرالمؤمنین، حضرت علی علیه السلام است. ۲۷ مجلد شرح و تفسیر نهج البلاغه، نشانه‌ای است از این علاقه‌ی وافر که تا بازپسین لحظات حیات - چنانکه گذشت - با او همراه و دمساز بوده است.

مراد و مقتدای دیگر او، مولانا جلال‌الدین و به تکیه‌ی کلام استاد، ملای رومی است. تجلی عشق و ارادت استاد جعفری را به این شاعر و فیلسوف بزرگ در چهارده مجلد «تفسیر و نقد و تحلیل» مثنوی ملاحظه می‌کنیم.

در این مجلدات است که تفکرات، جهان‌بینی و انسان‌شناسی مولانا جلال‌الدین از اشعارش استخراج می‌شود و به متفکران شرق و غرب عرضه می‌گردد. در این مجلدات، در بررسی افکار و عقاید مولانا، روشی جدید را می‌بینیم که جهان‌بینی و انسان‌شناسی مولانا را از نظر دینی، علمی، روانی، فلسفی و اخلاقی مورد تفسیر و نقد و تحلیل قرار داده است و نتایج حاصل از این تحقیق عمیق و جامع‌الاطراف به قلمرو فرهنگ مشترک شرق و غرب در زمینه‌ی فرهنگ اسلامی پرتوافشانی می‌نماید.

استاد جعفری، این مجلدات را به «تکاپو کنندگان در راه پیشبرد شخصیت انسانها در هر دو قلمرو فرد و اجتماع» تقدیم نموده است.

مقدمه‌ی بر این مجلدات که بعدها در دو مجلد خلاصه و از سوی «شرکت انتشار» به مشتاقان و دوستداران مولانا و استاد محمدتقی جعفری عرضه گردید، به تنهایی نشانه‌ای است از راز و نیاز خالصانه و عاشقانه به درگاه ذات لایتنای هستی بخش کاینات در نجات انسان گمگشته و سرگشته‌ی امروز و سیر او در مراحل کمال و فضیلت و رهایی از ذالت و شقاوت که با نقل قسمتی از آن و با آرزوی شادی روح پرفتوح آن استاد گرانمایه‌ی فرهیخته، این نوشتار ناچیز را به پایان می‌بریم:

«ای خدا، ای فضل تو حاجت روا

سپاس بی‌پایان مقام شامخ ربوبی تراست که چراغ فضل و عنایت بنده پرورت را فراراه ما گرفتی تا توانستیم در راه خدمت ناچیز به انسان‌ها که اشتراك در يك ایده آل، همه

آنها را اعضاء يك پيكر خواهد ساخت، گام برداريم.

ای خدا، ای خالق بی چون و چند

تویی که شوق وصال به زیبایی مطلق و کمال را در دل ما ایجاد کرده لحظاتی دلهای ما را به حرکت به سوی آنها می‌شورانی، به یقین می‌دانم که اگر ما را شایسته‌ی این وصال نیافریده بودی، این همه شور و هیجان در دل ما پدید نمی‌آوردی، اگر نمی‌خواستی عطا فرمایی به ما نشان نمی‌دادی.

ما نبودیم و تقاضا مان نبود لطف تو ناگفته‌ی ما می‌شنود

بارالها، توفیق و عنایات ربانی خود را در این دوران که اصول عالی انسانی یکی پس از دیگری به دست هواپرستان خیره‌سر ناخودآگاه‌رو به سقوط می‌رود، شامل حال ما فرما. و توشه‌ای از اخلاص برای سیری کردن این راه طولانی و بس دشوار که در پیش گرفته‌ایم (به ما) عطا کن، باشد که تا آستانه‌ی مقصدمان که جز خدمت ناچیزی به انسانها - که همگی نهال باغ تو می‌باشند - چیز دیگری نیست، شادمانه گام برداریم.^{۱۱}

پی‌نوشت:

۱. قسمتی از آیه‌ی ۴۳، سوره‌ی مبارکه‌ی الاعراف.
۲. آیات ۲۷-۳۰، سوره‌ی مبارکه‌ی الفجر.
۳. دکتر احمد جلالی «آخرین دیدار استاد جعفری و آخرین درس او»، اطلاعات چهارشنبه ۱۳۷۷/۸/۲۷، ص ۲.
۴. دیوان حافظ شیرازی، انتشارات انجمن خوشنویسان ایران، با همکاری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۲.
۵. کیهان فرهنگی، استاد علامه محمد تقی جعفری، «معمای حیات قابل حل نیست مگر اینکه ابدیت در مقابل آن باشد»، مهرماه ۱۳۶۳، ص ۳.
۶. تازمان دیدار نگارنده با استاد جعفری، حدوداً سال ۱۳۶۴.
۷. دکتر سیدعلی اصغر هدایتی، «راز هستی»، اطلاعات، یکشنبه ۱۳۷۷/۱/۲۳، ص ۶.

۸. برای مزید اطلاع خوانندگان نکته سنج روزنامه‌ی گرامی اطلاعات یادآور می‌شود که تاکنون سه تن از مترجمان عالیقدر ما به ترجمه‌ی این اثر گرانسنگ «اقتصادنا» (اقتصاد ما) به زبان فارسی دست یازیده‌اند. فاضل ارجمند عبدالعلی سیهیدی که در نامه‌ی شهید صدر به استاد محمدتقی جعفری ذکر خیر ایشان به میان آمده است، محمد کاظم موسوی بجنوردی محقق گرانمایه و رئیس دایرةالمعارف اسلامی، مترجم و محقق اندیشمند و توانا مهدی فولادوند، اجرهم جميعاً عندالله مشکورا.

۹. همان مأخذ شماره ۵، همان صفحه.

۱۰. همان.

۱۱. محمدتقی جعفری، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی جلال‌الدین محمد بلخی (در دو جلد) شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۹، مقدمه.

● ر. ک روزنامه اطلاعات، یکشنبه ۱۳۷۷/۹/۸.

ابعاد گوناگون شخصیت استاد شهریار در آئینه آثارش

سخن از شاعر آزاده و درد آشنایی است که سراسر زندگانی پربارش از عشق و آزادی و دلدادگی موج می‌زد، سخنسرایی که تمامی ذرات وجودش با محبوب و معبود ازلی خود پیوندی جاودانه داشت، عارف وارسته‌ای که از همه‌ی تعلقات عاریتی و تمنیات آنی فانی این جهان زودگذر ناپایدار گسست و به دنیایی سرشار از ابدیت، عظمت و زیبایی پیوست.

آری، سخن از شهریار است. شاعری که به یمن تقرب به پیشگاه ذات اقدس پروردگار بی‌همتا و از برکت انفاس طیبیه‌ی ائمه‌ی هدی، در آن هنگام که سرپای وجودش آکنده از شوق و شور و قلبش مالا مال از عشق به مولای متقیان علی علیه السلام است، صلا‌ی شکوه و عظمت کلام را به اوج اعلی می‌رساند و چکامه‌ای می‌سراید که تا دنیا دنیا است به نام او و به یاد او در جریده‌ی عالم ثبت است و گذشت زمان هرگز غبار کهنگی و فراموشی بر آن نمی‌نشانند:

علی ای همای رحمت، توجه آیتی خدا را	که به ماسوا افکندی، همه سایه‌ی خدا را
دل اگر خداشناسی، همه در رخ علی بین	به علی شناختم من، به خدا قسم، خدا را
به خدا که در دو عالم، اثر از فنا نماند	چو علی گرفته باشد، سرچشمه‌ی بقا را
مگر ای سحاب رحمت، تو به باری، ار نه دوزخ	به شرار قهر سوزد، همه جان ماسوا را

بروای گدای مسکین، در خانه علی زن
 به جز از علی که گوید به پسر که: قاتل من
 به جز از علی که آرد، پسری ابو العجایب
 چو به دوست عهد بندد، میان پاکبازان
 نه خدا توانمش خواند، نه بشر توانمش گفت
 به دو چشم خونفشانم، هله ای نسیم رحمت
 به امید آنکه شاید، برسد به خاکپایت
 چو تویی قضایگردان، به دعای مستمندان
 چه زنم چونای هر دم، زنوای شوق اودم
 همه شب در این امیدم، که نسیم صبحگاهی
 زنوای مرغ یا حق، بشنو که در دل شب
 که نگین پادشاهی، دهد از کرم گذارا
 چو اسیر تست اکنون، به اسیر کن مدارا
 که علم کند به عالم، شهدای کربلارا
 چو علی که می تواند که به سر بردو فارا
 متحیرم، چه نامم؟ شه ملک لافتی را
 که ز کوی او غباری به من آر، تو تیارا
 چه پیامها سپردم، همه سوز دل صبارا
 که ز جان ما بگردان، ره آفت قضارا
 که لسان غیب خوشتر بنواز داین نوارا
 به پیام آشنایی، بنواز آشنار
 غم دل به دوست گفتن، چه خوشست شهریارا

کودکی و نوجوانی

سید محمد حسین بهجت تبریزی، متخلص به شهریار، فرزند حاج میر آقا خشکنابی که از وکلای درجه اول تبریز و از دانشمندان و اهل ادب بود، در سال ۱۲۸۳ شمسی هجری در تبریز متولد شد.

شهریار، ایام کودکی را در خشکتاب که مسقط الرأس اصلی خانواده او بوده سر برد. تحصیلات ابتدایی را با قرائت گلستان و نصاب در مکتب آن قریه و پیش پدر شروع کرد و در همان اوان، با دیوان حافظ شیراز آشنایی پیدا کرد.

بعدها، سیکل اول متوسطه را در مدرسه ی متحده ی فیوضات به پایان رسانید. در سال ۱۳۰۰ به تهران آمد و تحصیلات متوسطه را در دارالفنون تکمیل نمود و وارد مدرسه ی طب شد و پس از پنج سال تحصیل، کمی قبل از اخذ دیپلم، مدرسه را ترک گفت. مدتی در تهران بود. در سال ۱۳۱۰ وارد خدمت دولت شد و سپس راهی خراسان گردید. تا سال ۱۳۱۴ در آن سامان بود. بعداً به تهران آمد و وارد خدمت بانک کشاورزی شد. در سال ۱۳۱۶، سه سال بعد از فوت پدرش، سفری برای دیدار خویشاوندان به تبریز نمود و در آن دیار ماندگار شد.^۲

جوانی و میانسالی

جوانی و میانسالی شهریار، چنانکه از غالب اشعار او مستفاد می‌شود، دورانی است که سراسر آن با عشق و هیجان و سوز و گداز شاعرانه و عاشقانه همراه بوده است، در همین ایام است که شاعر بلندپایه‌ی ما، در شرایطی که تحصیلات پزشکی را به آخرین مراحل خود رسانیده است، انقلابی در روح سرکش و جان شیفته‌اش رخ می‌دهد، پیوند با درس و مشق و دفتر و کتاب را به اصحاب مدرسه می‌سپارد و در این شرایط بیتی زیبا و دل‌انگیز از حافظ شیراز، ترجمان احساس عمیق سرشاری است که تمامی وجود او را فراگرفته است:

از قیل و قال مدرسه حالی دلم گرفت يك چند نیز خدمت معشوق و می‌کنم
اما دریغ و درد که گلچین زمانه «لاله» آتشین او را از گلزار پرطراوت زندگانی
می‌رباید و شهریار را با دنیایی از غم و حرمان تنها می‌گذارد. غزلواره‌ی دلنشین «داغ
لاله» در این رابطه، انقلاب درونی شاعر گرانیای ما را به بهترین وجه به تصویر
می‌کشد.

بیداد رفت لاله‌ی بر باد رفته‌را	یارب خزان چه بود بهار شکفته‌را؟
هر لاله‌ای که از دل این خاکدان دمید	نو کرد داغ ماتم یاران رفته‌را
وای ای مه‌دو هفته، چه جای محاق بود؟	آخر محاق نیست که ماه‌دو هفته‌را
بر خیز لاله! بند گلو بند خود بتاب	آورده‌ام به دیده، گهرهای سُفته‌را
ای کاش، ناله‌های چون من بلبل‌ی حزین	بیدار کردی آن گل در خاک خفته‌را
یارب چها به سینه‌ی این خاکدان در است	کس نیست واقف اینهمه راز نهفته‌را
لعلی نسفت کلك در افشان شهریار	در رشته چون کنم درو لعل نسفته‌را ^۲

زمان، به سرعت می‌گذرد، و هنوز خاطره‌ی حزین این غم جانکاه در لوح ضمیر
شهریار جوان همچنان ماندگار و پایدار است که ضایعه‌ای دیگر، عمیق‌تر و جانکاه‌تر از
اندوه پیشین، دل و جان و روح و روان او را آماج خود قرار می‌دهد: ضایعه‌ی جبران‌ناپذیر
فقدان مادر... و چنین است که شهریار، احساس قلبی خود را در قالب، منظومه‌ای بیان
می‌کند که به نام منظومه‌ی «ای وای مادر» موصوف است، منظومه‌ای که بی‌تردید، یکی از

زیباترین و دلکش‌ترین اشعاری است که در زبان و ادب فارسی به یاد و خاطره‌ی مادر سروده شده است.^۴ آخرین بند این منظومه‌ی دل‌بند را با هم می‌خوانیم:

باز آمدم به خانه، چه حالی، نگفتی
دیدم نشسته مثل همیشه کنار حوض
پیراهن پلید مرا باز شسته بود
انگار خنده کرد، ولی دل شکسته بود
بردی مرا به خاک سپردی و آمدی؟
تنها نمی‌گذارمت بینوا پسر!
می‌خواستم به خنده در آیم ز اشتباه
اما، خیال بود
ای وای مادرم^۵

وبدینگونه است که شهریار، شاعر آزاده‌ی گرانمایه، جوانی پر رمز و راز و سراسر سوز و گداز خود را در غم هجران عزیزان و یاران از دست داده به پایان می‌برد و در غزلواره‌ای بس شیوا و دل‌انگیز تصویری تمام‌نما از این ایام را بدست می‌دهد:

از زندگانیم گله دارد جوانیم	شرمنده‌ی جوانی از این زندگانی‌ام
دور از کنار مادر و یاران مهربان	زال زمانه کشت به نامهربانیم
دارم هوای صحبت یاران رفته‌را	یاری کن ای اجل که به یاران رسانیم
پروای پنجروز جهان کی کنم که عشق	داده نوید، زندگی جاودانیم
گوش زمین به ناله‌ی من نیست آشنا	من طایر شکسته‌پر آسمانیم
گیرم که آب و دانه دریغم نداشتند	چون می‌کنند با غم بی‌همزبانیم؟
شمعم گریست زار به بالین شهریار	من نیز چون تو همدم سوز نهانیم ^۶

شاید قسمت این بوده است که نامرادیها و تلخکامیهای این دوران، پیوند عمر او را در صحیفه‌ی روزگار جاودانه‌تر سازد، چنانکه مسعود سعد سلمان، شاعر بلند آوازه‌ی عصر غزنویان نیز در قصیده‌ی بلند «حصار نای» بدین معنی اشارتی دارد:

گردون به درد ورنج اگر کشته‌د مرا پیوند عمر من نشدی نظم جانفزای^۷

ویژگیهای آثار

ویژگیهای آثار شهریار را باید در ویژگیهای افکار و روحیات خود او بجوئیم، چنانکه حدیث عشق را نیز به گفته‌ی مولانا باید در حدیث عشق جستجو کنیم:

عشق را از کس مپرس از عشق پرس عشق ابر در فشانست ای پسر
ترجمانی منش محتاج نیست عشق خود را ترجمان است ای پسر

ویدین سان، آثار شهریار نیز ترجمانی است از روح پاک، طبع لطیف، قریحه‌ی سرشار و شخصیت والای معنوی او. در کلام شهریار، الفاظ و کلمات تحت الشعاع مفاهیم و مضامین است، بی آنکه پای بندهیچگونه تکلف و تصنعی باشند، آثار شهریار و بالاخص غزلیات او نمایانگر احساس عمیق شاعری است و ارسته و درد آشنا که عشق و شیدایی و دلدادگی در عطر یکایک گلوآه‌های کلام او موج می‌زند و چون از دل برخاسته است لاجرم بر دل می‌نشیند.

«... در شعر فارسی، شهریار، از نخستین کسانی است که میان زبان تغزلی و غنایی و تصاویر و تعابیر مدرن و معاصر پیوندی استوار برقرار کرد و در شعر، این دو قطب را به هم نزدیک نمود.»^۸

در آثار شهریار، خاصه در غزلواره‌های ناب او، قبل از هر چیز موسیقی واژگان الهامی آنهاست که خواننده و شنونده را سرمست می‌کند و جان و دل او را از رایحه‌ی کلام فاخر استاد عطر آگین می‌نماید.

به عنوان نمونه، از غزلواره بسیار زیبای «شرم و عفت» و منظومه‌ی بی‌همتای «حیدر بابا» به زبان آذری که هر دو از شاهکارهای مسلم زبان و ادب فارسی است شاهد مثال می‌آوریم:

نالدم پای که چند از پی یارم بدوانی	من به او می‌رسم آخر، تو که دیدن نتوانی
من سراپا همه شرمم، تو سراپا همه عفت	عاشق پا به فرارم، تو که این راز ندانی
چشم خود در شکن خود بنهفتم که به دزدی	یک نظر در تو به بینم، چون تو این نامه بخوانی
به غزل چشم تو سرگرم بدارم من و زیباست	که غزالی به نوای نی محزون بچرانی
از سر هر مژه‌ام خون دل آویخته چون لعل	خواهم ای باد، خدارا که به گوشش برسانی

گرچه جز زهر من از جام محبت نجشیدم ای فلک زهر عقوبت به حبیبم نجشانی
 اشکت آهسته به پیراهن نرگس بنشیند ترسم این آتش سوز از سخن من بنشانی
 تشنه دیدی به سرش کوزه‌ی تهمت بشکانند شهریار اتو بدان تشنه‌ی جان سوخته‌مانی^۹

می‌بینید که واژگان منتخب چقدر منسجم و هماهنگ و زیباست و شیوا؛ نازکی خیال، قدرت تخیل، تعابیر بدیع و موسیقی کلمات را در این غزل شورانگیز ملاحظه می‌کنید؟ آیا زیباتر، شیواتر، عالی‌تر و نزدیک به دل‌تر از این غزل دلنشین - جز در مورد خواجه‌ی شیراز و شیخ اجل - در هیچیک از گویندگان و سرایندگان ما سراغ دارید؟ می‌رسیم به منظومه‌ی بی‌همتای «حیدربابا»^{۱۰}، منظومه‌ای که به تنهایی نیز می‌توانست سراینده آن را جاودانه سازد:

«حیدربابا، آن زمان که رعد و برق‌های شمشیربازی می‌کنند، و امواج رودخانه‌های غرش کنان رویهم می‌غلطند و می‌روند و دخترانت، صف بسته و به تماشای امواج دل داده‌اند، سلام می‌کنم به شما و به شوکت و قبیله‌ی شما. چه می‌شود، اگر نامی هم از من بیاید بر زبان شما؟

حیدربابا، آن زمان که جوجه کبک‌های مشق پرواز می‌کنند، و بچه خرگوش‌های از پای بته‌ها خیز بر می‌دارند، وقتی که باغچه‌های غرق گل و شکوفه شده‌اند، اگر ممکن است یادی هم از ما کن، بلکه دلی را که هرگز واشدنی نیست شاد کنی.

حیدربابا، الهی که همیشه سرخوش و شادان باشی، تا دنیا دنیااست، الهی که کامت شیرین باشد، بیگانه و آشنا هر که از پای تو می‌گذرد،

آهسته به گوشش بگو:

پسر شاعر من، شهریار،

عمریست که غم روی غم می‌گذارد!^{۱۱}

شهریار در عرصه‌ی فرهنگ و سیاست

به رغم تصوّر بیمارگونه‌ی ساده‌اندیشانی که آثار ستارگان قدر اول شعر و ادب ما را سراسر «صراحی می‌ناب و سفینه‌ی غزل» می‌پندارند، و تمامی جوانه‌های نهال بارور

اندیشه‌های آنان را بر گرفته از «می» و «معشوق» و تخیلات صرفاً شاعرانه و عاشقانه می‌پندارند، آثار شهریار، همانند مقتدای او حافظ شیراز، از دیدگاه انتقاد بر مسایل اجتماعی زمان چه تلویحاً و چه به صراحت متضمن قطعات و نکاتی است که تألم خاطر او را از مشاهده و ملاحظه آشفستگی‌ها و نابسامانیهای حاکم بر جوامع آن روزگاران به وضوح بازگو می‌نماید.

به عنوان مثال، به ذکر دو نمونه کوتاه و گویا از آثارش می‌پردازیم:

نخستین، قطعه‌ای است که در آن، به اصطلاح فرهنگ دوره آریامهری، مورد انتقاد کوبنده و واقع‌گرایانه شهریار قرار گرفته است:

فرهنگ ما برای جهالت فزودن است	مأمور زشت بودن و زیبا نمودن است
برنامه‌اش که سخت به دستور اجنبی است	از بهر مغز خستن و اعصاب سودن است،
یک درس زندگی به جوانان نمی‌دهند	طوطی مثال قصه‌ی مهمل سرودن است
در بسته بادمدرسه‌ای را که قصد از آن	بر روی ملتی در ذلت گشودن است
بیدار شو که نغمه‌ی طنبور اجنبی	لالایی است و از پی سنگین غنودن است
دارالفنون ^{۱۲} که سرگل عمرت دهد به باد	شش سال، تازه از پی ذوق آزمودن است
استاد کهنه کار که درشش بود روان	داند که صرفه، ساکت و معقول بودن است
بی‌کس وطن، که چاره مایی هنر کسان	نام وطن ز صفحه‌ی خاطر زدودن است ^{۱۳}

مورد دوم، آئینه‌یی است تمام نما از اوضاع حاکم در آن زمان که در عین حال، سطحی‌گراییها، حسادتها و زدو بندهای حادث بر عرصه‌ی شعر و ادب را نیز برملا می‌نماید:

در این خرابه تانبری بار اجنبی	کس ای گهر فروش نگویدت خرت به چند؟!
آنجاسری سپار و حذف بار کن که خلق	تازند از پیت که عمو! گوهرت به چند؟
من شهریار عشقم و هر دم جعلقی	تاج از سرم رباید و گوید سرت به چند ^{۱۴}

سهم شهریار در تجدید حیات شعر و ادب فارسی

سهم شهریار در تجدید حیات شعر و ادب فارسی و مشخصاً در نوگرایی و نواندیشی

در غزل، سهمی است قابل ملاحظه که همانند و همآورد آن را در سخنسرایان معاصر نمی توان یافت.

این نوگرایی و نواندیشی و استفاده از مضامین دل انگیز و بدیع، همانگونه که در بررسی «ویژگیهای آثار شهریار» اشارت رفت، بی تردید از روح پاک، طبع لطیف، قریحه‌ی سرشار و شخصیت والای معنوی او نشأت می گیرد و فزون بر این، در تناسب و به تبع محیط ساده و بی آرایش زادگاهش از فضای «مشهودات و مدرکات و محسوسات»^{۱۵}، در نمی گذرد، و به دیگر سخن، «گلچین امین و صدیقی است از بوستان تأثرات و تخیلات شاعر بی آنکه در صدد برآید مضمون و فکر خود را از آثار گذشتگان بگیرد و یا اینکه بخواهد برای ارضاء هوس نوآوری و تجدد، با توسل به مضامین نامأنوس، اظهار و ادعای احساسات غریب و شگفت انگیز بنماید»^{۱۶} و لذاست که «نوآوری او به جای آنکه به شیوه تند و خروج و عدول از قواعد و قوانین زبان و منطق کلام و تجاوز از اصول مأنوس تخیل و اندیشه‌ی انسانی تجلی نماید از راه بازگشت به کوچه و پس کوچه‌های زبان و تعبیرات مردمی و استخدام عناصر بکر کلاسیک و کشف پهنه‌های دوردست تخیل و احساس ظاهر می گردد».^{۱۷}

نمونه‌ی بارز، منظومه‌ی بلند پایه‌ی «حیدربابا» است که جز در مواردی محدود و معدود و بالجمله «باباکوهی» محمد حجازی، در شعر و ادب فارسی تالی و نظیر ندارد و برآستی که «نغمه‌های مستی بخش و شور انگیز حیدربابا چون چشمه ساران و نوای بلبلان، دل‌های دردمند انسان‌ها را از تنگنای خفقان آور مادیات به فراخنای فرح انگیز معنویت می کشاند و نسیم روح نواز و عطر گل‌های خوشبو را به دل و جان انسان می ریزد و تصویر خوشایندی را از درون بی تکلفی و کودکی ارایه می دهد و در قسمت‌های دیگر از بیوفایی و بی اعتباری دنیا و زرق و برق دروغین تمدن فریبکار می نالد و ناپایداری جهان فانی و عمر زود گذر را هشدار می دهد».^{۱۸}

این روح نوگرایی و نواندیشی همراه با این لطافت طبع و ظرافت خیال در تمامی آثار شهریار و بالاخص در غزلیات ناب و شور انگیز او متجلی و منعکس است، که به عنوان نمونه می توان از غزلیهای «وداع جوانی»، «زندان زندگی»، «گوهر فروش»، «غزال و غزل»،

«ترانه جاودان»، «سه تار من»، «شرم و عفت»، «حالا چرا؟»، «وحشی شکار»، «نی محزون» و «ملال محبت» یاد کرد.

ارادت به آستان حضرت دوست

در اینجا، این سؤال مطرح می‌شود که براستی ترانه‌های زیبای شیوای دل‌انگیز شهریار شعر و غزل، منبعث از کدامین منبع الهام است که اینچنین حدیث عشق و محبت و دوستی را در شمیم جان و صمیم روح و روان آدمی می‌نشانند و آوای موسیقی جانبخش آن، جام هستی را از شور و مستی لبریز می‌نماید؟

من بر آنم که منشأ این همه زیبایی و عظمت کلام و کمال، جز ذات یگانه‌ی نوالجلال والاکرام، خالق همه‌ی خوبیها و زیباییها و منبع فیاض تمامی ارزشها و تجلیات والای انسانی، هیچ عامل و نیروی دیگری نمی‌تواند باشد، کما اینکه نفوذ و عظمت کلام مقتدای او، حافظ شیراز، نیز از این نیروی لایزال هستی بخش الهام می‌گرفته است و اگر مبالغه آمیز نباشد - که نیست - فزون بر این منبع فیاض، نیروی شگرف دیگری نیز یار و مددکار شهریار بوده است و آن عشق و ارادت به مولای متقیان، امیر مؤمنان، علی علیه السلام است که چکامه‌ی «علی ای همای رحمت»، بی‌تردید، مظهری از تفضل مولا علی در آفرینش این اثر بی‌همتا و شرف و افتخاری است که بدین واسطه نصیب شهریار گردیده است.

این عشق معنوی شورانگیز را جای جای در آثار شهریار شعر و غزل می‌توان یافت و ما به عنوان تبرک و تیمن و حسن ختام با نقل ابیاتی از مناجات او به پیشگاه خالق یکتا، مثنوی «شب و علی» این نوشتار را به پایان می‌بریم:

صلابزن که به جان می‌خرم بلای ترا	دلم جواب بلی می‌دهد صلا ترا
ولی نمی‌شنود کس صدای پای ترا	تو از دریچه دل می‌روی و می‌آیی
که خضر راه شوم چشمه‌ی بقای ترا	غبار فقر و فنا توتیای چشم کن
ستاره سحری چشم سرمه‌سای ترا	بر این مقرر نس فیروزه تا ابد مسحور
که آستین بفشانند ماسوای ترا	بر آستان خود این دلشکستگان دریاب

دل شکسته‌ی من گفت شهریار بس

که من به خانه‌ی خود یافتم خدای ترا^{۱۹}

علی آن شیر خدا شاه عرب
شب ز اسرار علی آگاه است
شب شنیده است مناجات علی
فجر تا سینه‌ی آفاق شکافت
ناشناسی که به تاریکی شب
پادشاهی که به شب برقع پوش
شهبواری که به برق شمشیر
پیشوایی که ز شوق دیدار
ماه محراب عبودیت حق
می زند پس لب او کاسه‌ی شیر
چه اسیری که همان قاتل اوست
در جهانی همه شور و همه شر
کفن از گریه‌ی غسال خجل
شبروان مست ولای تو علی

الفتی داشت به با این دل شب
دل شب، محرم سرّ الله است
جوشش چشمه‌ی عشق ازلی
چشم بیدار علی خفته نیافت
می بردشام یتیمان عرب
می کشد بار گدایان بر دوش
در دل شب بشکافد دل شیر
می کند قاتل خود را بیدار
سربه محراب عبادت منشق
می کند چشم اشارت به اسیر
تو خدایی، مگر، ای دشمن دوست؟
یا علی بشر، کیف بشر؟
پیرهن از رخ وصال خجل
جان عالم به فدای تو علی^{۲۰}

پی‌نوشت:

۱. کلیات دیوان شهریار، جلد اول، چاپ افست اسلامیه، با اجازه رسمی اداره فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی، ۱۳۴۹، ص ۷۶.
۲. همان مأخذ، مقدمه، ص ۱۱.
۳. همان مأخذ، ص ۱۴۱.
۴. در این زمینه، از قطعه بسیار زیبایی شاعر بلند آوازه‌ی معاصر مرحوم ایرج میرزا (جلال الملك) تحت عنوان «دل مادر» با مطلع «داد معشوقه به عاشق پیغام» و قطعه‌ی زیبا و دل انگیز استاد فقید دکتر محمد

- حسین علی آبادی با مطلع «ای نگهدار من و سرور من» مشخصاً باید یاد کرد.
 ۵. همان مأخذ، ص ۵۲۸.
 ۶. همان، ص ۱۸۵.
 ۷. اشعار برگزیده مسعود سعد سلمان، با مقدمه و به کوشش شادروان رشید یاسمی، انتشارات وزارت فرهنگ، ۱۳۱۹، ص ۱۳۹.
 ۸. دکتر علی اصغر شعر دوست، «شعر معاصر تاجیکستان»، اطلاعات ضمیمه، چهارشنبه ۴ تیرماه ۱۳۷۶، ص ۲.
 ۹. همان مأخذ شماره ۷، ص ۲۲۷.
 ۱۰. حیدر بابا، نام کوهی است نزدیک خشکتاب از قراء قره چمن که استاد شهریار طفولیت خود را در آنجا گذرانده است.
 ۱۱. همان مأخذ، صفحات ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۷۶ و نیز: حامد ماکویی، «سلام به حیدر بابا» چاپ کیهان، ۱۳۷۰.
 ۱۲. حقیقت این است که دارالفنون، یادگار گرانقدر سردار و مصلح بزرگ ایران، شادروان میرزاتقی خان امیر کبیر، نباید بدینگونه آماج انتقاد شهریار سخن قرار می گرفت. البته، هر پدیده‌ی جدید از کاستی و نارسایی مبرا نیست، لکن، به یقین می توان گفت که یادگار امیر، دریچه‌ای از علوم و فنون نوین بر کشور مادر مدتی کوتاه گشود و برخی از فارغ التحصیلان این مهد علم و فرهنگ، از مفاخر این مرزو بوم به شمار می روند.
 ۱۳. همان مأخذ، ص ۳۵۵.
 ۱۴. همان، ص ۳۶۳.
 ۱۵. همان مأخذ برگرفته از مقدمه‌ی منوچهر مرتضوی بر کلیات دیوان شهریار، ص ۱۳-۴.
 ۱۹. همان، ص ۷۴.
 ۲۰. همان، ص ۶۰۴.
 ● ر.ک. اطلاعات، پنجشنبه ۱۳۷۶/۹/۲۷ و پنجشنبه ۱۳۷۶/۱۰/۲۵.

یادی از شادروان استاد دکتر موسی عمید*

در شرایطی که خبر درگذشت پیر بلند آوازه‌ی پیش‌کسوت ادب معاصر ایران -سیدمحمدعلی جمال‌زاده- طبق معمول و چنانکه انتظار می‌رفت، در رسانه‌های جمعی کشور، بازتاب چندانی نداشت، تنها -و به اقرب احتمال- روزنامه‌گرانی اطلاعات بود که این ضایعه را به آگاهی خوانندگان خود رسانید و متعاقباً در شماره‌ی مورخ پنجشنبه ۲۲ آبانماه، بخش عمده‌ای از صفحه‌ی بسیار خوب «در وادی ادبیات» را به دو مقاله از دو نویسنده‌ی معزز و محترم، علی‌اکبر عبدالرشیدی و غلامرضا امامی اختصاص داد. اجرهم جمیعاً عندالله مشکورا.

مورد بحث من در این مقال، بیشتر نوشته‌ی دلنشین غلامرضا امامی است که تحت عنوان «ذکر جمیل جمال‌زاده» به رشته تحریر درآمده است؛ مقاله‌ای که هم خواننده‌ی ناآشنا را با فضایل مکتوم جمال‌زاده بیش از پیش آشنا می‌نمود و هم انگیزه‌ای بود برای تحریر و تقدیم این وجیزه در ذکر جمیل شادروان استاد دکتر موسی عمید. نویسنده، از قول

* پس از نشر این مقاله، استاد دکتر مهدی محقق، ریاست انجمن آثار و مفاخر فرهنگی و عضو پیوسته‌ی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ضمن بذل محبت و عنایت نسبت به نویسنده‌ی مقاله، با یادی دوباره از شادروان دکتر موسی عمید، مقاله‌ای مرقوم داشتند که در شماره مورخ یکشنبه ۷ دیماه ۱۳۷۶ روزنامه اطلاعات درج گردید. به لحاظ اهمیت موضوع و ارتباط این نوشتار با مقاله‌ی نخستین، متن کامل آن را در پی ملاحظه خواهند فرمود.

جمالزاده مرقوم داشته‌اند: «پدرم سیدجمال واعظ اصفهانی مرا برای تحصیل به نجف نفرستاد، به بیروت فرستاد». این رویداد، برای نویسنده‌ی مقاله، یادآور شهید دیگری می‌شود: «شادروان سیدحسن مدرس»، که «روزی در مدرسه سپهسالار [شهید مطهری] طلبه آن زمان - شیخ موسی عمید - را مخاطب قرار داده و می‌گوید: آقای عمید، همسالان تو برای ادامه تحصیل به نجف می‌روند. اما تو برو پاریس درس بخوان. موسی عمید به پاریس می‌رود و همدرس نویسنده بزرگ عرب - عبدالرحمن بدوی - می‌شود. پس از پایان تحصیلات به ایران برمی‌گردد. استاد و رئیس دانشکده حقوق (و علوم سیاسی و اقتصادی) می‌شود و...^۱

شادروان دکتر موسی عمید که شمار کثیری از فرهیختگان حقوق قضایی کشور به درك محضر او نایل آمده‌اند، از معدود حقوقدانان ما بود که به لحاظ سالها تحصیل و تحقیق در حوزه علمیه نجف اشرف هم برمتون فقهی حقوق اسلامی تسلط و اشراف داشت و هم به لحاظ سالها اقامت در خارج از کشور و اخذ درجه‌ی دکترای دولتی از دانشکده حقوق دانشگاه پاریس، از حقوق اروپائیان بهره‌ی کافی فراچنگ آورده بود و این واقعیتی است که مع الاسف، دانشجویان و فرهیختگان ما در زمینه‌هایی مانند حقوق و اقتصاد اسلامی توجه چندانی بدان معطوف نمی‌دارند.

به یاد دارم پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در یکی از جلسات «مجلس بررسی نهایی قانون اساسی»، نویسنده و دانشمند صاحب‌نظر - استاد محمدجواد حجتی کرمانی - بر این نکته‌ی بسیار مهم تأکید نمودند و در جلسه‌ای که شهید بزرگوار - حضرت آیت الله سیدمحمد حسینی بهشتی - اداره‌ی آنرا برعهده داشتند، فرمودند: «من يك وقتی گفتم که عیب و مشکل کار اینجا این است که فقهای ما به معنی امروز اقتصاددان نیستند و اقتصاددانهای ما فقیه نیستند».^۲ این مشکل بعضاً و کم و بیش در مورد تحصیلکردگان ما، بالاخص تحصیلکردگان خارج از کشور و مشخصاً فارغ‌التحصیلان حقوق و اقتصاد کاملاً مشهود است.

اقامت چند ساله‌ی مرحوم عمید در حوزه‌ی علمیه نجف اشرف و استفاده از محضر اساتید عالی‌قدر آن دارالعلم بزرگ، زمینه‌ی پیشرفت او را در علوم و معارف اسلامی به طور

اعم و تبحر و تسلط وی را در متون و مآخذ فقه پر بار اسلامی بیش از پیش فراهم آورد، تا آنجا که در دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی آن زمان، جز استاد والا مقام - محمود شهابی^۳ - تالی و هماور دیگری نداشت.

مرحوم عمید، آذربایجانی بود و بیان گرم و صمیمانه همراه با لهجی شیرین آذری به افاضات و بیانات او حلاوت و طراوت خاصی می داد. «سعهی صدر» و «سعهی نظر» از ویژگیهای بارز وی بود. در انتقال دانش فراگرفته‌ی از محضر اساتید خود بالاخص اساتید حوزه سعی بلیغ مبذول می داشت و خست نمی ورزید و این را به «زکوة علم» تعبیر می کرد. معتقد بود که طی مدارج کمال نیازمند تلاش و کوشش مداوم، پی گیر و وقفه ناپذیر است.

در سال سوم قضایی دانشکده حقوق دانشگاه تهران، در ایامی که راقم این سطور افتخار تلمذ در کلاس درس زنده و پر شور او را داشت، بارها این بیت خوش آهنگ آموزنده را از وی می شنیدم:

بقدر الكد تكتسبُ المعالی ومن طلب العلی سهر الیالی

شعری زیبا که به يك تعبیر، بیت زیباتری از حافظ شیراز را متبادر به ذهن می نمود:

ناز پرورد تنعم نبرد راه به دوست عاشقی شیوه‌ی رندان بلاکش باشد

نکته‌ی شایان توجه این است که مخاطبان استاد در آن روزگار، دانشجویانی بودند که يك از هزار امکانات و تسهیلات امروز را در اختیار نداشتند. کلاسهای درس هنوز از نور چراغ «نئون» بهره نمی برد. هنوز «شوفاژ ساتنرال» زمستانهای سخت و سرد آن ایام را از حرارت مطبوع خود گرم نمی کرد. کتابخانه‌های تخصصی دانشگاهها به اندازه امروز مجهز نبودند؛ مع هذا، در کلاس درس دکتر عمید و اساتید بزرگوار دیگر: استاد محمود شهابی، دکتر سیدعلی شایگان، دکتر عبدالحسین علی آبادی و دکتر سیدمحمدعلی هدایتی، دانشجویانی حضور می یافتند که با طی مسافت طولانی، از شهرهای دور دست خود را به دانشگاه تهران می رساندند تا افتخار درك محضر این اساتید را از دست ندهند. طبیعتاً و منطقاً، چنین محیط سرشار از علم و فضیلت، دانشجویان برجسته‌ای نظیر - حمید عنایت - را به بار می آورد. انسانی آزاده و وارسته که بعدها دکترای فلسفه‌ی خود را از دانشگاه لندن

دریافت نمود. نویسنده و مترجم گرانقدری که «تفکر نوین سیاسی اسلام»^۴ و «فلسفه هگل»^۵ از جمله‌ی ذخایر ارزنده‌ای است که از خود به یادگار گذاشته است.

حال چگونه است که در سالیان اخیر، دانشگاه‌های ما توان آموزش و پرورش متفکرانی امثال شادروان دکتر حمید عنایت و حقوقدانانی همانند و هم‌اورد دکتر ناصر کاتوزیان و دکتر سید محمود کاشانی فرزند برومند حضرت آیت‌الله کاشانی را نداشته‌اند و چگونه است که از سوی دیگر، با همین «افت دانشگاهی» در سطح مل‌عمان و محققان دانشگاهی کشور نیز مواجه‌ایم؟

چگونه است که در این فاصله‌ی زمانی، دانشگاه تهران از فیض و برکت وجود اساتیدی گرانقدر امثال علامه‌ی بزرگوار محمود شهابی و دکتر عمید محروم است و از افاضات و برکات دانشمندانی نظیر دکتر ابوالقاسم گرجی، دکتر سیدجعفر شهیدی، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب و دکتر مهدی محقق، آنچنان که شایسته و بایسته‌ی مقام و منزلت والای آنان است، استفاده نمی‌کند و در تجلیل و بزرگداشت این ستارگان قدر اول ادب معاصر تأخیر و تعلل روا می‌دارد؟

باری بحث در زمینه‌ای به عمل آمد که سخن در چند و چون آن بسیار زیاد است و من فکر می‌کنم هر قدر توجه اذهان عمومی و بالاخص مقامات مسؤول بدین مسأله سرنوشت‌ساز بیشتر معطوف شود، خدمتی بزرگ و ارزنده در ارتقاء و اعتلاء سطح فرهنگ و ادب میهن اسلامی، انجام پذیرفته است.

به نظر و پیشنهاد اقام این سطور، روزنامه‌ی وزین اطلاعات می‌تواند در این زمینه، همانند سایر زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی، مُقدم و پیشقدم گردد و ضمن استفسار و اعلام نظر صاحبان اندیشه و کارشناسان ذیربط، دین خود را نسبت به پیشرفت حیات اجتماعی و فرهنگی این مرز و بوم بیش از پیش ادا نماید.

با درود به ارواح طیبه و طلب آمرزش برای همه‌ی دانشوران و اندیشمندان در گذشته و آرزوی سلامت و مزید توفیق برای تمامی پیشگامان و پیش‌کسوتان نام‌آور معاصر در عرصه‌ی فرهنگ و ادب کشور، این نوشته را با تمسک به ابیاتی دل‌انگیز از خواجه‌ی شیراز حسن ختام می‌دهیم:

سحرم هاتف میخانه به دولتخواهی گفت باز آی که دیرینه‌ی این درگاهی
 قطع این مرحله بی هم‌ری خضر مکن ظلمات است، بترس از خطر گمراهی
 حافظ خام طمع، شرمی از این قصه بدار عملت چیست که فردوس برین می‌خواهی؟^۶

پی‌نوشت:

۱. غلامرضا امامی، ذکر «جمیل جمال‌زاده»، اطلاعات، پنجشنبه ۲۲ آبان ۱۳۷۶ ص ۶.
۲. صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، جلسه پنجاه و یکم تا شصت و هفتم (آخر)، انتشارات اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، چاپ اول، آذرماه ۱۳۶۴ مصادف با ششمین سالگرد همه‌پرسی و تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ص ۱۳۶۲.
- به لحاظ اهمیت موضوع در ارتباط با مباحث مطروحه در فصل سوم قانون اساسی - نظام اقتصادی جمهوری اسلامی ایران - و مشخصاً اصل ۴۴ این فصل، به نقل قسمت آغازین بیانات استاد حجتی کرمانی در جلسه مورخ نهم آبان‌ماه ۱۳۵۸، مجلس بررسی نهایی قانون اساسی به ریاست دکتر سیدمحمد حسینی بهشتی (نایب رئیس) ذیلاً مبادرت می‌شود:
- «...وقتی که ما صحبت از سرمایه‌داری می‌کنیم، آقایان اشتباه می‌کنند با مالکیت خصوصی، یا اینکه ما می‌خواهیم مالکیت را از آن محتوای اسلامیش خارج کنیم و شکل غیراسلامی به آن بدهیم، در صورتی که این طور نیست. اگر جسارت نشود این به خاطر عدم آشنایی با اصطلاح است. اجازه بدهید این را از دو، پنج، ده نفر اقتصاددان ببرسیم. آقا سرمایه‌داری یعنی چه؟ (یزدی - اقتصاددانان و متخصصین اقتصادی اینجا تشریف دارند.) من برای اینکه این مطلب را توضیح بدهم تا روشن شود و آن چیزی را که عقیده خودم هست بگویم: عرض می‌کنم این بچه‌هایی که الان با يك المفردات و یا يك معجم المفهرس، خودشان را مفسر قرآن می‌دانند، اینها را ما مفسر قرآن نمی‌دانیم. خیلی هم زحمت می‌کشند ولی چون آن تحصیلات لازم را برای استنباط قرآنی ندارند، گیرم که مخلص هم باشند ولی استنباطهای قرآنی‌شان غلط درمی‌آید، همانطور که در نوشته‌هایشان دیده‌ایم. خوب همچنین است استنباطهای اقتصادی ما که به نظر من تخصص اقتصادی به آن صورت نداریم، به صورتی که يك اقتصاددان امروز دارد نداریم. من يك وقتی گفتم که عیب و مشکل کار ما اینجا این است که فقهای ما به معنی امروزش اقتصاددان نیستند و اقتصاددانهای ما حتی بچه مسلمانهایشان

- فقیه نیستند و لذا نه ما این مسأله را درست می‌توانیم حل کنیم نه آنها، این در واقع مسأله‌ای جدی است، این را حالا می‌خواهید بپذیرید می‌خواهید نپذیرید...». (همان مأخذ، همان صفحه).
۳. علامه فقیه، محمود شهابی از اساتید مسلم حوزه و دانشگاه و از افتخارات دانشگاه تهران است که سالیان دراز در دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی به تدریس اصول و قواعد فقه اشتغال داشت. از استاد شهابی، آثار متعددی به یادگار مانده است که از جمله به «ادوار فقه» در سه جلد می‌توان اشاره داشت. این اثر گرانسنگ در سال ۱۳۶۶ توسط سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی نشر یافته است.
۴. دکتر حمید عنایت، «تفکر نوین سیاسی در اسلام»، ترجمه ابوطالب صارمی، انتشارات مؤسسه امیر کبیر، چاپ اول، ۱۳۶۲.
۵. استیس، والتر و. ت، «فلسفه هگل»، ترجمه دکتر حمید عنایت، انتشارات مؤسسه امیر کبیر، کتابهای جیبی، ۱۳۷۰.
۶. دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، چاپخانه مجلس، ۱۳۲۰، ص ۳۴۶-۷.
- ر. ک روزنامه اطلاعات، پنجشنبه ۱۳۷۶/۹/۲۰.

باز هم به یاد دکتر موسی عمید*

در روزنامه اطلاعات بیستم آذر مقاله‌ای از آقای دکتر سیدعلی اصغر هدایتی تحت عنوان «یادی از شادروان استاد دکتر موسی عمید» دیدم. بسیار مسرور شدم از اینکه شیوه کربیه و زشتی که محاسن و هنرهای بزرگان علم و دانش را پوشیده می‌دارند و اگر نقطه ضعفی در آنان وجود داشته آن را بزرگ می‌کنند تدریجاً منسوخ گشته و بزرگانی همچون نویسنده محترم مقاله، این چنین حق استاد بزرگوار خود را پس از سالیان دراز ادا می‌کند و نام دکتر موسی عمید را که به یاد فراموشی سپرده شده زنده می‌گرداند. این مرا به یاد آن مقاله‌ای می‌اندازد که دانشمند محترم حجة الاسلام شیخ محمد جواد حجتی کرمانی در باره مرحوم شیخ حسینعلی راشد نوشت و نام واعظ درجه یک کشورمان را که سخنان گرم و پر شور او در برنامه رادیوئی شب‌های جمعه کانون خانواده‌ها را گرمی معنویت می‌بخشید، زنده ساخت. نویسنده مقاله یعنی دکتر هدایتی را که گویا از مشاورین بلندپایه حقوقی یکی از بانکهای مهم کشور هستند من یکبار ملاقات کرده‌ام و آن چند سال پیش در سمینار بین‌المللی بانک و بانکداری اسلامی در بابلسر بود که ایشان از من خواستند تا سخنرانی به زبان انگلیسی درباره نظام مالی و پولی در تمدن اسلامی در آن سمینار ایراد کنم. من وقتی

* به قلم دکتر مهدی محقق، عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی و رئیس انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

می دیدم که دکتر سیدعلی اصغر هدایتی با شوق و هیجان خاصی از یکایک استادان خود یاد می کند بسیار لذت می بردم که آن استادان با نفس گرم خود چنین اثر مطلوبی در دانشجوی جوان آن روز خود گذاشته اند. از جمله می گفت که در روزهای نخستین که به درس استاد زبان عربی خود حضور یافته ام و برای شناساندن خود اظهار فضلی در جلسه درس نمودم. استاد پس از ادای احسنت و آفرین این جمله را بکار برد: «الدیک الفصیح عن البیضة یصیح» خروس خوش آواز از میان تخم فریاد می زند، و این مایه دلگرمی فراوانی برای من گشت. مقاله آقای دکتر هدایتی نمودی از رابطه استوار میان استاد و دانشجو و احترام به استاد است که رمز تعالی و پیشرفت علم و دانش در جهان اسلام خاصه کشور ما همین بوده است. مرحوم دکتر موسی عمید را من کاملاً می شناختم او با آنکه درگیر مسائل حقوقی کشور و ریاست دانشکده حقوق بود، خود معترف بود که از مسیر اصلی و مطلوب خود که توغل در علم و دانش است کنار زده شده و همیشه غبطه می خورد به دکتر عبدالرحمن بدوی که همدرس او در پاریس بوده و به توفیقات فراوانی در علم دست یافته است.

دکتر عمید برای جبران این امر، محفل علمی در شب های جمعه در منزل خود در خیابان هدایت برقرار کرده بود که اهل فضل و دانشجویان در آن محفل حضور می یافتند. دانشجویان جوان هم از مباحثات و گفتگوهای فضایی آن مجلس علمی بهره مند می شدند و همین حضور در این گونه مجالس آینده درخشان علمی آن جوانان را از پیش ترسیم می کرد. من با برخی از دانشیاران جوان آن روز و دانشمندان امروز همچون دکتر ناصر کاتوزیان و دکتر منوچهر زندی حقیقی و مانند آنان در خانه دکتر عمید آشنا شدم. دکتر عمید از دوست دانشمند دکتر سیدعلی موسوی بهبهانی که سابقه تحصیلات طلبگی عمیقی در حوزه علمیه قم داشت و دانشکده حقوق را نیز تمام کرده بود خواسته بود که در هر یک از آن جلسات یک فرع فقهی را عنوان کند تا درباره آن به بحث تطبیقی بپردازند و با قوانین جدید آن را مقایسه کنند. استاد عمید که مقاله مرا در باره تأثیر زبان فارسی در زبان عربی در مجله دانشکده ادبیات سال ۱۳۳۹ دیده بود و در بحث های لغوی و صرف و نحوی و بلاغی که در مجلس او می شد مداخله می کردم، مرا بر بضاعت مزجانی که در ادب عربی داشتم بسیار می ستود و این خود مایه تشویق و دلگرمی من بود. حتی یک شب به من گفت

که اگر بدانم که شب جمعه دیگر حتماً می‌آیی از عربی دان بزرگ تبریز استادسیدهادی سینا می‌خواهم که به تهران بیاید و با شما آشنا شود و این توفیقی برای من بود که با آن استاد علامه یکبار دیدار داشته باشم.

من آخرین بار که دکتر عمید را ملاقات کردم در یکی از روزهای پائیز سال ۱۳۴۰ بود که برای خدحافظی از او به دانشکده حقوق رفتم. من در آن زمان یکی دو سال بود که دانشیار دانشکده ادبیات شده بودم و از طرف دانشگاه لندن از من دعوتی بعمل آمده بود که برای تدریس در دانشکده مطالعات خاورشناسی و افریقایی SOAS آن دانشگاه به انگلستان عزیمت کنم. در آن جلسه با سه استاد دانشکده حقوق آن زمان مرحومان شیخ محمد سنگلجی و محمودشهابی و علی‌پاشا صالح برخورد کردم که هر سه به من گفتند خوش بحال تو که می‌روی و از شر این مقررات اهانت آمیز تمام وقت خلاص می‌شوی. در همان جلسه مرحوم شهابی می‌فرمود: «ما وقتی فول تایم نبودیم در حقیقت فول تایم بودیم زیرا در منزل پیش از نماز و پس از نماز قبل از نهار و بعد از نهار صبح و عصر و شام به مطالعه و تحریر مشغول می‌شدیم ولی حالا ما را با جبار به اینجا می‌کشند که نه جای درست و حسابی داریم و نه مدارك و مآخذ کافی. فقط باید بنشینیم دور هم و چائی بخوریم» این ناراحتی را از دو استاد دیگر در همان سال دیدم یکی از مرحوم استاد همایی که همان وقت از خیر مزایای فول تایمی صرف نظر کرد و عطای دانشگاه را به لقایش بخشید و به خانه پناه برد که توفیق خدمات علمی خود را داشته باشد و دیگری مرحوم دکتر معین که در ساعت دو بعد از ظهر تابستان سال ۱۳۴۰ او را در اطاق گروه زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات دیدم که فیش‌های زیادی در جیب‌های خود جا داده بود و با حالت عصبانی می‌گفت: «پدر سوخته‌ها می‌خواهند ما را دق مرگ کنند».

این مقررات را از بالا تحمیل می‌کردند و دکتر عمید و دکتر صفار و سالی دانشکده حقوق و دانشکده ادبیات هم کاری از دستشان بر نمی‌آمد و گردانندگان مراکز علمی ما که همیشه جنبه اداریشان بر جنبه علمی‌شان می‌چربیده، هیچ وقت این درك را نداشته‌اند که حضور علمی استادان و دانشمندان ملاك است نه حضور فیزیکی که حاصل و محصولی بر آن مترتب نباشد. متأسفانه جریانهای حاکم بر دانشگاه‌های ما بگونه‌ای بوده که در هر زمان

بگونه خاص خود به زیان علم و دانش تمام می‌شده چنانکه استادان تمام وقت ما هم اکنون در همه جا تمام وقت هستند بجز در دانشکده‌ای که رسماً تمام وقت هستند. بسیاری از آنان دو برابر آنچه را که در محل خود درس می‌دهند در جاهای دیگر تدریس می‌کنند و تعدادی از آنان در مشاغل اداری و دیوانی که خود تمام وقت آنان را می‌گیرد، درگیر هستند و افاضه علمی آنان منحصر است به همان دوساعتی که با عجله و پریشانی خاطر به کلاس می‌آیند و حتی وقت اینکه دقائقی چند را با دانشجویان بگذرانند ندارند و آن وقت ما فریادمان بلند است که چرایی علاقه‌ی به علم و دانش و بیماری مدرک‌گرایی در دانشجویان روز بروز افزونی می‌یابد.

این فقط دکتر عمید نبود که بار عام برای دانشجویان و دانش‌پژوهان جوان در منزل خود داشت. مرحوم محمود شهابی و مرحوم دکتر غلامحسین صدیقی و مرحوم دکتر محمد معین و مرحوم استاد مجتبی مینوی و دکتر یحیی مهدوی - اطال الله عمره الشریف - درهای خانه‌شان را صبح‌های جمعه بر روی دانشجویان باز می‌داشتند. در هر حال من به‌سم خود از دکتر سید علی اصغر هدایتی که به یاد محبت‌های استاد خود این مقاله را نوشتند سپاسگزاری می‌کنم. شاید این مقدمه‌ای باشد از برای اینکه سایر کسانی که در کسوت فضل و ادب هستند، مناقب مشایخ و استادان خود را بنا به فرموده امام سجاده (ع): «و ان تستر عیوبه و تظهر مناقبه» (خصال صدوق، ص ۵۶۷) بازگو نمایند تا نسل جوان بدانند که علم دارای ارزش معنوی است و همیشه مورد تحسین و تقدیر است و این خود انگیزه‌ای بشود که بیش از پیش توجه به طلب علم و عنایت به دانش‌اندوزی داشته باشند.

نویسنده محترم در پایان مقاله خود از دانشگاه تهران گله کرده‌اند که چرا از وجود استادان والا مقام حی و حاضر استفاده نمی‌کند و در تجلیل و بزرگداشت آنان تأخیر و تعلل روا می‌دارد و از سر لطف و محبت شخصی نام این حقیر را در میان آنان یاد کرده است. پس از سپاسگزاری باید بگویم با تجربه‌ای که من در طی این پنجاه سال ارتباط خود با دانشگاه داشته‌ام به این نتیجه رسیده‌ام که ساخت و بافت و نظام حاکم بر دانشگاه‌های ما بگونه‌ای است که بفرموده امیر مؤمنان علیه السلام جاهل در آن مکرم (= گرامی داشته) و عالم در آن ملجم (= به بند کشیده) است.

برای کسانی که کوچکترین علاقه و انگیزه علمی نداشته باشند دانشگاه «مکان نعیم است و جای سلامت» ولی برای کسانی که کار و کوشش و محصول علمی داشته باشند همیشه مورد حسادت و اذیت و آزارند زیرا وجود آنان تعادل و یکپارچگی را برهم می‌زند. تاکنون دیده نشده که مانند دانشگاه‌های معتبر جهان استادی را به جهت رکود و عدم تولید محصول علمی عذرش را بخواهند ولی برای استادان پرکار و پراثر انواع و اقسام تضيیقات به وجود می‌آید که نمونه‌ای از آن در مورد مرحوم همایی و شهابی و دکتر معین یاد شد.

همایی همیشه ناراحتی خود را از وضع دانشگاه با جمله: «اضاعونی وای فتی اضاعوا» بیان می‌داشت و دکتر معین را هم چنانکه خود پیش‌بینی کرده بود دق مرگ کردند لذا دکتر «خ. خ. ر.» استاد دانشمند ادبیات فارسی پس از دریافت حکم بازنشستگی سوگند به قرآن یاد کرد که دیگر از در دانشگاه وارد نشود.

بنابر این سعادت و سود با کسانی بود همچون مرحوم میرزا طاهر تنکابنی و مرحوم میرزا مهدی آشتیانی و محیط طباطبایی که درهای این دژ محکم همیشه بر روی آنان ناگشوده ماند.

حال شاید زمان آن رسیده باشد که دیگر گونی‌های بنیادی در وضع علمی دانشگاه‌های ما پدید آید و این خود گام اول برای اسلامی کردن دانشگاه خواهد بود.

نخست آنکه «دیوان سالاری» آن تبدیل به «علم سالاری» شود. دوم آنکه افرادی سرنوشت دانشگاه‌ها را تعیین کنند که علم و اطلاع کافی و وافی از ادب و فرهنگ و سنت و علم و دین این کشور داشته باشند. سوم آنکه در دانشگاه باید علم و دانش مورد تحسین و تشویق و تن‌زدن از علم مورد نکوهش و توبیخ قرار گیرد تا جاهل مفضول بر عالم فاضل پیشی نگیرد.

چهارم آنکه محیط دانشگاه از حالت خشکی که در آن هدف معلم فقط درس دادن و هدف شاگرد درس خواندن و امتحان دادن و نمره گرفتن و به مدرک نایل آمدن باشد، بیرون آید و رابطه انسانی و محبت میان استاد و دانشجو استوارتر گردد. پنجم آنکه قوانین بی‌ربط که مایه بدنامی يك مرکز علمی است همچون جایگزین کردن «خدمات اداری و اجرایی» به جای «فعالیت‌های پژوهشی و محصولات علمی» و یا تنزل مقام‌های علمی به پائین‌تر که

به معنای «اخراج ما بالفعل الی ما بالقوه» و موجب تمسخر جهانیان به ماست و یا مداخله ندادن گروههای آموزشی در انتخاب همکار و برنامه‌های آموزشی، منسوخ گردد.

اگر چنانکه توجهی عاجل به امور یاد شده نشود، ما مرحله به مرحله رو به تنزل می‌رویم. يك وقتی می‌گفتیم: زمانی رازی و ابوریحان و ابن سینا داشتیم دیگر نداریم، و سپس گفتیم: میرزای جلوه و آقاعلی مدرس و ادیب نیشابوری داشتیم دیگر نداریم، و بعد از آن گفتیم: همایی و بهمنیار و فروزانفر داشتیم دیگر نداریم و مسلماً این دانشگاه‌ها با ساخت و بافت فعلی خود دیگر قادر نیستند کسانی مانند دکتر گرجی و دکتر شهیدی و دکتر زرین کوب را در خود پیرووراندند و در چنین وضعی به مؤسسات بیرون از دانشگاه بیشتر می‌توان امید بست چه آنکه می‌بینیم نشر علم و دانش و آثار برجسته و ارزنده در سالهای اخیر در حوزه‌های علمیه قابل مقایسه با دانشگاه نبوده است و ادامه این وضع دانشگاه‌های ما را در سطح جهانی منزوی می‌سازد و ما بیش از پیش وابسته به غرب می‌شویم چنانکه هم‌اکنون به استثنای معدودی از کتب، بهترین آثار در فرهنگ و تمدن و علم هنر ما آنست که از زبانهای خارجی به زبان فارسی ترجمه می‌شود و این خود بازگشت به وابستگی علمی و فرهنگی است که مادر صدد فرار از آن هستیم. بقول معروف کرعلی مافر، که خدا هرگز نیارد. والسلام علی من اتبع الهدی.

بی‌نوشت:

● ر.ک روزنامه اطلاعات، یکشنبه ۱۳۷۶/۱۰/۷.

پرواز به ابدیت

«یادی از سخنسرای نام‌آور معاصر، شادروان فریدون مشیری»

در شوق، نه هر دلی چو پروانه است	کز سوختنش ز شوق پروا نیست
شب تا به سحر چو شمع باید سوخت	دانشوری ای پسر به دعوی نیست
جانسوزی و جانفروزی است اینجا	عشق است، حساب سود و سودا نیست

«حکیم مهدی الهی قمشه‌ای»

سرانجام، «مرغ باغ ملکوت»، روح متعالی شاعر آزاده و نام‌آور معاصر کشورمان، فریدون مشیری، از «قفس تن» رها شد و از «عالم خاک» به سپهر برین و عالم افلاک پیوست.

مرغ باغ ملکوت نیم از عالم خاک
چند روزی قفسی ساخته اند از بدنم
باید بودی و می‌دیدى که در مراسم تشییع پیکر پاک
این شاعر بلندپایه، چگونه فضای
تالار رودکی از انبوه دوستان و یاران او موج می‌زد. باید می‌دیدى که چگونه در روزگاری که
«تازه به دوران رسیده‌ها» و «ناز پروردگان تنعم» هنوز هم بر اندیشمندان و فرزندانگان، فخر و
عتاب می‌فروشنند و تمامی ارزش‌ها را از دیدگاه مال و منال و زخارف دنیوی می‌نگرند،
چگونه جمعیتی کثیر و مخلص در محیطی آکنده از صمیمیت و معنویت به انگیزه‌ی
بزرگداشت شاعری وارسته، پرکار و بی‌ادعا و در واقع به خاطر تکریم حریم والای هنر و

تجلیل از مقام هنرمندی شایسته گردهم آمده بودند و در غم فقدان او اشک غم بر چهره‌ی محزون خود می‌فشاندند.

بگذار تا بگیریم چون ابر در بهاران کز سنگ ناله خیزد روز و داع یاران
سخن از شاعری است که «زبان شعر» عشق او بود. شاعری که زبان شعر: «شعر بی‌دروغ، شعر بی‌نقاب»^۱، این احساس عمیق انسانی و پرتو تابناک آسمانی جوهره‌ی وجود او را تشکیل می‌داد و چنین است که پیوند ناگسستنی با «الهی شعر» در تمامی ترانه‌های دل‌انگیز او آشکار و متجلی است، شاعری با دنیایی از جانسوزیها و جانفروزیها که در جای جای دفاتر بر جای مانده‌ی آثارش دیده می‌شود، شیدایی‌ها و بیقراریهایی که با عشق به «معشوق» و «معبود» وابستگی و پیوستگی دارد.

کیست که با شعر و ادب معاصر فارسی مؤانستی داشته و از شمیم عطر آگین سروده‌های عشق آفرین و موسیقی کلام فاخر، زیبا و روان او سرمست نگردیده باشد.

بی تو مهتاب شبی باز از آن کوچه گذشتم همه تن چشم شدم، خیره به دنبال تو گشتم
شوق دیدار تو لبریز شد از جام وجودم شدم آن عاشق دیوانه که بودم
می‌بینید جاذبه‌ی کلام را؟ جهانی سرشار از زیبایی، شیوایی و شیدایی که در یکایک گلوژه‌های ترانه‌های شور آفرین «فریدون» موج می‌زند.

فریدون «با چنین زبانی ساده، روشن و درخشانی است که واژه واژه با ما سخن می‌گوید. حرفهایی می‌زند که مال خود اوست... شعر و زبان در سخن او شاعری را تصویر می‌کند که هیچ میل ندارد خود را غیر از آنچه هست، بیش از آنچه هست و فراتر از آنچه هست نشان دهد. بی‌روی و ریا، عشق را می‌ستاید، انسان را می‌ستاید و ایران را که جان او به فرهنگ آن بسته است دوست می‌دارد»^۲.

از این‌روی و بی‌تردید، فرق است میان راهیان سرگشته‌ی عافیت‌اندیش و پاکبازان بازگشته‌ی به خویشتن خویش - آنان که جز راه وصال معبود را نمی‌جویند و جز طریقت حق را نمی‌پویند.

و این است رسالت شعر و شاعر واقعی. شعری که از درون می‌جوشد و بر

تمامی تعلقات دروغین و زخارف سست پای دنیوی می خروشد. پس این بیت زیبای «ایرج»^۳ مبالغه نیست. عین واقعیت است:

مرتبت شعر بلند است هان مرتبت شعر خداوند دان!
تردید نمی توان داشت که نیل بدین مرتبت، راهی دراز در پی دارد. همت و غیرت می طلبد و گوهر گرانبهائی است که نصیب همگان نمی شود.

سالها باید که تا يك سنگ اصلی ز آفتاب لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن
ماهها باید که تا يك پنبه دانه ز آب و خاک شاهدی را حله گردد یا شهیدی را کفن
روزها باید که تا يك مشت پشم از پشت میش زاهدی را خرقة گردد یا حماری را رسن
عمرها باید که تا يك کودکی از روی طبع عالمی گردد نکیا «شاعری شیرین سخن»
و فریدون، به تأیید کثیری از صاحب‌دلان و صاحب‌نظران و مشخصاً استاد دکتر عبدالحسین زرین کوب، شاعری است شیرین سخن و نغز گفتار که «با زبان بی پیرایه، واژه واژه، با همزبانان خویش همدلی دارد... زبانی خوش آهنگ، گرم و دلنواز، خالی از پیچ و خم‌های بیان ادیبانه شاعران دانشگاه پرورد و در همان حال، خالی از ترجمه‌های شتاب‌آمیز شعرهای آزمایشی نوراها ن غرب»^۴.

«... فریدون، شاعری است نوپرداز - با اندیشه‌های نو و آفرینش‌های نو. با این حال، نوپردازی او ناشی از ناآشنایی با سنت‌های شعر فارسی نیست. با این سنت‌ها آشنایی دارد و از همین روست که در حق پیشاهنگان شعر فارسی گستاخ‌رویی و شوخ‌چشمی نمی‌کند با چه ادب و ارادتی از حافظ و ابن‌سینا یاد می‌کند و با چه مهر و علاقه‌ای از فردوسی سخن می‌گوید»^۵.

«فریدون، ناروایی‌های يك محیط بی شفقت و تقریباً بی‌فردا را که محیط روز - روزهای امروز و دیروز - اوست با لحنی که به قدر کافی رساست، بی‌نقاب می‌کند. سختی و قحطی و ناایمنی روزهای جنگ را از دیدگاه انسان و فردا می‌نگرد. شکایت از خشونت عصر را در فضای روزگاران، با درد و دریغ می‌سراید؛ اما طعن و پرخاش عامیانه یا عام‌پسند را وسیله جلب ستایشگران آوازه گر نمی‌سازد.

من واژه واژه مثل شما حرف می‌زنم من سالهاست بین شما با همین زبان

فریاد می‌کنم:

- این گونه یکدیگر را در خون می‌فکنید پره‌های یکدیگر را اینگونه مشکنید
آثار برجای مانده از فریدون مشیری، مجموعه‌ای متنوع از جمله «تشنه توفان»،
«بهار را باور کن»، «ابر و کوچه»، «نگاه دریا»، «راز خاموشی»، «از دیار آشتی» را در بر
می‌گیرد.

در تمامی این آثار، احساس شاعرانه‌ی والا و «نازکی طبع لطیف» فریدون منعکس
است. «شعرش، بازتابی از همه مظاهر زندگی و حوادث و رویدادهایی است که پیرامون او
در جهان می‌گذرد. او ستایشگر خوبی، پاکی و زیبایی و بیانگر همه احساسات و عواطف
انسانی است».^۶

گرامی می‌داریم یاد شاعری فرزانه و وارسته را که عاشقانه زیست و هنرش، ترجمان
تمام نمایی بود از شعر پراحساس او که در عشق و دلدادگی و آزادگی خلاصه می‌شد،
تجسمی از این کلام زیبای مولانا:

عشق را از کس میرس از عشق پرس	عشق ابر درفشانست ای پسر
ترجمانی منش محتاج نیست	عشق خود را ترجمان است ای پسر

پی‌نوشت:

۱. از جمله‌ی آثار نویسنده‌ی گرانمایه‌ی معاصر شادروان استاد دکتر عبدالحسین زرین کوب.
 ۲. دکتر عبدالحسین زرین کوب، «شاعر واقعی عصر ما»، اطلاعات، یکشنبه ۱۳۷۹/۸/۸، ص ۶.
 ۳. ایرج میرزا «جلال الملك»، شاعر نوپرداز و بلندآوازه‌ی معاصر.
 ۴. همان مأخذ شماره ۲.
 ۵. همان.
 ۶. اطلاعات، شنبه ۱۳۷۹/۸/۷، ص ۴.
- ر. ک. روزنامه اطلاعات، پنجشنبه ۱۳۷۹/۸/۱۹.

نویسندگی «عشق» او بود

به انگیزه‌ی سالگرد درگذشت روانشاد علی اکبر کسمایی

در سوگ نویسنده‌ای پیشگام و پیشکسوت، روزنامه‌نگاری متعهد و سخت‌کوش و فراتر از تمامی این موارد و مراتب، انسانی آزاده و آزادمنش چه می‌توان گفت؟ آیا کلمات قراردادی ما، توان بیان غم جانکاه فقدان «یاران گرامی» از دست رفته‌ی ما را دارند یا برای ترجمان این احساس عمیق، به زبان و بیان دیگری توسل باید جست؟

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق^۱

فقید سعید شادروان علی اکبر کسمایی از معدود نویسندگان معاصر این مرز و بوم است که به «نویسندگی» عشق می‌ورزید و با تقیّد به «سوگند به قلم و آنچه بدان نوشته می‌شود»^۲ حفظ حریم آن را از یاد نمی‌برد.

بسیارند افرادی که در گذر ایام، و به اقتضای زمان و مکان، کار و حرفه‌ی اصلی خود را به دست فراموشی می‌سپارند و با انحراف از تخصص و مهارت‌های شغلی که به هزینه‌ی آحاد و افراد کشورشان فراهم آمده است، جامعه و اقتصاد خود را با زیانهای قابل ملاحظه مواجه می‌نمایند.

از این دیدگاه، رسالت و منزلت دو گروه در مقایسه‌ی با سایر اقشار جامعه، حایز کمال اهمیت و قابل نهایت توجه است: نخست، پزشکان که در حفظ بهداشت تن و جان آدمیان

بذل مساعی می نمایند و دو دیگر، نویسندگان که تعالی روح و روان افراد را بر عهده دارند. طبیعتاً و منطقاً، خطای انحراف هیچیک از این دو گروه در پیشگاه ایزد مَنّان قابل بخشش و آمرزش نمی تواند بود و چگونه ممکن است طبیب یا نویسنده ای راستین از کار و پیشه ی اصلی خود دوری گزیند و به تعهدات و مواثیق خود پایدار و وفادار بماند؟ و مگر ممکن است اشتغال به حرفه ی شریف طبابت و کتابت همراه با سایر فعالیت های جانبی سودآور، همساز و همگام باشد؟ آیا به زعم اینان همه چیز در «پول» خلاصه می شود؟ تجربه حاکی است که چنین نیست و اگر به فرض محال چنین باشد، اشتغال به شغل مقدس پزشکی و دست یازیدن به حرفه ی والای نویسندگی و روزنامه نگاری مغایر و مباین با اهداف و مواثیق یاد شده است.

زندگینامه روانشاد کسمایی، طی متجاوز از نیم قرن اشتغال به نویسندگی و روزنامه نگاری، گواه روشنی بر این مدعاست که به رغم جاذبه ی فریبای ظواهر مادی و تفوق ناموجه و سست پای «فرومایگان» بر «گرانمایگان»^۲، این نمودها و نمادها از پای بست ویران بوده و با تمامی رنج و تعب طاقت شکن و توان فرسای:

می توان پاك ماند و پا كنه ادا	زشت كردار و زشت خو نشدن
می توان در گسست، طوق هوس	محو هر پست آرزو نشدن
می توان سربلند ماند و حقیر	همچو افراد هرزه پو نشدن ^۴

شادروان علی اکبر کسمایی، در سال ۱۲۹۹ شمسی، در یکی از محلات قدیمی شهر تهران چشم به جهان گشود و این موهبتی بود که به استعانت آن، همانند اکثریت «بچه های» جنوب شهری، روی پای خود بایستد و به گفته ی خواجه ی شیراز از جرگه «نازیروردگان تنعم» آن روزگار به در آید.

در مقاله ای شیوا و به یاد ماندنی تحت عنوان: «یادهای کودکی، از بازار تالاله زار»، خود بدین معنی اشارتی دارد:

«من در محله (عودلاجان) تهران به دنیا آمده ام. این، یکی از کویهای مرکزی شهر تهران قدیم بوده است... نام دیگری که از کویهای دیرین تهران به یادمانده «سید نصرالدین» است که نام بخشی از کوچه پس کوچه های جنوب غربی خیابان جلیل آباد سابق و خیام امروز

بوده است. اگر اشتباه نکنم: مسجدی به همین نام در این کوی بود که نخستین مسجد مورد توجه دوران کودکی من به شمار می آمد، زیرا خانه‌ی ما در نزدیکی این مسجد قرار داشت و من با نام خدا و رسول خدا (ص) و نماز گزاران به درگاه او، در این مسجد و با شنیدن اذان از گلدسته‌ی آن و با تماشای شعله‌های لرزان شمعهای فروزانی که در شبستان آن می افروختند، آشنا شدم؛ آشنایی غم‌انگیز کودکانه‌ای که با اشکها و زاریهای نماز شب پدرم مناجات کرده‌ای او و مثنوی خواندنیهایش پیوندی مقدس و روحانی داشت؛ پیوندی که تار و پود آن پس از مرگ فاجعه آمیز پدرم، نه تنها نگسست، بلکه روز به روز تابنده تر و پیوسته تر شد و چه بسا که مرگ پدر و فقدان فراموش نشدنی او و یتیمی من، حفاظ جان و تتم از آفت‌های محیط، و راز ایمانی گردید که بعدها مراد در کشاکش اندیشه‌ها و وسوسه‌ها پیوسته به یاد خدا نگه می داشت و از لغزش در دامان ناامیدی و پوچی و بیهودگی حفظ می کرد.^۵

... و چنین است که با این دستمایه‌ی قوی و در محیطی سرشار از معنویت و روحانیت، روزگار کودکی را به سر آورد و به سائقه‌ی علاقه‌ی شخصی و انگیزه‌ی خدمت به جامعه، نویسندگی را پیشه ساخت. از همین ایام بود که آثار دل‌انگیز و پرمحتوای او در برخی جراید و عمدتاً روزنامه‌ی اطلاعات و اطلاعات هفتگی نشر می یافت.

به خاطر دارم که در آن ایام، مقالاتی از دو نویسنده‌ی جوان و درعین حال سرشناس در «اطلاعات هفتگی» درج می گردید که به نقد احوال «زن» اختصاص داشت. نخستین، مرحوم «جواد فاضل» نویسنده‌ی سخن‌سنج و مترجم توانای سخنان گهربار حضرت علی علیه السلام^۶ معروف به «دوست زن» و دومین، شادروان «علی اکبر کسمایی» معروف به «دشمن زن»؛ اما، حقیقت این است که هر دو نویسنده، به شهادت و مستند بر آثار گرانسنگ و به جا مانده‌ی خود، از سرنوشت زن به اصطلاح «از بندرسته!» و «متجدد!» آن روزگار رنج می بردند و بدیهی است در مقالاتشان بی بندوباریها و ولنگاریهای آنان را آماج انتقاد شدید قرار می دادند.

«خانمهای ما نقش دیوارند، برای آنکه از نشان آدمیت فقط لباس زیبا دارند»، از جمله مقالات شادروان علی اکبر کسمایی است که به عنوان شاهد مثال، به نقل قسمتی از آن مبادرت می کنیم:

«... نقطه ضعف مرد، یادگاری از ایام زندگانی او در جنگل است که هنوز روحش صیقل نخورده و ذوق و سلیقه اش پرورش نیافته و حس زیباپسندی حقیقی در او پیدانشده بود... این توجه به خصایص ویژه‌ای زن، هنوز هم در مردان متمدن با کم و بیش شدت وجود دارد، یعنی زن را در قدم اول، برای آنکه زن است و خصایصی از این حیث در اوست، می‌خواهند و سپس به خصایص روحی و اخلاقی و به مزایای زیبایی معنوی او توجه می‌کنند.

بدینگونه، زن به اتکاء روزافزون به جلوه‌ی جمال جنسی و نه زیبایی واقعی - یعنی زیبایی معنوی و زیبایی سیرت - مرد را که به پشتوانه‌ی علم و هنر، می‌خواهد به سوی تمدن واقعی پیشتر رود بیشتر به سوی خوی حیوانی و غرایز جنگلی سوق می‌دهد و سرانجام به عالم توحش می‌کشانند».^۷

«روزگار روزنامه‌نگار» سلسله مقالات شیوا و پرمحتوایی که طی سال ۱۳۷۰ به تناوب، در صفحه‌ی «نظرها و اندیشه‌ها»ی روزنامه‌ی اطلاعات درج می‌گردید، نمایانگر دانش وسیع و عمیق مطالبی است که از خامه‌ی این نویسنده خوش قریحه و توانا به رشته تحریر در می‌آمد.

نویسنده، در واقع تاریخچه‌ای از روزنامه‌نگاری معاصر را، با تمامی فراز و نشیب‌ها و معرفی نقش آفرینان آن، به گونه‌ای کم‌نظیر و بدیع به تصویر می‌کشانند.

نویسنده، در مقوله‌ی «آرزوی نویسنده شدن و ارزش آفرینی ادبی» و مشخصاً در پاسخ به «اقتراح» یا قریحه آزمایی روزنامه‌ی اطلاعات به هنگامی که مقارن با تحصیلات دبیرستانی او بوده است، هدف خود را از نویسندگی چنین توصیف می‌کند که «از راه نویسندگی زندگی می‌کنم و اگر نتوانم نویسنده شوم به حرفچینی روی خواهم آورد تا باز با حروف و کلام چاپی سروکار داشته باشم».^۸

و بدین گونه است که شادروان علی اکبر کسمایی، قریب به نیم قرن، به نویسندگی پرداخت، نویسنده‌گی به عنوان يك رسالت و نه يك وسیله تشخص و تفنّن و احياناً سوداگری و تجارت.

معدود نویسندگان و مترجمان راستین و قدراول معاصر ما نیز این چنین بوده‌اند.

شاهد مثال: محمد قاضی، مترجم گرانقدر است که قاطعانه می گوید: «اینک که ۸۲ سال از عمر من می گذرد، هنوز زنده‌ام و معتقدم تاروژی که بتوانم قلم بزنم زنده خواهم بود و اگر خدای ناکرده به دورانی برسم که چشم، یا تاب نوشتن و فکر کردن را نداشته باشم، مرده‌ام، ولو زنده باشم».^۹

بنابراین، مبالغه نیست اگر سهم قابل ملاحظه این عزیزان و نقش خلاق و سازنده‌ی مطبوعات پیشرو و متعهد را در تحول جامعه، در درجه‌ی اول اهمیت بدانیم و با شادروان کسمایی هم قول و هم‌زمان باشیم که:

«... اگر مطبوعات توانسته‌اند خدمتی به پیشرفتهای ادبی و اجتماعی و فرهنگی و هنری ایران نوین کرده باشند، با قلم و قدم نویسندگان و روزنامه‌نگارانی بوده و هست که انتشار روزنامه یا هفته‌نامه و ماهنامه را رسالت فرهنگی دانسته‌اند و نه تجاری یا سیاسی که به اقتضای روز، همچون دولت مستعجلی پدید می‌آید و با افول خورشید همان روز به تاریکی تاریخ می‌پیوندد».^{۱۰}

آقای «علی اکبر کسائیان»، نویسنده‌ی صاحب قلم روزنامه‌ی کیهان در مقاله‌ای تحت عنوان «دیداری و هجرانی» شرح نخستین و آخرین دیدار خود را با شادروان کسمایی، چنین توصیف می‌نماید:

«سال پیش، روزی از تحریریه، وارد دفتر کار شدم، پیری با موهای پریشان و برفی و سیمایی صمیمی و دوست داشتنی، موقر و متین روی صندلی نشسته بود. با اینکه او را اولین بار بود که از نزدیک می‌دیدم، در یک آن، شناختمش و با سلامی به سویش رفتم تا مصافحه‌ای و عرض ادبی کنم که هم‌زمان با این حرکت، فوراً مدیر دفترمان او را معرفی کرد: «استاد کسمایی».

گفتم: «به ایشان ارادت دارم و عکسشان را بارها و بارها در مطبوعات دیده و مقالاتشان را از ایام نوجوانی تا کنون، خوانده‌ام و بعد، آغاز سخن کرد که: «امروز هم برای دادن سوژه‌ای پیش تو آمدم و هم برای اینکه ببینم این قلمزن همانم و شبیه شهرت من کیست که بارها نامه‌ات را به اشتباه به روزنامه اطلاعات فرستاده‌اند و برایت ارسال کرده‌ام و اینکه خدا قوتی بگویم و به سهم خود تقدیری». عرض کردم: «شاگرد نوازی کردید و

سبب شرمندگیست این بزرگواری...».

آقای کسائیان، پس از این ملاقات و متعاقب بیماری بازپسین روزهای زندگانی شادروان کسمایی، قصد عیادت او را داشته است، لکن این دیدار متأسفانه هرگز عملی نمی‌شود.

به روایت ایشان «عصر دیروز (یکشنبه ۱۷ بهمن ۱۳۷۲)، روزنامه‌ی اطلاعات را که نگاه کردم، خبر هجرت ابدی علی اکبر کسمایی را با ناباوری خواندم و خود را مذمت کردم که چرا زودتر به عیادتش نرفتم و آنگاه: چهره مهربان و صدای گرم و قلم پربار و روانش به سرعت در خیالم زنده شد و به یاد آوردم خاطره روز دیدار را که از تواضع و خوشحالی و مهمانداری من و اسعدی و رزاقی (همکاران آقای کسائیان در جریده‌ی کیهان) سخت شادمان و تر و تازه شده بود و به خواهش مایی دربی از روزگار روزنامه‌نگاری اش می‌گفت و از کرامت و سعه‌ی صدر سرپرست روزنامه اطلاعات بسیار خرسند بود».

آقای کسائیان در ادامه، چنین می‌نگارد: «... شرح جزئیات نیم قرن قلمزنی وی در مطبوعات، قبلاً در اطلاعات آمده است. بدون آنکه وی را مطلق کنیم و تمامی آثار قلمی اش را در دورانی که در مجلات قبل از انقلاب می‌نوشت تا نوشته‌های اخیرش را در بست تأیید کنیم، روانی قلم، احاطه بر فرهنگ و ادب فارسی و عرب؛ تسلط به زبان خارجی، روحیه حساس، نظر تیزبین و روشن روشن روزنامه‌نگاری حرفه‌ای وی - از نظر سبک نویسندگی و به کارگیری واژگان بایندر و مادر و اصیل - و تواضع و فروتنی اخلاقی و مناعت طبع و استقامت وی از مواردی به یادماندنی است که هیچ روزنامه‌نگاری آن را فراموش نخواهد کرد. حضرت رحمان رحمتش کند و عاقبت ما را ختم به خیر گرداند».^{۱۱}

خاطره‌ی دیگر به مکالمه تلفنی شادروان علی اکبر کسمایی با این حقیر مربوط می‌شود. به دنبال درج مقاله‌ی راقم این سطور تحت عنوان «نقش خلاق و سازنده‌ی مطبوعات متعهد و پیشرو در تحول جامعه...» در شماره‌ی مورخ ۱۳۷۰/۵/۲۳ روزنامه‌ی گرامی اطلاعات که در واقع به انگیزه‌ی بزرگداشت آقای کسمایی به رشته‌ی تحریر آمده بود، آقای دکتر سعید فاطمی استاد دانشگاه و نویسنده‌ی ارجمند که سالها پیش در دبیرستان دارالفنون افتخار تلمذشان را در درس ادبیات فارسی داشتم، تلفنی این بنده را

مورد محبت قرار داده و بدین مناسبت از حقیر سپاسگزاری و قدردانی نمودند. لحظه‌ای بعد، زنگ تلفن به صدا درآمد، این بار شادروان کسمایی بود که با صدای گرم و لحن پرجاذبه‌ی خود سخن می‌گفت و از این که در وانفسای روزگار ما، از نویسندگی آنهم در زمان حیاتش ذکر خیری به میان آمده است ابراز خوشوقتی و خرسندی می‌نمود و با تواضع و فروتنی می‌گفت: «در مقاله‌ی خود، مرا استاد خطاب کرده بودید. متشکرم. اما، من در خور این عنوان نیستم. مقام و عنوان شامخ استادی شایسته‌ی افرادی است که زندگی را با تمام وجودشان وقف پیشرفت و تعالی کار و حرفه خود می‌کنند. چنین افرادی نیاز به عناوین و القاب ندارند و اصولاً اگر انسان کسی باشد، چه نیازی دارد به اینکه چیزی باشد؟».

... و چنین بود داستان زندگی انسان وارسته‌ای که به حرفه‌ی خود عشق می‌ورزید، نویسنده‌ای که تا آخرین لحظات حیات از نوشتن و اندیشیدن باز نایستاد و در آخرین مقاله‌ی خود تحت عنوان «یادداشتی در حاشیه‌ی گفت و شنود با خانواده‌ی مطبوعات» مندرج در شماره‌ی مورخ یازدهم بهمن ماه ۱۳۷۲ (درست پنج روز قبل از درگذشت او)، باز هم در نوشتاری مبسوط به رسالت خطیر و نقش نویسندگان و روزنامه‌نگاران متعهد تأکید کرده و چنین نتیجه‌گیری نموده بود:

«... نسل جوانی که امروز مطبوعات ما را می‌نویسند، نسلی مؤمن و پاک‌سرشت تر از نسل گذشته هستند و حیف است که نوشته‌های آنان بهتر و زودتر و پاکیزه‌تر از نوشته‌های نسل گذشته‌ی مطبوعاتی نباشد. آنچه مهم است حسن نیت دولت در اصلاح وضع مطبوعات است که با اراده‌ی خاص اهل مطبوعات و چه بسا که به دست توانای آنها - یا هر دو - می‌تواند تحقق‌پذیرد و دیر یا زود جامه‌ی عمل بپوشد».^{۱۲}

در پایان، با نقل ابیاتی از آن نویسنده‌ی اندیشمند و فرهیخته،^{۱۳} ضمن طلب آمرزش برای روح پرفتوحش بدین نوشتار حسن ختام می‌دهیم:

کسی که تشنه‌ی معنی نگشت از دل و جان	ز ساغر سخن، آخر شراب ناب نخورد
کجا و کی شود آگه ز فرق آب و سراب	کسی که تشنه، ز خمخانه‌ای شراب نخورد
ز درس و مکتب و استاد، بهره‌ای نگرفت	کسی که دود چراغ از پی کتاب نخورد

نکرد هر که هوای بلندپروازی هزار لطمه چو گنجشک از عقاب نخورد
تدارك سفر رستخیز کرد کسی که پیر گشت و غم رفتن شباب نخورد

پی‌نوشت:

۱. مولانا جلال‌الدین رومی، مثنوی معنوی، دفتر اول.
 ۲. ن والقلم و ما یسطرون، آیه اول، سوره مبارکه ی القلم.
 ۳. اشاره است به مقاله‌ی شیوای فاضل گر انمایه آقای محمدرضا وحدانی آملی تحت عنوان «احقاق حقوق گر انمایگان از فرومایگان» مندرج در شماره مورخ ۲۵ آذرماه ۱۳۷۵ روزنامه اطلاعات. (صفحه نظرها و اندیشه‌ها).
 ۴. شعر از ناعم اصفهانی، از شعرای معاصر.
 ۵. علی اکبر کسمایی، از «بازار تالاله‌زار»، ماهنامه ادبستان، بهمن ۱۳۷۱، ص ۹۹-۱۰۱.
 ۶. جواد فاضل، سخنان علی علیه‌السلام (از نهج البلاغه)، انتشارات مطبوعاتی علمی، چاپ بیستم، به اهتمام حسن سادات ناصری، ۱۳۳۰.
 ۷. «زن، چکیده‌ی قلم روانشناسان و دانشمندان»، گردآورنده و ناشر ابوالحسن سپاه منصور، ۱۳۲۸، ص ۷۰-۷۲.
 ۸. علی اکبر کسمایی، روزگار روزنامه‌نگار، «نخستین نوشته‌ها؛ آرزوی نویسنده شدن و ارزش آفرینش ادبی»، اطلاعات، ۱۷ اردیبهشت ۱۳۷۰.
 ۹. محمد قاضی، «۸۲ ساله‌ام، هنوز زنده‌ام، تا قلم می‌زنم زنده‌ام»، اطلاعات، ۳۰ آبان ۱۳۷۳.
 ۱۰. سید علی اصغر هدایتی، «نقش خلاق و سازنده‌ی مطبوعات متعهد و پیشرو در تحول جامعه...»، اطلاعات، ۲۳ مرداد ۱۳۷۰.
 ۱۱. علی اکبر کسائیان، «دیداری و هجرانی»، کیهان، ۱۸ بهمن ۱۳۷۲.
 ۱۲. علی اکبر کسمایی، «یادداشتی در حاشیه‌ی گفت و شنود با خانواده‌ی مطبوعات»، اطلاعات، ۱۱ بهمن ۱۳۷۲.
 ۱۳. شعری به مناسبت سالروز درگذشت شادروان علی اکبر کسمایی از آن مرحوم: اطلاعات، ۲۹ دی ۱۳۷۳.
- ر.ک. روزنامه اطلاعات، سه‌شنبه ۱۳۷۵/۱۱/۱۶.

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

«یادی از معلمی سخت کوش و منضبط، روانشاد دکتر مجتهدی»

سپیده دمان هر روز که آفتاب عالم تاب، جام زرین خود را بر «ستیغ البرز»^۱ فرومی‌پاشید، قلب مشتاق «او»، مثل هر روز دیگر که سی و پنج سال^۲ مداوم را در پی داشت، از عشق به نونهالانی که دیدار دوباره آنها برای او موهبتی بود، مالا مال می‌شد و لحظاتی نمی‌پایید که راه مدرسه‌ای را که در واقع خانه‌ی دوم و تجلیگاه آمال و آرزوهایش بود در پیش می‌گرفت و قبل از همه‌ی دبیران و دانش‌آموزان در آن وادی دیربای مقدس گام می‌نهاد.

حتماً با این معرفی کوتاه این معلم منضبط و سخت‌کوش را شناختید. حدس شما درست است. شخصیت مورد نظر، روانشاد دکتر محمدعلی مجتهدی، مدیر مدبر دبیرستان «البرز» و بنیانگذار اولیه دانشگاه صنعتی شریف است. دانشگاهی که چونان انگشتی فروزان بر تارک آموزش عالی کشورمان می‌درخشد و پیرتو افشانی می‌نماید.

او از معدود شخصیت‌های فرهنگی و دانشگاهی بود که با صراحت لهجه سخن می‌گفت. در لاهیجان دیده به جهان گشود. از محصلین اعزامی ایران به خارج بود و از دانشگاه «سوربن» در فرانسه به اخذ دکترای ریاضی نایل آمد. دلمشغولی عمده‌ی او ایجاد

امکانات آموزشی برای دانش آموزان و دانشجویان بود. به معلمی عشق می‌ورزید. از اعتماد به نفس برخوردار بود و موفقیت هر چه بیشتر دانش آموزان البرز، عزم او را در راهی که برگزیده بود، راسخ‌تر می‌نمود. در آن روزگاران، دبیرستان البرز به مدیریت دکتر مجتهدی و دبیرانی همچون دکتر محمود بهزاد، نویسنده، مترجم و زیست‌شناس نام‌آور معاصر جز دبیرستان دارالفنون، هم‌اورد دیگری را نمی‌شناخت. اما حق این است که دارالفنون با تمامی شهرت و عظمتش، رویارویی با دبیرستان البرز را بر نمی‌تابید.

ما در دبیرستان دارالفنون تحصیل می‌کردیم و پس از دوره‌ی پنج‌ساله تحصیلات متوسطه، برای ورود در سال ششم دبیرستان که به سه رشته‌ی ریاضی، طبیعی و ادبی تقسیم می‌گردید، تصمیم به تغییر دبیرستان خود گرفتیم. جاذبه‌ی «البرز»، آوازه‌ی مدیریت و شهرت معلمان آن شدیداً تحت تأثیر مان قرار داده بود. این جاذبه‌ی شورانگیز در راقم این سطور و یکی از هم‌درسان بسیار عزیزش، روانشاد دکتر حمید عنایت نویسنده و پژوهشگر نام‌آور معاصر و مؤلف آثار گرانسنگی همچون «تفکر نوین سیاسی در اسلام»^۲ و مترجم «سیاست ارسطو»^۳ بسیار محسوس بود. می‌دانستیم این عشق وافر که در سرپایمان شعله‌ور گردیده بود، به ظاهر آسان می‌نمود، لکن مشکلاتی در پیش داشت. با این وصف، دل به دریازدیم و با تعیین وقت قبلی برای دیدار دکتر مجتهدی بسیار سختگیر، با اُبهت و جدی، راهی دبیرستان البرز گردیدیم. لحن کلام مدیر دبیرستان، در آغاز بسیار دوستانه و امیدوارکننده به نظر می‌رسید؛ اما متأسفانه بی‌آمد مطلوبی به همراه نداشت. قبلاً این حقیر را مخاطب قرار داد. مضمون کلام استاد این بود که به رغم احراز رتبه‌ی اول در پنج‌سال متوسطه پذیرش شما در این دبیرستان امکان‌پذیر نیست. در حالی که تاب ایستادن را از دست داده بودم با نگرانی سؤال کردم: آخر چرا؟ مگر خدای ناکرده اساتیدی ادبی از من سر زده؟ لب‌خندی زد و گفت: گوش کن پسر! آیا تو زمانی که با پدرت هم صحبت می‌کنی، دستت را از جیب بیرون نمی‌آوری؟ خوب، حالا بر اعصاب مسلط باش. دانش‌آموزی مثل تو با این نمرات درخشانی که در کارنامه‌ات داری، باید خیلی جسورتر و قوی‌تر از این باشی. مطمئن باش اگر در این دبیرستان رشته ادبی داشتیم حتماً ترا می‌پذیرفتیم. به هر حال توصیه من این است که این رشته را در همان دبیرستان خودتان بگذرانید.

توصیه‌ی استاد را پذیرفتم. در ششم ادبی دارالفنون که افتخار تلمذ معلّمانی همچون استاد فقید دکتر سید صادق گوهرین نویسنده‌ی نام‌آور «حجة الحق ابوعلی سینا» و شارح دانشور مثنوی معنوی مولانا جلال الدین رومی را داشتیم، ثبت نام نمودم و رتبه اول را در همان مدرسه و رتبه دوم را در استان تهران به دست آوردم.

در عین حال بدین نکته واقف گردیدم که این استاد فرهیخته از همان زمان به انگیزه و با اعتقاد به نیاز شدید کشور به فارغ التحصیلان مدارس صنعتی در مقایسه با فارغ التحصیلان رشته‌های نظری و ادبی که به نظر نگارنده این تفکر، هنوز هم اعتقاد موجّهی است، می‌اندیشید و سرانجام، استوار و پابرجا، مصمّم و با اراده در تحقق آرزوی دیرینه‌اش پای در عرصه‌ی فعالیت نهاد و موفق شد. چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار!

پی‌نوشت:

۱. فرخ امیر فریار، بر «ستیغ البرز»، نقدی بر خاطرات دکتر محمد علی مجتهدی، جهان کتاب، سال ششم، شماره‌ی ۱۲ (ویژه نمایشگاه کتاب تهران)، ناشر: مؤسسه فرهنگی، هنری جهان کتاب، اردیبهشت ۱۳۸۰، ص ۴۱-۴۰.
 ۲. همان.
 ۳. دکتر حمید عنایت، «تفکر نوین سیاسی در اسلام»، ترجمه: ابوطالب صارمی، (اندیشه و اجتماع)، انتشارات امیر کبیر، چاپ اول ۱۳۶۲.
 ۴. ارسطو، «سیاست»، ترجمه: حمید عنایت، انتشارات نیل، ۱۳۳۷.
- ر.ک روزنامه اطلاعات، سه‌شنبه ۱۳۸۰/۶/۶.

سخن استاد جواهر است

یادی از شادروان محمود شهابی

استاد فرزانه‌ی گرانمایه، شادروان محمود شهابی، از معدود اندیشمندان حوزه و دانشگاه بود که عمری در قناعت و فضیلت زیست و در جمیع ابواب فقاقت، به ویژه اصول و قواعد فقه سرآمد اقران بود.

قطع نظر از آثار گرانسنگ بر جای مانده از این استاد فرهیخته‌ی عالیمقام و مشخصاً «ادوار فقه»^۱ محضر درس، لحن کلام و شیوه‌ی متین استدلال او با آن گویش شیرین خراسانی، خاطره‌ی خطیب شهیر کشور ما، شادروان حسینعلی راشد، همشهری استاد را به ذهن تداعی می‌نمود.

جاذبه‌ی کلام استاد در حدی بود که مجالس درس او همواره از شیفتگان و خوشه‌چینان خرمن معرفت و دانش وسیع و عمیق این یگانه‌ی دوران موج می‌زد.

در آن سالها که وجود گرامی استاد بر دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی دانشگاه تهران نیز نور می‌پاشید، قرار بر این شد که تقریرات درس اصول استاد در سال سوم قضایی توسط این حقیر و روانشاد پرویز اوصیاء که بعدها درجه دکترا‌ی حقوق خود را با درجه‌ی ممتاز از دانشگاه لندن اخذ نمود و از حقوقدانان برجسته‌ی معاصر بود تهیه و تدوین گردد، تا از این رهگنر، به ویژه، دانشجویان شهرستانی و غالباً شاغل که به طور مرتب

سعادت حضور در کلاسهای استاد را نداشتند، به تقریرات معظم له دسترسی یابند. وظیفه‌ی سنگینی بود. کار از یادداشت برق آسا و تندنویسی افاضات استاد به مراتب فراتر می‌رفت. هدف غایی، در واقع، ثبت و ضبط تمامی واژگان فاخر و گهرباری بود که فضای کلاس را از جاذبه‌ی کلام پیر طریقت ما، لبریز و مشحون می‌نمود. کاری که می‌دانستیم مقبول طبع استاد نیست و لذا، غالباً ما را مخاطب قرار می‌دادند و می‌فرمودند؛ بهتر است به جای یادداشت برداری، فکر و ذکرمان تنها و تنها به سخنانشان معطوف باشد. این مقدمه‌ای بود برای بیان اصل مطلب، اشاره به حادثه‌ای که هرگز انتظار نمی‌رفت به وقوع پیوندد.

يك روز، بدون هر گونه قصد و غرض، اما بدون تأمل اظهار داشتیم: استاد نگران نباشید، ما رثوس مطالب را یادداشت می‌کنیم. خاطر عاطر استاد از این کلام ناسنجیده آزرده شد و دقیقاً این بیت حافظ شیراز مصداق پذیرفت:

من چه گویم که ترا ناز کی طبع لطیف تا به حدی است که آهسته دعائتوان کرد
یکی از دوستان صاحب‌دل من ندا در داد که آقای محترم، این چه اشتباهی بود که مرتکب شدی. سخن استاد جواهر است. تمامی آن «رثوس مطالب» است و مگر می‌توان برای سخن اساتید و دانشمندان گرانقدری همانند استاد شهابی صدر و ذیل، مقدمه و مؤخره، آغاز و پایانی تعیین کرد؟

دوست عزیز و گوهرشناس من راست می‌گفت. چرا که، اینان، هر نفسشان، هر قدمشان، هر کلامشان گرامی و مغتنم است و چه سعادت بزرگی است که اگر در طریق وصال به معبود، به گردپای این بزرگواران نمی‌رسیم، لا اقل شاگرد خوبی برایشان باشیم.

پی‌نوشت:

۱. محمود شهابی، «ادوار فقه» در ۳ مجلد، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۶-۶۹.

● ر.ك اطلاعات، دوشنبه ۱۳۸۰/۵/۲۹.

یادی از بزرگمرد تاریخ معاصر ایران

«میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی»

مدتی است که پنج‌شنبه شبها سریال تلویزیونی جدیدی تحت عنوان «میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی» از شبکه‌ی اول سیمای جمهوری اسلامی ایران پخش می‌شود. از مسؤولان و مدیران سیما باید ممنون باشیم که بعضاً وقایع تاریخی و آموزنده کشورمان را به تصویر می‌کشانند.

در گذشته‌ی نه چندان دور شاهد پخش سریال «امیر کبیر» و «سربداران» بودیم و بدیهی است که پخش این سریالها سطح توقع بینندگان را بالا می‌برد و دیگر سریالهایی که از اصالت و فخامت مجموعه‌های تاریخی یادشده برخوردار نیستند، هرگز و به هیچ روی نمی‌توانند وجه تشابه و یا مقایسه با این مجموعه‌های دیدنی و ماندنی را به دست آورند.

راقم این سطور، از سر اخلاص و با اعتقاد و احترام به تهیه‌کنندگان عزیز این مجموعه‌ها، در یکی از مقالات خود، این نکته را مورد تأکید قرار داد که آنچه برنامه‌های این رسانه‌ی بی‌همتای گروهی و متعلق به تمامی اقشار جامعه را از جاذبیت و ابهت مورد انتظار برخوردار می‌نماید، توجه دقیق به «مضمون» و «محتوا» و «پیام» آموزه‌هایی است که در سریالها، فیلمها، و دیگر آثار منتخب «سیما» مطرح نظر نویسندگان و تهیه‌کنندگان برنامه‌های این رسانه‌ی گروهی قرار دارد.

سریال «میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی»، بی تردید، برنامه‌ای است که حسن انتخاب آن را باید به مسؤولان سیما تبریک گفت.

بازی هنرمندانه نقش آفرینان اصلی این سریال و بالاخص «بهزاد فراهانی» ایفاگر نقش «قائم مقام»، صحنه‌آرایی و کارگردانی و نیز موسیقی متن سریال، شایسته بسی تمجید و تحسین است.

در این سریال است که بینندگان به عیان با دسایس و نیرنگهای توطئه‌گران و در رأس آنان «میرزا آغاسی» موجودی پلید و پست نهاد و محمدشاه قاجار، سلطانی نابخرد و فرومایه علیه جان عاشقی صادق و خدمتگزاری بی‌همتا آشنا می‌شوند. به راستی دوبیتی شیوای ذیل که به گمانم از «میرزاده عشقی» است، در مورد این بزرگمرد تاریخ معاصر ایران نیز مصداق دارد:

در مسلخ عشق جز نکور انکشند روبه صفتان زشت خور انکشند
گر عاشق صادقی ز کشتن مهراس مُردار بود هر آنکه او را نکشند

آری، «میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی» و پس از او «میرزا اتقی خان امیر کبیر» در نیل به تعالی و عظمت این مرز و بوم جان بر کف نهادند و نیرنگها و ترفندهای دشمنان این آب و خاک، از خودی و بیگانه، هرگز نتوانست و نمی‌تواند خللی در اراده آهنین و عزم راسخ آنان به وجود آورد.

جدای از شأن و مرتبت قائم مقام فراهانی در عرصه سیاست و کشورداری، مقام والای او به عنوان يك نویسنده و ادیب نام‌آور در تاریخ معاصر کشور ماثبت و ضبط است.

قائم مقام در نظم و نثر فارسی و عربی استاد و سرآمد اقران بود و منشآت او نمونه فصاحت و بلاغت است. از قطعات مؤثر او، قصیده‌ای است بسیار دلپذیر که «شأن نزول» آن به استیلای روس و شکست ایران مربوط می‌شود. قصیده‌ای که دوبیت زیرین، زیبایی و شیوایی و گیرایی آن را به بهترین وجه بازگو می‌نماید:

روزگار است آنکه گه عزت دهد گه خوار دارد چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد
مهر اگر آرد، بسی بیجا و بی‌هنگام آرد قهر اگر دارد، بسی ناساز و ناهنجار دارد^۱

نمونه شایان توجه دیگر، قصیده شیوایی است که در آن تأثیر سبک مسعود

سعد سلمان ملاحظه می‌شود. قصیده‌ای که گویی سرگذشت کشور خود را در آن دیده و سرانجام دردناک خویش را پیش‌بینی کرده است:

ای بخت بد ای مصاحب جانم	ای وصل تو گشته اصل حرمانم
ای بی تو نگشته شام یک روزم	ای با تو نرفته شاد یک آنم
ای خرمن عمر از تو بر بادم	وی خانه صبر از تو ویرانم
هم کوکب سعد از تو منحوسم	هم سایه نفع از تو خسروانم ^۲

شرح شهادت این سید بزرگوار و خدمتگزار عالیقدر، بسی حزن‌انگیز و در عین حال عبرت‌آمیز است:

«...روز بیست و چهارم ماه صفر ۱۲۵۱ (ه.ق.)، وقت غروب آفتاب، قائم مقام از طرف شاه - محمدشاه - به وسیله پیشخدمتی احضار می‌شود. قائم مقام با آنکه بیگانه است، اسب می‌طلبید و چون می‌خواهد سوار شود، گویند کربلایی قربان، پدر میرزا تقی خان امیر نظام - امیر کبیر - که اول طبایخ و بعد ناظر او بوده و اکنون در حال پیری دربان و طرف توجه قائم مقام است. پیش او می‌آید و می‌گوید: «آقا، قربانت بروم، کجا می‌روی؟» قائم مقام متوجه او شده می‌گوید: «بله، پیرمرد، باز مگر چه خبر است؟» پیرمرد با لهجه‌ی اراکی به او جواب می‌دهد: «خواب دیدم برای شما اتفاقی روی می‌دهد». قائم مقام می‌خندد و می‌گوید: «پیرمرد، زود برمی‌گردم». قائم مقام که اینک به اتفاق ملتزمان رکاب، فاصله باغ لاله‌زار - محل اقامت خود را - تا باغ نگارستان - محل تقریبی کنونی وزارت ارشاد - پیموده است، وارد باغ می‌شود و می‌پرسد: «شاه کجا تشریف دارند؟». اشخاصی که برای مأموریت خائنانه شاه گمارده شده‌اند، می‌گویند: «در عمارت سردر». قائم مقام بالا می‌رود، می‌بیند شاهی در آنجا نیست. می‌پرسد: «پس کجا تشریف دارند؟» می‌گویند: «تشریف خواهند آورد!» بعضی از مطلعین می‌نویسند، در این وقت برای قائم مقام تشویش خاطر حاصل می‌شود، لکن با خود می‌گوید: «بی‌جهت خیالم مغشوش است. به صحبت آن بیچاره پیرمرد اهمیت می‌دهم. دشمنان من کاری نمی‌توانند بکنند. به عون‌الله تعالی همه را با یک ملاقات شاه از میدان به در می‌کنم و ادله و براهین همگی نقش بر آب و به تمام ایرادات آنان جواب منطقی خواهم داد»، غافل از آنکه دشمنان او، این پیش‌بینی را کرده و میان زبان و قلم

او با شاه فاصله انداخته و نخواهند گذارد او شاه را ببیند و یا عریضه ای به شاه بنویسد! چنانکه چند دقیقه بعد به عنوان اینکه شاه خواسته است، قلمدان و لوله کاغذ او را، که همه وقت وزرا و رجال با خود داشتند، از وی می گیرند و دست او را از شمشیر برنده اش یعنی قلم، کوتاه می کنند.

قائم مقام نماز مغرب و عشاء را می خواند و بعد از نماز اظهار می کند: «اگر شاه با من فرمایشی ندارند، بهتر است بروم، چون منزل دوستی وعده کرده ام، انتظار مرا دارد» مأمورین می گویند: «شاه فرموده اند چون کار لازمی با شما دارم، از اینجا خارج نشوید تا من شما را به حضور بطلبم». قائم مقام می گوید: «پس قدری استراحت می کنم» و شال کمر را باز می کند و زیر سر می گذارد و جبهه را به روی خود می کشد و می خوابد. دو ساعت از شب می گذرد، بیدار می شود، می پرسد: «اگر شاه تشریف نمی آورند، من بروم خدمتشان ببینم چه فرمایشی دارند؟» و باز همان جوابها را می شنود. به طور مزاح می گوید: «پس من اینجا محبوس هستم!» جواب می دهند «شاید!».

گویند: در این حال، قائم مقام در اتاق قدم می زند و با ناخن این شعر را بر دیواری می نویسد:

روزگار است آنکه گه عزت دهد گه خوار دارد چرخ بازیگر از این بازیچه ها بسیار دارد
بالجمله، پنج یا شش روز در عمارت سر در نگارستان محبوس می ماند؛ بی آنکه از آنچه در این ایام به او گذشته و از ملاقاتهایی که با او شده و یا صدمات جسمانی اگر بر او رسانیده باشند خبری در دست باشد. قدر مسلم این است که برای تحلیل قوای جسمانی او، و اینکه شاید از گر سنگی بمیرد، از دادن غذا به او خودداری می کردند، تا شب آخر صفر فرامی رسد... در آخر شب که سروصداها افتاد، قائم مقام را از عمارت سر در فرود آورده و به عنوان آنکه به حضور شاه می برند، به دهلیز حوضخانه وارد می نمایند. اسماعیل خان قراچه داغی که یکی از اشقیا و سرهنگ فراشخانه و میر غضب باشی است، با چند میر غضب در آن دالان انتظار می کشند. قائم مقام به آنجا می رسد، بر سرش می ریزند و او را بر زمین می زنند. قائم مقام با وجود ضعف و ناتوانی برای خلاص خود مقاومت می کند و دست و پایی زند به طوری که بازوان وی مجروح می شود و خون جاری می گردد، و بالاخره

دستمالی در حلق او فرو می‌برند، او را خفه می‌سازند و نعش وی را در گلیمی می‌پیچند، بلافاصله بر استری می‌بندند و به حضرت عبدالعظیم (ع) می‌فرستند که در آنجا مدفون گردد.

از متولّی آن آستانه نقل شده است که: اذان صبح بود. درب صحن رازدند. از خدّام هنوز کسی حاضر نبود. من خود رفتم در را گشودم. دیدم چند تن از غلامان کشیک‌خانه نعشی را وارد کردند و گفتند: «شاه فرمودند این نعش را دفن کنیم». پرسیدم: «نعش کیست؟» گفتند: «قائم مقام». خواستم او را غسل دهم و کفن کنم. راضی نشدند و گفتند: «مجال نیست!» با عجله، حامل یک دنیا علم و فضل و بالباس در تن، در صحن امامزاده حمزه (ع) جنب مزار شیخ ابوالفتوح رازی به خاک سپرده می‌شود^۳ و بدین گونه، برگ سیاه دیگری بر کارنامه‌ی ننگین خاندان بی‌کفایت قاجار افزوده می‌گردد.

بی‌نوشت:

۱. «منشآت قائم مقام فراهانی»، به کوشش سیدبدرالدین یغمایی، به انضمام کنفرانس حاج یحیی دولت‌آبادی، انتشارات شرق، چاپ اول، پاییز ۱۳۶۶، و نیز: بهرام فلسفی، «قائم مقام در آینه زمان»، کتاب آذین، چاپ اول، ۱۳۷۲.

۲. همان.

۳. به روایت آقای سیداحمد قائم مقام فراهانی از منسوبین میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی. گفتنی است که در نوسازی بقاع متبرکه واقع در شهرری، مزار شریف شیخ ابوالفتوح رازی و نیز تربت پاک میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی بین حرم مطهر حضرت امامزاده حمزه (ع) و حرم مطهر امامزاده طاهر (ع) قرار گرفته است.

● ر.ک. روزنامه اطلاعات، دوشنبه ۱۳۷۹/۴/۱۵.

يك نکته بيش نيست غم عشق و اين عجب
كسز هر زبان كه مي شنوم نامكرر است
«حافظ»

غم عشق

«يادی از شاعره‌ی روشندل «مریم حیدرزاده»

امروز که اوراق پراکنده‌ی خاطرات دیرین را از نظر می‌گذراندم و به آثار خواندنی و ماندنی ایام گذشته مراجعه‌ای داشتم، گمشده‌ای را که مدتها به دنبالش بودم یافتم. گمشده‌ی من، قطعه‌ی زیبایی بود از «پل الوار» (PAUL ELUARD) شاعر بلند آوازه‌ی معاصر فرانسه با نام دل‌انگیز «سلام ای غم» (ADIEU TRISTESSE) که بعدها قریب به همین نام BONJOUR TRISTESSE عنوان کتاب (رمان) نویسنده‌ی خردسال آن زمان «فرانسواز ساگان» (FRANCOISE SAGAN) را رقم زد و او را در زادگاهش (فرانسه) و متعاقباً در سراسر جهان مشهور ساخت.

قطعه‌ی زیبا، عمیق و پرمحتوای «پل الوار» که به يك تعبیر، شاهکار مسلّمی است در ادبیات معاصر فرانسه، چنین به نظم درآمده است:

سلام ای غم

ترا بدرود می‌گویم

ترا در نقشهای سقف می‌جویم

ترا در چشمهای دوست می‌بینم

تو تنها تیره‌بختی نیستی، زیرا:

که لبهای سیه روزان
 ترا با نوشخندی جلوه می بخشند
 سلام ای غم
 سلام ای عشق پیکرهای مهر انگیز
 سلام ای نیروی پنهان
 که عشق پاک چون روحی مجرد از تو می زاید
 سلام ای غم
 سلام ای چهره‌ی نوמיד
 سلام ای صورت زیبا^۲

البته مضمون و به اصطلاح امروزین «پیام» این قطعه‌ی «الوار» در شعر و ادب میهن ما بی سابقه نیست و از میان این همه آثار و مضامین، جدای از ترانه‌های جاودان خواجه‌ی شیراز که نمونه‌ای از آن را در صدر این مقال ملاحظه فرمودید، به نظر من، يك دوییتی از کلیم کاشانی - از متقدمان - و يك دوییتی از مسعود فرزند - از معاصران - حال و هوای دیگری دارد و تنها کسانی که به قول «فرانسواز ساگان» با این «احساس مجهول که نام زیبا و پرشکوه غم را می توان بر آن نهاد»^۳ آشنا هستند، لطف کلام و جاذبه‌ی این دورا درك می کنند:

غمتم در نهانخانه دل نشیند	به نازی که لیلی به محمل نشیند
مرنجان دلم را که این مرغ وحشی	زمانی که برخاست، مشکل نشیند

«کلیم کاشانی»

غم گفت: سلام! گفتمش: بر تو سلام	گفتا: رحمی، غریبم و بی آرام
گفتم: دارم مقام امنی دل نام	گفتا: «بخشیش؟» گفتمش «بر تو؟» تمام!

«مسعود فرزند»

زیباتر از این دو، ترانه‌ی دیگری است که احتمالاً دوستان دران شعر و ادب فارسی با آن آشنا هستند:

گفتم: چشمم، گفت: به راهش می دار	گفتم: جگرم، گفت: بر آهش می دار
گفتم که دلم، گفت: چه داری در دل؟	گفتم: «غم»، تو، گفت نگاهش می دار!

می‌بینید که تمامی این مضامین چقدر زیبا، شیوا و جاذبه‌انگیزند و چگونه این احساس لطیف و باشکوه آدمی را به تصویر کشیده‌اند.

ممکن است بلافاصله این سؤال به میان آید که تا شادیها و لحظات خوش زندگانی وجود دارد، چرا از غمها و زمینه‌های موجد آن سخن به میان آوریم؟ در پاسخ می‌گویم: اولاً، مگر نه این است که زندگی مجموعه‌ای است از غمها و شادیها و بهتر بگویم غمها و شادیهای بزرگ و درثانی، چگونه می‌توانیم لحظات خوش زودگذر را که غالباً تو خالی و سطحی است با این احساس درونی و عمیق که تنها قلم سحر «پل الوار» از عهده‌ی ترسیم و تجسم آن بر می‌آید مقایسه کنیم؟

به گمان من، این شعر زیبای «الوار» در مقایسه با نوشته‌ها و سروده‌های مشابه سخن‌پردازان زادگاه او، اگر بی‌تظیر نباشد، حتماً کم‌تظیر و کم‌سابقه است، زیرا اگر یکبار هم شده باشد، انسان پوچ و شکمبار و بی‌هدف بازپسین ایام سده‌ی معاصر را به خویشتن خویش فرامی‌خواند و از «سطح» به «عمق» می‌کشاند. درست نقطه‌ی مقابل شادیهای کاذب و تو خالی که فقط برای سرگرمی و خودفریبی او به وجود آورده‌اند. شادیهای کاذبی که ویژگی اصلی تمامی آنها گریز از تفکر و تدبیر، از خودبیگانه کردن و نهایتاً گم‌گشتگی و سرگردانی و آوارگی است.

مسلماً منظور «پل الوار» از واژه‌ی «TRISTESSE» (غم)، تلقی متعارف آن که در فرهنگ ما، غالباً به «غصه خوردن و از غصه مردن!» تعبیر می‌شود، نیست. چیزی است به مراتب بالاتر و والاتر از این کلمات و مفاهیم قراردادی و کلیشه‌ای، واژه‌ای که شاید در زبان فارسی، «اندوه» برانده‌تر از آن باشد، مرحله‌ای از معرفت به اشخاص و اشیاء و به اصطلاح امروز، شناخت و آنچه زیربنای این شناخت است، تحقیقاً سطحی و تو خالی نمی‌تواند باشد.

باری، منظورم از این مقدمه‌ی طولانی‌تر از ذی‌المقدمه، این بود که اشارتی داشته باشم به «مریم حیدرزاده» شاعره‌ی وارسته و روشن‌بین معاصر؛ شاعره‌ای که به يك تعبیر، «فرانسواز ساگان» نویسنده‌ی خردسال فرانسوی آن زمان را در ذهن تداعی می‌نماید. با این تفاوت که به گمان من، هاله‌ای از قداست و معصومیت بر چهره‌ی «مریم» ملاحظه می‌شود و

تردید دارم که بارقه‌ی انوار الهی تا بدین حد، بر سیمای «فرانسواز» نیز پرتوافکن باشد. با این وجود، غمی پنهان و باشکوه در اعماق روح هر دو ملاحظه می‌شود، اما تظاهری در بیان این احساس درون در هیچکدامشان به چشم نمی‌خورد. تنها نگاه «فرانسواز» و لحن کلام «مریم» حاکی از این راز مافی‌الضمیر است. «فرانسواز» در فصل اول «سلام بر غم» می‌گوید: «غم همیشه در نظرم بزرگ و افتخار آمیز بوده است. من غم را نمی‌شناختم ولی با اضطراب و افسوس و گاهی هم با پشیمانی آشنا بوده‌ام»^۴، اما، «مریم» زمانی از «غم» سخن به میان می‌آورد که «غربت احساس» را در اعماق روح و روان انسانها نظاره‌گر باشد:

غریب بودن احساس، در سنگینی است و زندگی چه «غم» افزاست، بین آدمها^۵
و آنگاه با تمامی وجودش چنین آرزو می‌کند:

و کاش صبح ببینم که باز مثل قدیم نیاز و مهر و تمناست، بین آدمها^۶
بی تردید، انسانی با این روحیه‌ی والا و طبعی با لطافت شبین صبح بهاران، از چنان آرامش خاطری برخوردار است که «اضطراب» و «افسوس» و به اصطلاح متداول امروز «دغدغه و دلمشغولی» برای او و امثال او، مفهوم و معنایی نداشته باشد.

نگارنده، «سلام بر غم» و متعاقباً «یک نوع لبخند» اثر جذاب دیگری از «فرانسواز ساگان» را بارها خوانده است. در آن زمان، تحصیلات دانشگاهی را به تازگی آغاز کرده و طبیعی بود که لحن کلام عاشقانه و صادقانه و البته نه عارفانه‌ی «فرانسواز» در هر دو کتاب، خصوصاً «سلام بر غم» که اندیشه‌ی بدیع و بالنده‌ی «پل الوار» در جای جای آن متجلی بود، برای یک جوان پر شور و عاشق و شیدای ادبیات، دنیایی از رموز را به وجود می‌آورد.

زمان، به سرعت برق می‌گذشت و برای من و امثال من دیگر چنین موقعیتی فراهم نگردید که نگردید. آشکارا می‌دیدم که موج فریبای جاذبه‌های زندگانی مادی، به ساحتِ قدس هنر و دنیای هنرمندان نیز شبیخون زده است. حاکمیت پول بر عرصه‌ی شعر، موسیقی و نقاشی نیز سایه افکن شد و شگفتا که در سنجش آثار هنری نیز توجه بیشتر به «قیمت گذاری» و زرق و برق آنها معطوف گردید تا بر «ارزش نهادن» بر این آثار، آثاری که با جسم و جان و روح و روان هنرمندان راستین پیوندی ناگسستنی دارد.

هنگامی که در یک بعد از ظهر به یاد ماندنی - آدینه‌ی ۱۳۷۷/۵/۳۰ - سیمای ملکوتی

شاعره‌ی وارسته و روشندل «مریم حیدرزاده» را در ویژه برنامه‌ای از شبکه ۵ سیمای جمهوری اسلامی ایران دیدم و آوای آسمانی او را با گوش جان شنیدم، با خود گفتم: «خداوندا! آیا ممکن است؟»

آیا ممکن است جاذبه‌ی «مهر و تمنا»، بتواند «غربت احساس» و «قحطی رؤیا» را از لوح ضمیر ما بزداید و غمی مرموز و باشکوه را بر «نهانخانه‌ی دل» و اعماق جانمان بنشاند، به همان زیبایی که «الوار» در قطعه‌ی «سلام ای غم» آن را به تصویر می‌کشاند و «مریم» با آوای آسمانی و دلنشین خود، این ودیعت الهی را به اوج اعلی می‌رساند؟
... و این است صفا و صلاهی مهر و محبت، راز هستی و رمز جاودانگی: غم عشق!

پی‌نوشت:

1. FRANCOISE SAGAN, BONJOUR TRISTESSE, TRANSLATED FROM THE FRENCH BY IRENE ASH, DELL PUBLISHING CO, INC. N.Y. 1955

۲. فرانسواز ساگان، «سلام بر غم». ترجمه‌ی ب. مقدم، انتشارات بنگاه مطبوعاتی صفی علی‌شاه، ۱۳۵۵، (از مقدمه‌ی کتاب).

۳ و ۴. همان، ص ۵.

۵ و ۶. مریم حیدرزاده، «پروانه‌ات خواهم ماند»، نشر داریوش، ۱۳۷۷، ص ۲۰.

● ر.ك اطلاعات، یکشنبه ۱۳۷۷/۶/۱۵.

از نویسنده همین کتاب:

تألیفات :

۱. «فرهنگ و جامعه ما»، با مقدمه شادروان استاد دکتر عبدالحسین زرین کوب، چاپ نقش جهان، ۱۳۳۱.
۲. «بیمه و نقش آن در تأمین خسارات»، پایان نامه دوره کارشناسی (حقوق قضایی) دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی دانشگاه تهران، بهترین تألیف علمی سال ۱۳۳۶، برنده جایزه ممتاز شرکت سهامی بیمه ایران، انتشارات شرکت سهامی بیمه ایران، ۱۳۳۶.
۳. «برنامه تأمین مسکن در انگلستان»، انتشارات اتحادیه شهرداریهای ایران، وزارت کشور، ۱۳۳۸.
۴. «اقتصاد جمعیت: تحقیق در افزایش جمعیت و توسعه اقتصادی ایران»، پایان نامه دکترای اقتصاد، دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.
۵. «چهار مقاله تحقیقی در اقتصاد اسلامی»، انتشارات اداره آموزش بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۵.
۶. «بانکداری داخلی - ۲» (تخصیص منابع)، تألیف مشترک، انتشارات مؤسسه عالی بانکداری ایران، چاپ هفتم، بهار ۱۳۸۰.
۷. «مبانی نظری پول و بانکداری از دیدگاه اسلام»، انتشارات اداره آموزش بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، خرداد ۱۳۸۰.

ترجمه‌ها:

۱. «آیین خوشبختی» (مراقی النجاح) اثر انتونوس بشیر، نویسنده و روزنامه نگار نام‌آور مصر، برنده جایزه اول مسابقه روزنامه اطلاعات در سال ۱۳۳۳، با مقدمه استاد فقید شادروان مهندس مهدی بازرگان، انتشارات کانون معرفت، ۱۳۳۶.
 ۲. «تأمین منابع مالی کشاورزی»، انتشارات مؤسسه علوم بانکی ایران، ۱۳۵۱.
 ۳. «آشنایی با علم اقتصاد»، پروفیسور لودویک اچ‌مای، انتشارات شرکت سهامی کتابهای جیبی در مجموعه «جامعه و اقتصاد»، چاپ چهارم، ۱۳۵۱.
 ۴. «اقتصاد کشورهای کم توسعه»، پروفیسور پیتر بائر و بازیل یامی، انتشارات امیرکبیر، مجموعه «مباحث اقتصادی»، ۱۳۵۴.
 ۵. «نظام اقتصادی و اجتماعی اسلام»، پروفیسور انور اقبال قرشی، انتشارات مؤسسه عالی بانکداری ایران، ۱۳۶۸.
 ۶. «پیشگامان توسعه»، ترجمه مشترک، پروفیسور جerald مایر - پروفیسور دادلی سیرز، انتشارات مشترک صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، شورای عالی انقلاب فرهنگی، چاپ دوم زمستان ۱۳۷۶.
- و مقالات متعدد در نشریات داخلی و بین‌المللی در زمینه علوم اجتماعی و مشخصاً اقتصاد و بانکداری اسلامی.

تحقیقات دانشگاهی:

راهنمایی، مشاورت و داوری متجاوز از ۵۰ پایان‌نامه کارشناسی ارشد فارغ‌التحصیلان دوره کارشناسی ارشد مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، مؤسسه عالی بانکداری ایران، دانشکده معارف اسلامی و اقتصاد دانشگاه امام صادق (ع)، دانشگاه آزاد اسلامی و دانشگاه علوم و فنون مازندران.

